هو المعز

تاریخ یونان تألیف سنیوبوس

ترجمه

جناب میرزا سید علیخان

دارای صد تصویر و پنج نقشه

چاپ اول

حق طبع محفوظ و مخصوص آقا محمد مهدی

تاجر کتابفروش

سنه ۱۳۲۹ هجری

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة چنین گوید مسوّد این عجاله و محرر این مقاله بنده جانی و ذرهٔ
فانی سید علی بن میرزا سید احمد خان نصر الاطبا وفقهما الله لطلب مرضاته پس از
فراغت از تحصیل سالهای دراز خیال داشتم ابنای وطن را خدمتی کنم و نونهالان
تازه کار را اعانتی نمایم هرچند سالها تدریس کرده و در این راه بسی خون خورده
و رنج برده‌ام لکن خواستم طرحی ریزم و بنائی سازم که اگر خدا بخواهد پاینده و پایدار بماند اگرچه هیچ بنائی
نپاید و هیچ یادگاری باقی نماند کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال
والاکرام هرقدر در میدان خیال جولان کرد که میان موضوعات مفیده
آنرا اختیار کنم که عام المنفعه باشد بهره‌مند نشدم و نتیجه بدست نیامد تا آنکه

روزی یکی از دوستان که در خلوص نیت طاق و در حسن عقیدت سر آمد آفاق است

از در در آمد پس از ادای مراسم مودت مقصد خود را با او میان آورده گفتم

از بس مسائل مفیده زیاد است نمیتوانم یکی را بر دیگری رجحان دهم لکن از آنجا که

تو دارای ذهن مستقیم و نظر ثاقب هستی هر چه تو گوئی چنان کنم که رای تو همیشه

راست و بی کم و کاست بوده است

گفت آیا میدانی مبنای تمدن و ترقی هر ملت بروی اصولی چند که از آن جمله

تاریخ است قرار دارد چه اگر ملتی تواریخ سلف را ندیده پیش بینی امور خطیر

نتواند فی الحقیقه ماضی تا یک درجه آئینه استقبال است و مردمان مجرب بخوبی

صورت آینده را در گذشته می بینند

پس تحصیل تاریخ بر هر کس لازم بلکه واجب و متحتم است و بدین جهت است که بطور

مثل گفته اند اشاعهٔ علم تاریخ نسبت مستقیم با ترقی دارد

این سخن مانند صدای هاتف بقلبم اثر کرد گفتم راست فرمودی لکن ای دانشمند

این عصر فرخنده بسیاری از تواریخ قطعات عالم را تألیف یا ترجمه نموده

وسائل تحصیل این علم شریف را خیلی زیاد کرده اند

گفت بیهوده عذر میار و پشت گوش مخار که هر کس باید بقدر همت خود

کار کند و اگر هم سرمایه دارای کلافه است از خریدن یوسف مصر تقاعد

نورزد بلکه افتخار خدمت او را رسد ان الهدایا علی قدر مهدیها

باری با کثرت مشغله و گرفتاری فرمان آن دوست را لازم الاتباع دانسته

کتاب تاریخ یونان تألیف مسیو (سینیوبُس) فرانسوی را که در مدارس

فرانسه تدریس میشود ترجمه کردم

و عالیجاه مجدت و نجدت همراه معتمد التجار آقا محمد مهدی تاجر کتابفروش

بچاپ آن اقدام نمود

استدعا از کرم عموم قارئین آنکه اگر عیبی در آن ملاحظه فرمایند بقلم عفو

اصلاح کنند که با کمال سرعت و عجله ترجمه شده است والعذر

عند کرام الناس مقبول

باید دانست این ترجمه از روی تاریخ یونانیست که مؤلف تازه تألیف و طبع نموده و از هر حیث از سایر چاپها بهتر و کاملتر است و متضمن بیست و پنج فصل و صد شکل و پنج نقشه میباشد تا مطالب درست مفهوم و آنچه بخوبی معلوم گردد والسلام علی من اتبع الهدی

شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲۸ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول — شرح جغرافیائی یونان

در انتهای شرقی اروپا شبه جزیره واقعست موسوم به یونان که در قدیم آنرا
هلا و میگفتند بحر الروم این شبه جزیره را احاطه کرده
یونان مساحتش از پرتغال کمتر و قدری از عشر فرانسه زیادتر است و دارای جبال
عظیم است که اطراف آنها را آب احاطه کرده اینمملکت هم کوهستانی و هم دریائیست
بحر الروم خلیج های متعدده در این خاک حاصل نموده و آنرا از شمال بجنوب بسه قسمت میکرداند

۱ — یونان شمالی که از طرف جنوب بخلیج بالیاک و امبراسی محدود است
۲ — یونان مرکزی که از طرف شمال بدو خلیج مذکور و از جنوب بخلیج کرنت و
سارونیک محدود است
۳ — پلپنز — که بواسطه شبه جزیره در دریا ممتد میگردد

جبال یونان قسمتی از سلسلهٔ آلپ است اغلب دامنهٔ آنها سراشیب و بعضی دیگر
عمودی غالب سنگهای آنها تورق پذیر یا آهکی است و رنگ سنگها خاکستری یا
سفید است ما بین این سلاسل دره هائی یافت میشود که بواسطهٔ تخته سنگهای بزرگی
از هم جدا گشته و بسیار صعب العبور می باشند

بعضی از این دره ها بسمت دریا مفتوح و برخی ما بین جبال محتوی از این بابت مملکت
به بلوکات تقسیم و بواسطه کوه ها از هم جدا گشته اند در یونان طرق صحیحی نیست
هرگز تعمیر نشده و یونانیان همیشه در سیلابهای خشک یا در نشیب صخره ها حرکت میکردند
هر چند این جبال در بادی نظر مختلط و درهم و برهم بنظر میآیند لکن پس از نظری دقیق
معلوم میشود دارای امتداد و جهات معینی می باشند اگر از محلی که سلاسل
یونان وصل به آلپ میشود حرکت کنیم سلسله جبالی می بینیم که از جنگلهای کاج مستور
شده و آنجا را پند نامیدند یعنی کاجستان این سلسله از شمال بجنوب
کشیده شده و یونان را بدو قسمت میکند یکی شرقی مایل بدریای اژه و
آسیای صغیر دیگری غربی مقابل بدریای آدریاتیک و ایطالیا
شعب دیگری از این جبال عظیمهٔ مرکزیه که از دو طرف ساحل دریا را مستور کرده و از
منشعب می شود این جبال بطور اختلاف در مشرق و مغرب قرار گرفته و بدین جهت

مناظر مختلفه احداث میکنند

در مشرق یعنی مقابل آسیا سلاسل از سلاسل مرکزی دور و تقریباً زاویه منفرجه تشکیل میدهند پائین آنها دره های عریضی است که بسمت دریا مایل و به جونهای کوچکی ختم میگردد. کشتیها در این جونها میتوانند توقف کنند و از صدمات آفات محفوظ باشند

در مغرب یعنی مقابل اروپا کوه ها موازی با جبال مرکزی و دارای دره های خیلی تنگی هستند و کمتر به خلیج منتهی میشوند و نه به جون

نظر بملاحظات فوق شهرهای مهم در مشرق میباشد و ملل مشهور یونان که عبارتند از تسالیها بئوتیها آتنیها اسپارتیها و آرژینها در آنجا زندگانی میکردند

۱ — یونان شمالی — سابق بر این حد یونان معین نبوده و یونانیان قدیم جبال پند و اپیر را کشف نکرده بودند

تسالی که بزرگترین مملکت های یونان بوده در جنوب شرقی میباشد بوده است مملکت دارای خاک سیاه حاصلخیزیست و رودخانه پنه که از پند پائین میآید آنرا سیراب میکند چمنهای سبز و درختهای میوه دار در اطراف این رودخانه زیاد است آب این رودخانه بسیار شفاف و گوارا و جبال بلندی از همه طرف آنرا احاطه کرده و دو سلسله از پند منشعب میگردد یکی شمالی و دیگری جنوبی سلسله دیگری موازی

پیداست که از سمت دریا این جلگه را احاطه نموده قلهٔ معروف آن اُلمپ است
که دارای ۳۰۰۰ متر ارتفاع و تقریباً همیشه از برف مستور میباشد قلل دیگر این سلسله
اُسا و پلی یُن است در دامن این دو قله درختهای کاج و شجر التنغ روید
این جبال اطراف این جلگه را گرفته و برای رسیدن بدریا باید از رودخانهٔ پن
که واقع بین اُسا و اُلمپ است گذشت این راه صعب العبور به درهٔ
تامپ موسوم است اطراف این دره چمنهای سبز و چنارهای عظیم الجثه روئیده
بقول بعضی از مورخین این جلگه سابق بر این دریا بوده و بعد آب آن بواسطهٔ
مجرائی داخل دریا شده و تسالی را خشک کرده هنوز چند دریاچه در دامنهٔ
کوههایش وجود دارد
کشت و زرع و درختهائی که در تسالی دیده میشود مثل ایالات جنوبی فرانسه است
و در قدیم این شهر معدن تربیت اسب و اشخاص جنگی بوده
۲ — یونان مرکزی — اگر از جبال اُتریس که در جنوب تسالی است عبور
کنیم به درهٔ اِسپِرشیوس خواهیم رسید که مابین دو دیوار تخته سنگی بلندی
واقع شده یکی شمالی موسوم به اُتریس و دیگری جنوبی موسوم به اُتا که به کالیدرُم
ختم میگردد این مکان را معبر سنگ تِرمُپیل میگویند و مشهور بدروازهٔ

یونان است زیرا که ایرانیها و مقدونیها و رومیها و گل ها و ویزیگت ها که
برای تسخیر یونان آمده بودند در این محل شکست خوردند

چون از تنگه ترموپیل بگذریم در سواحل دریا جبال دیگری می بینیم که در دامنه آنها
بنادریست طبیعی این مکان موسوم به لکرید است و کوه کنمیس آنرا بدو قسمت
گردانیده در مشرق این سلسله جلگه کوچکی است که صخره بر آن مشرف و در روی
آن شهر الِت بنا شده بود

در داخل سلسله جبال غیر منتظم گشته و چند قلل مرتفع از شمال بجنوب کشیده شده
و آنها عبارتند از پارناس (۲۴۶۰ مطر) و هلیکن (۱۷۵۰ مطر)
سیترن (۱۴۰۰ مطر) و پارنیس (۱۴۱۳ مطر)

پائین این جبال و جبالی که در ساحل دریا هستند ناحیه عریضی است موسوم به بئوسی
که بواسطه کوههای بی آب و علفی بدو قسمت گردیده

در مغرب این ناحیه جلگه ایست بسیار مسطح و از دور شبیه بدریای منجمدی است که کوهها
عوض ساحل از آن بیرون آمده باشد.

رودخانه سفیز که از کوه اُتا پائین آمده این جلگه را سیراب میکند این
رودخانه با نهرهای دیگر مخلوط گشته بدریاچه کُپائیس میریزد

این دریاچه تا پایین دامنه کوه هست شمال غربیش عمیق و شرقیش که مصب سفیز است باتلاقی است بزرگ که از نی مستور گشته

منظر این مملکت برحسب فصول تغییر میکند چنانکه در زمستان بعد از بارانهای نوامبر و فوریه آب دریاچه طغیان و سطحش شش متر از سطح تابستانش تجاوز کرده قریب ۲۳۰ کیلومتر زمین را می‌پوشاند این آبها از سواحل شرقی خارج شده در مغاره‌های طبیعی جبال داخل میگردد (یونانیان جدید این مغاره‌ها را کاتاوترا مینامند) این آب بواسطه دوازده دهانه زیرزمینی داخل دریا میگردد باید دانست که این دهانه‌ها غالباً بواسطه خرابی کوه مسدود میگردند

در ماه مارس این دریاچه شبیه مرداب بزرگی میگردد که بواسطه قطعه زمینهای کوچکی که رنگشان زرد یا تیره است از هم جدا گشته و در آن نی روئیده و از دور منظر چمن بزرگی را دارد

چون تابستان آید آب دریاچه بواسطه حرارت آفتاب تبخیر و مه غلیظی تشکیل میدهد که تمام جلگه را می‌پوشاند و چون اطراف را نگاه کنیم کوه کپائیس را آبی رنگ و جبال دیگر را تمیز نمیدهیم

چنانکه ذکر شد آب دریاچه بواسطه تبخیر کم شده و زبانه خاکی عریضی هویدا می‌شود

این زبانه بواسطهٔ گلی که آنرا لیمن میگویند مستور و برای کشت و زرع بسیار
حاصلخیز است در اواخر تابستان این دریاچه کوچک و مساحتش ۵۰ کیلومتر مربع
میگردد و در این موقع نی هایش خشک و آبش متعفن و کثیف می‌شود
کوهی که بائتی را بدو قسمت میکند دارای دریاچه‌ایست که محتوی آبی بین دیوارهای
سنگی و آب آنها از آبشارهای بزرگ میآید و از اینجهت آبش صاف و گوارا است
در طرف دیگر این کوه دو جلگهٔ بزرگ است یکی بزرگتر و تپه‌های بزرگی بر آن مشرف
که در پائین آنها چشمه‌های بزرگی جاریست یونانیان قدیم شهر تب را در آنجا
محل بنا کرده بودند که بزرگترین شهر بائتی بوده
بائتی خاکی حاصلخیز و دارای مراتع عالیه بوده آب و هوای آن در تابستان
بسیار گرم و در زمستان سرد و بارانی چون یونانیان با راضی سنگلاخ عادت
کرده بودند از اینجهت این شهر حاصلخیز را بسیار دوست میداشتند آتنی ها
نسبت حماقت بهمسایه و دشمنان خود که بائتی ها بوده اند میدادند
در جنوب سیترن و پارنس ناحیه‌ایست سنگلاخ و بی آب و علف که
دارای چند جوی کوچک و هوای آنجا خشک و شفاف است این ناحیه آتیک
بوده جبال آتیک شعبی داخل دریا گشته و بدماغهٔ سونیوم ختم میگردد
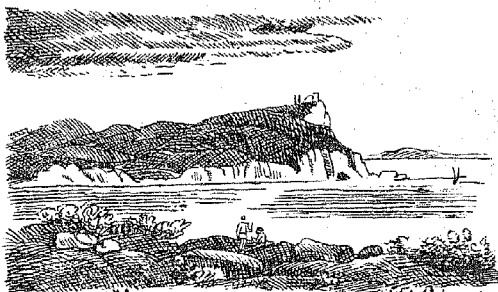
۱ دماغهٔ سونیوم

در جنوب دریا در اینجا که پیش رفته خلیج عمیقی تشکیل میدهد و سفاین در آن بخوبی لنگر میتوانند بیندازند آتیک مملکتی است دریائی (۱)

در مغرب آتیک مابین خلیج کرنت و سارنیک مملکتی است کوچک موسوم به مگار که از ناحیهٔ مذکور بتقسیم سیاه سلسله و در آن ساحل دریا از کوه مستور است و از این جهت راهی تراشیده اند که مشهور به معبر کوسارهای سیرن است

حال اگر از طرف شمال تا کوه پارناس حرکت کنیم تپه های بلندی را می بینیم که از صخره های خاکستری رنگ مرکب و در پایین آنها آب باران و برف از صخره ها خارج شده چشمه های طبیعی که آب آنها صاف و گوارا است تشکیل میدهد چون این نواحی

(۱) در فصل هشتم شرح آتیک بطور کافی داده خواهد شد

عادت با راضی سبز و خرم گرده بود چشمه های پارناسس را محترم داشته و آن
محل را توقفگاه رب النوع موسیقی میدانستند بعضی دره های پارناسس بسمت
رودخانه سفیز و برخی دیگر مقابل خلیج کرنت بوده اند این محل را مملکت فسید
میگفتند و در آن حرم دلف بوده (۲) چون این مملکت دارای چند شهر کوچک
بوده و با دریا هیچ ربطی نداشته ساکنینش همه زارع بوده اند

در جنوب یعنی در سواحل خلیج کرنت ملت کوچکی وطن داشته اند که چوپان و موسوم
بلکرین ازل (متعفن) بوده اند زیرا که لباسهای آنها از پوست
گوسفند و بز بوده و باین جهت عفونت داشته

در مشرق اتلی واقع بوده که دارای جبال مرتفعه و دره های عمیق است
قسمت شمالی این ناحیه وصل به پند و دارای چند قلعه است که در دور آنها درخت
کاج و شاه بلوط روئیده

چون از اتلی بگذریم زمین سنگلاخ و بواسطه حرارت آفتاب سوزان شود نه آب دارد
و نه علف و عبور از این محل بسیار صعب بالاخره نزدیک ساحل جلگه ایست که
صخره زیادی آنرا احاطه کرده آب داخل در این محل شده و دریاچه و باتلاق تشکیل

(۱) در فصل یازدهم شرح دلف داده خواهد شد

میدهد ساکنین اتی دزد و جنگجو بوده اند

در مغرب اتی مکان عمیقی است که بزرگترین رودخانه یونان در آن جاری و موسوم
آشلیوس است آب باران و برف بدون سیراب کردن اراضی از کوه پائین آمده
داخل این شط میگردد

ناحیه غربی اشلوس بی آب و یونانیان جدید آنرا کزرمرس (یعنی زمین
بی آب) و یونانیان قدیم آنرا اکارنانی میگفتند قسمت بزرگ این
ناحیه از جبال مرتفعی پوشیده شده که ارتفاعشان به ۱۵۰۰ مطر میرسد و فقط آنجا
حاصلخیز است جلگه حاصلخیزی که در این ناحیه یافت میشود فقط عبارتست از ناحیه که در
مصب آشلوس واقع شده اکارنانها مثل اتی ها ملتی صیاد و جنگجو بوده اند

۳ — پلپنز — ناحیه جنوبی یونان کوهستانی و از همه طرف آب آنرا
احاطه کرده و ستهٔ زبانه خاکی داخل آب گشته آنرا شبیه به برگ چنار میکند این ناحیه را
پلپنز یعنی جزیره پلپس میگفتند و آن شبه جزیره ایست که فقط بواسطه
برزخ کرنت باروپا چسبیده عرض این برزخ ۵ کیلومطر و چند دفعه بخیال بریدن
آن افتاده اند

چون از این برزخ بگذریم اراضی مرتفع گشته و بتدریج می بینیم که مشرف بر تمام کرنت شده

و ارتفاع آن ۵۰۰ مطر است اگر از این تپه بگذریم بسلاسلی میرسیم که قلهٔ معتبر آنها
سیلن و ارتفاعش ۲۳۷۵ مطر است ناحیهٔ آرکادی در تفاصل
این سلاسل است سابق بر این آرکادی را سویس یونان میگفتند این ناحیه از سطح
دریا خیلی مرتفع است و دارای چند سلسله میباشد که معروف ترین آنها غیر از سیلن
اریمانث است که ارتفاعش ۲۲۶۰ مطر میباشد این کوه گردنه های زیاد و وسیع

رقم علیرضا

در مغرب کوه لیث که غالبا از برف مستور و در دامنهٔ آنها درخت کاج و شجر السنع
روئیده در پائین این سلسله سیلابهای بزرگ جاری و سابق بر این در اینمکان غیر از
صیادان و حیوانات موذیه موجود دیگری زندگی نمیکرده
آبی که از کوه جاری میگردد داخل حوضهای بزرگی شده و دریاچه یا باتلاق تشکیل

میدهد مثل دریاچهٔ فن و استنفال
در زمستان دریاچه طغیان کرده و مقداری آب بواسطهٔ دهانه های زیرزمینی
داخل صحره ها شده و بعد بدریا میریزد باید دانست که این دهانه ها فقط آب در خود
نفوذ میدهند بلکه سایر اجسام از قبیل حیوانات مرده و خاک و نباتات خشک شده
در آنها داخل میگردد و در تابستان بوی متعفن سختی از آنها استشمام میشود در ارکادی
تقریباً سی دهانهٔ زیرزمینی است که چون مسدود گردند آب جلگه را می پوشاند
فلات حاصلخیزی در جنوب و غرب آرکادی واقعست و آبیکه از جبال پائین می آید
این جلگه را سیراب نموده داخل دریا میگردد
نواحی چندی آرکادی را از دریا جدا میسازند از اینجهت آرکادیها ارتباطی با سایر
ممالک نداشته بی تربیت و وحشی ماندند
چون از جبال شمالی آرکادی عبور کنیم دره های کوچکی می بینیم که در آنها سیل جاری
و این ناحیه موسوم به آشائی می باشد
در مغرب آرکادی جلگه پستی است که در آن رودخانه بزرگی جاریست آب این رودخانه
از جبال لیث و اریمانت پائین آمده درختهای چنار و شجر الغار را سیراب مینماید
این جلگه موسوم به الیید و ساحلش شن زار و بی بندر است

سلاسل جنوبی ارکادی دارای پشته مرتفع میباشد که معروف آنها قله تایژت است
که ارتفاعش ۰۶۵۲ متر میباشد این قله شبیه به دیوار بلند خاکستری رنگ است و بدنهٔ
تا به دماغه ختم میگردد ملاحان یونان از این دماغه وحشت زیادی داشتند زیرا که در نزدیکی
این دماغه گردبادهای سختی بوده و چنانکه میگویند مغاره در این محل بود موسوم به سوراخ جهنم
دو قله دیگر ارتفاعشان کمتر و دامنهٔ آنها سراشیبی میباشد یکی در مغرب موسوم به
ایترا دارای ۱۴۱۷ متر ارتفاع و دیگری در مشرق موسوم به پارنون دارای
۱۹۵۸ متر ارتفاع صخره های این جبال خاکستری رنگ و قله آنها از برف مستور
میباشد دارای پرتگاه های زیاد و دره های تنگی میباشد که در دامنهٔ آنها درخت کاج روئیده
تا بین این پشته و دو خلیج دو دره بزرگی محصور است و دو سیلاب بزرگی در
آنها جاری میباشد یکی در مغرب موسوم به دره پامیزوس است این دره حاصلخیز
و گرمترین ناحیه یونان میباشد درختهای نخل در این جلگه روئیده و این ناحیه موسوم
مسنی است و دیگری در مشرق موسوم به لاکنی که در آن رودخانه اروتاس
جاری و درختهای شجر انار را سیراب مینماید (۱)
در مشرق سلسله کوهی از ارکادی منشعب شده و در نزدیکی آتیک شبه جزیره

(۱) شرح لاکنی در فصل پنجم گفته خواهد شد

تشکیل میدهد. ما بین این سلسله و ارکادی جلگه ایست باتلاقی که بواسطهٔ ساحل
پست بی بندری منتهی بدریا میگردد. این جلگه بعد از زمستان حاصلخیز گشته گندم
درختهای نارنج بعمل میآورد. در تابستان این جلگه سوزان و بی آب و علف گشته
و سیلهائی که از کوه جاری میگردد بریگ فرو رفته از سواحل دریا بیرون آمده
باتلاق تشکیل میدهند. این جلگه به آرگلید موسوم است

جزایر — جزایر زیادی یونان را احاطه کرده این جزایر قلل جبالی هستند
که راسشان از آب بیرون و قسمت دیگرشان در آب مخفی گشته صخره های آن
جزایر سفید رنگ و دهنهٔ آنها غالباً عمودی است — س ۳

س ۳ — جزیرهٔ ایتاک

رقم عبدالرضا

غالب این جزایر کوچک و حاصلخیز و در مزارع آنها مو میکارند

اگر از دور این جزایر را نگاه کنیم آنها را شبیه بهرم سفیدی می‌بینیم که از آب بیرون
آمده‌اند منظر این جزایر در طلوع و غروب آفتاب قشنگتر است این جزایر بر حسب
امتداد کوههای ساحلی کشیده شده

در جنوب غربی مجمع الجزایر یونی واقع شده که موازی با کوههای ساحلی است و
معروفترین این جزایر کرسیر میباشد و در جنوب ایتالیا واقع گردیده آب و هوای
این جزایر بسیار ملایم و بواسطه نسیم دریا معتدل دارای مراتع و بوستانهای
قشنگ و درختهای نارنج و لیمو در آنها فراوان میباشد
در جنوب شرقی همانطور که جبال ایلیا از شمال غربی بجنوب شرقی کشیده شده جزایر هم
همین امتداد را از دریای اژه تا مقابل آسیا دارند و چهار رشته عمده را تشکیل میدهند
رشته اول شمالی و تا شبه جزیره چلی پن ممتد میباشد
رشته دوم سلسله اتیر را پیموده جزیره بزرگش اُبِ ۳
که دارای دو کوه مرتفع میباشد و در وسط آنها جلگه حاصلخیزی موجود است جبال
این جزیره در طول بالی و اتیک کشیده شده بجلی میرسد موسوم به اریت
که فاصله آن از یونان ۵۰ متر میباشد بعد از این جزایر مجمع الجزایر سیکلاد
واقع گردیده و دارای چند جزیره مشهور میباشد از قبیل دلس که حرم اپلن

رقم علیرضا

ش ۴ آلپس

در آن بوده و جزیرهٔ پارس که دارای معادن مرمر می باشد بالاخره جزیرهٔ ناکسوس که
مشهور بجزیرهٔ نارنج و بالنگ است

رشتهٔ سوم در امتداد اتیک واقع و دارای چند جزیرهٔ آتش فشانی است از قبیل
ملس و تِرا که خاکشان خاکستری و از سنگ مستور شده

رشتهٔ چهارم متصل بسلاسل لاکنی و جزیرهٔ اولش سیتر می باشد سابق بر این
حاصلخیز و از سرو مستور لیکن حالا لم یزرع و بی آب و علف است جزیرهٔ کرید
بواسطهٔ رشته کوهی دریا را سد می کند این رشته دارای چند قله و چند درهٔ
عمیق است که در آنها سیل جاری و جزیره را سیراب می نماید سواحل این جزیره
بی بندرند و چون از شرق کریت عبور نمائیم بمجمع الجزایری میرسیم که منتهی بجزیره

رد میکردند

دریا — آب از همه طرف یونان و جزایرش را احاطه کرده خلیج و جونهای
عمیق در آن حاصل کرده مثلاً در مغرب خلیج کرنت بقدری در خاک پیش رفته
که تقریباً از سمت مقابلش بخلیج سارنیک ملحق میگردد

دریای یونان بی جزر و مد و آرام است و از دور شبیه بدریاچه آبی رنگی
میباشد که جزایر آن بشکل ظروف مرمری از آن بیرون آمده اند

در موقع طوفان امواج کوتاه غیر منظم لیکن شدیدتر از امواج اقیانوس بلند
میشود و چون دریا جزیره زیاد دارد سفاین میتوانند زود خود را بجزیره
رسانده از صدمات و آفات طوفان محفوظ باشند

هوای یونان نادر تیره و غبار و روشن و شفاف میباشد بطوریکه از دور بعضی
جزایر را میتوان دید و در شب بتوسط پرتو نورانی ستارها ملاحان بخوبی راه
سیر میکنند

در فصول بهار و تابستان و پائیز بادها منظم میباشند و بحر پیمایان چون حرکت
باد را میدانستند سفاین خود را بدون وحشت سیر میدادند

باد شمالی هر صبح از جزیره تراس حرکت نموده دریای اژه را عبور میکند

گاهی یعنی وزیده دریا را بسیار متلاطم درمیاورد در غروب آفتاب باد ملایم شده و
نسیم ملایمی موسوم به آمیاتس از جنوب وزیده قایقها را میبرد
در جنوب پلپنز یعنی در مجاورجبال مرتفعه تایژت بحرپیمائی غالباً مشکل است زیرا که
در آن محل طوفانهای شدید غالباً حاصل میگردد

آب و هوا — آب و هوای یونان بسیار مختلف میباشد در سواحل دریا
معتدل و در جلگه ها گرم و در جبال سرد میباشد مثلاً اگر از کوه المپ که مرتفعترین
جبال یونان است بالا رویم آب و هوای مختلفی احساس خواهیم کرد در پائین جنگلهای
گرمسیری از قبیل مورد و شجر انار و بلوط و قدری بالاتر شجر الشبع و شاه بلوط
و در بالا صنوبر و کاج روئیده

حال اگر از شمال بجنوب حرکت کنیم باز آب و هوا تغییر میکند مثلاً در جنوب تسالی
درخت زیتون و برنج بعمل میآید و در آتیک و اُب درخت زیتون و نخل
نزدیک یکدیگر روئیده در آرکادیه درخت نارنج و لیمو فراوان است
خلاصه تابستان یونان گرم و سوزان و هوای جنوب تقریباً مثل افریقا و در سواحل
قدری معتدل است

باد شمالی موسوم به بُرِه از ماه ژوئن تا ماه اوت بعد از طلوع آفتاب شروع بوزیدن

میکند این باد در جنوب شدت کرده گرد بادهای خاکی حاصل مینماید
در اواخر اوت بادی از مغرب وزیده طوفانهای سخت حاصل کرده و زود ختم میگردد
در زمستان برف و باران جبال و جلگه ها را مستور مینماید و هوا سرد می گردد
در یونان طول زمستان کمتر از سه ماه میباشد در اوایل ماه مارس بهار آمده و دامنهٔ
جبال و جلگه ها سبز و خرم گردد افسوس که این فصل طولی نکشد و در اول ماه مه حرارت
و خشکی هویدا شود

سواحل آسیای صغیر — سواحل شرقی یونان مقابل آسیای صغیر میباشد
آب و هوای این دو مملکت مساوی در قدیم ساکنین آنها یکی بوده برای رسیدن
به آسیای صغیر باید دریای اژه را طی نمود در عقب سواحل آسیای صغیر فلاتی
واقعست که در تابستان بسیار گرم و در زمستان منجمد میباشد جبال معروف غربی
این فلات المپ میزی و ایدا است از این جبال چهار شط متوازی پائین آمده
و بعد از سیراب کردن جلگه های حاصلخیز داخل دریای اژه میگردند معروف ترین
این چهار شط ماندر است

سواحل آسیای صغیر مثل سواحل یونان دارای خلیج های عمیقی میباشند در مقابل
آنها جزایری است صخره که حاصلخیز ترین آنها لسبس و شیس و سامس میباشد

فصل دوم — خدایان یا ربّ النوعهای یونان

خیال یونانیان در باب خدایانشان — عقیدهٔ یونانیان قدیم براین بود که اشیاء طبیعی از قبیل خورشید و باران و رعد و برق و آتش و باد و رودخانه‌ها و دریاها باید قدرت موجودی بوده از اینجهت معتقد بخدایان چند بوده اند که هر خدائی بشکلی و عملی و صنعتی حتی دارائی مخصوص بوده

عموماً یونانیان خدایان خود را بشکل مرد یا زن بلند قامت و خوشرو و آنها را دارای هوا و هوس و عصه و بخل تصور میکردند این خدایان دارای خانواده و قبیله بوده اند مثلاً خدائی پدر یا پسر خدای دیگر و یا شوهر الهه بوده و گاهی طفل ایشان از جنس مخلوق بوده

یونانیان تولد و جنگهای خدایان خود را نقل مینمودند این حکایات موسوم به میث بوده و کلمه میتولوجی یعنی معرفت به ارباب انواع از آن مشتق میباشد

هر ملوک و هر کوه یا رودخانه دو خدا داشته و اهالی آن ملوک خدایان خود را فقط می شناخته اند اما خدایان مشهور از قبیل ربّ النوعهای نور و آسمان و باد و آتش در همه نواحی مشهور و معروف بوده اند در شهر آتن نورده زئوس و هفده آتن و پانزده اپلن بوده که آنها را در دعاها فرق میگذاشتند

زئوس (رب الارباب) — قادرترین خدایان زئوس است و ملقب به
رب الارباب و خدای آسمان و رعد و برق میباشد منزل زئوس در کوهها بوده مثلاً
در شمالی کوه المپ و در کریت کوه ایدا و در ارکادی در کوه لیث منزل داشته
هر وقت که در آتن باران کم میبارید یونانیان زئوس را مخاطب ساخته میگفتند (ای
زئوس نظری بزارع بی آب ما کن و باران سیراب نما)
زئوس را بشکل مردی با ریش انبوه و موی زیادی درمیآورند که در دستش عصای
سلطنتی با تیری است که علامت عصا میباشد زئوس روی تخت طلائی
نشسته که در انتهای آن عقابیست چنانکه میگویند اگر زئوس ابرویش را بالا
زمین لرزه و رعد و
برق حاصل میگردد

شکل ۵ — زئوس رب الارباب

سعادت و بدبختی در ید قدرت زئوس بوده هر طایفه از شعرای یونان گفته
که هر

در قصر زئوس دو خم بزرگ بوده که یکی محتوی سعادت و دیگری محتوی بدبختی
زئوس برای مخلوق قسمتی از آن معین کرده بود

پدر زئوس موسوم به کرنس (در لاتینی زحل) و مادرش موسوم به رآ (سی بل)
بوده کرنس میگفته است که یکی از پسرهای من مرا مغلوب و از تخت مرا پایین خواهد کشید
بنابراین کرنس بچه هایش را میخورد چون زئوس به دنیا آمد مادرش از ترس
شوهر او را مخفی و بجای او سنگ تراشیده به کرنس داد که او را بلع نمود
زئوس را خورده‌ها در یکی از غارهای جزیره کریت بزرگ کرده شیر بز و عسل با او میدادند
و هرگاه گریه میکرد کوریبانتها که مستحفظ او بودند عدارهای خود را به سپرها
زده او را ساکت مینمودند چون زئوس بزرگ شد پدر را مغلوب و به اعماق
زمین او را پرت نموده خود بجای آن بتخت نشست

هرا (ژونن) همسر زئوس الهه ماه و آسمان بوده و گاهی او را
زن بازو سفید خطاب میکردند

هرا را بشکل زنی ظاهر میساختند که روی تختی نشسته بوده زره و نقاب بلندی تمام
بدن او را گرفته در یکی از دستهایش عصای سلطنتی و در دست دیگر اناری بود
که علامت حاصلخیزی میباشد در نزدیکی تخت او طاوسی بود و در عرابه می نشسته

که در ماده گاو سفید آن را میکشند از اینجهت ماده گاو حیوان مقدسی بوده
هرا الهه اناث و الهه تزویج میباشد و تمام زنها در حمایت او بوده اند

جشنهای عمده هرا ساموس و
آرگس بوده

بنا بر قول مورخان هرا دختر
کرنس بوده و زوس او را
در یکی از غارهای سینرن مخفی
کرده بود و در باغهای حسن
پرید که از جزء جنات شمرده میشد او را تزویج نمود

از اینجهت هر سال یادگار هرا تمام دختران عروسها گل زده در آرگس گردش
مینمایند و هر کدام بت هرا را در آغوش گرفته سرودها میخوانند

هرا زنی حسود و جنگجو و غالبا با شوهر خود نزاع مینموده حتی مشهور میگویند روزی
زوس دستهای هرا را با زنجیری طلائی بست و او را به ابرها آویزان نمود

آرس (مریخ) — خدای طوفان و تجلی و طاعون و قتل و جنگ ارس بوده
او را بشکل مرد عظیم الجثه در میآورند که زره مفرغی و کلاه خود [illegible]

در جنگ نیزه خود را کشیده عربده آغاز مینموده گاهی بر عرابه سوار میشده که دو
اسب سفید او را میکشیدند و از دماغ آنها آتش متصاعد میشده در عقب ارس
دخترش یا دایه اش موسوم به انیو سوار بوده این ن خراب کننده شهرها میباشد
خواهر دیگرش موسوم به اریس با شکلی مهیب و با موهای مارپیچی سوار میشده در
عقب آنها گرسها یا ملک الموتها با چنگال و دندانهای شبیه بسباع حرکت مینمودند
یونانیان در اول جنگ قربانی مخصوصی بیاد ارس میکشتند و حیواناتی که برای او
قربانی مینمایند سگ و کرکس میباشند بیاد کار ارس در جنگها دو کشیش مشعل سوزانی
در دست گرفته جلو قشون حرکت
میکردند و چون بدشمن
میرسیدند مشعل را
بسمت آنها

انداخته و جنگ شروع میشد گاهی ارس را شبیه بجوان مجنونی مینمودند

هِفایس تُس (وُلکَن) — خدای آهنگران و آتش هفایس تس بوده او را
بشکل پیرمردی زشت با بازوی کلفت و سینه مو داری مجسم میکنند گاهی شنل بی آستینی
پوشیده صورتش از دود سیاه و در دستش چکش میباشد
منزل این خدا در جزیره لِمنُس بود که جاکاه آن بواسطه کوه آتش فشانی از همه مشهور
این خدا آلتهای آهنی خدایان را میساخت مثلاً عصای زئوس و تیرهای اپلن و
داس دمتر و زره هراکلس و سپر آشیل را او ساخته است ــ ۸

هفایس تس پسر زئوس و مادرش هرا بود و بعضی سبب لنگی او را مادرش

نسبت میدهند و برخی میگویند چون زئوس زنش را باسمان آویزان نمود هفائیس
تُس خواست او را خلاص نماید از اینجهت پدرش پای او را گرفته از آسمان پرت
نمود و در ساحل دریای لمنُس افتاد

آتن (مینرو) — آتن الهه برق میباشد و او از کلّه ربّ الارباب یعنی
زئوس خلق شده این الهه بر عرّابه سوار شده بجنگ میرفته پهلوانان و شجاعان را
حمایت مینموده آتن ملقب به پرماشُس (پیش جنگ) میباشد س ۹

رقم علیرضا

آتن سرود جنگی را بسیار دوست میداشته و الهه هوش و عقل و صنعت میباشد

زردوزی و یراق دوزی را بزنها آموخته و لباس قشنگی این الهه برای هرا دوخته
دختری از اهل لیدی موسوم به آراکنی رقابت زیادی با این الهه مینموده
از این جهت آتنا او را تنبیه و بشکل عنکبوت در آورد
زرگری و کوزه گری و حکاکی و حجاری را او تعلیم نموده و حیواناتی که برای او
قربانی مینمایند عبارت از بوم و زغن و مار میباشند

هرمس (عطارد) — هرمس پسر زئوس و مایا بوده رب النوع باد
و پیغامبر خدایان میباشد
او را بشکل چوپان یا مسافری مجسم میکنند که دارای دو بال میباشد کلاهی عریض بسر
و پوتین بلندی بر پا دارد از شغل خود مستور نموده و در دستش عصائی سحری
بوده که انسانرا خواب یا بیدار مینموده این عصا موسوم به سریس میباشد
هرمس خدای فصاحت و بلاغت و علم و اختراعات و تجربیاتی و راه ها میباشد
دواب و چوپانانرا دوست میداشته گاهی سوار بر بزی یا قوچی را در بغل میگرفته
این خدا ملقب به هادی ارواح میباشد زیرا که با عصائی طلائی ارواح را بجهنم
نقل مینموده گویند مخترع چنگ و نی بوده
مادر هرمس او را در یکی از غارهای کوه سیلن زائیده این بچه از جا در فرار کرده

خود را بکوه المپ رسانید در این کوه گاوهای شاخ طلائی اپلن میچریدند هرمس
پنجاه تا از آنها را دزدیده در غار عمیقی نزدیک آلفه مخفی نمود اپلن از آن دزدی
واقف گشته شکایت پیش رب الارباب برد زوس هرمس را مجبور بدادن گاوها نمود

روزی هرمس نزد یک غار خود نشسته بود لاک پشتی را مشاهده کرد فی الفور
او را گرفته و کاسه سنگی او را برداشت پوست گاوی بر آن احاطه داد و رشته بر آن
مترتب نمود و چند زه بر آن قرار داد این اولین چنگی بود که اختراع شده است
روشن کردن آتش را به هرمس نسبت میدهند

اپلن — خدای خورشید و نور اپلن میباشد گاهی او را فیبوس (درخشنده)
مینامند برای مجسم کردن او شکل مرد زیبا ظاهر میساختند که موهایش طلائی رنگ و در
دستش کمانی از نقره میباشد این خدا شجر الغار را بسیار دوست میداشته
در بهار از جاهائیکه همیشه در آنها آفتاب است مراجعت نموده و از برای او عیدی موسوم
به تافافی (ظهور خدا) میگیرند و در این جشن هر کسی شاخه زیتونی در دست
گرفته عید دیگری میگیرند

رب النوع مراتع و گله و امراض مسریه و جنگجویان اپلن میباشد
اخبار ماضی و آینده را میدانسته غالبا با حیواناتیکه انقلاب هوا را با آنها نسبت

اپلن موزاژت — ش ۱۵

میدهند حرکت مینموده مثل گلها
و قرقی گرگ و بعضی شعرا آوازه خوانها
و موسیقی را دوست میداشته است ش ۱
گاهی اپلن با نه دختر مقبول
موسوم به موزه در طرب بوده
چنانکه میگویند اپلن پدرش
زوس و مادرش لت (لاتن) بوده تولد اپلن در جزیره دلس نزدیک نخلی شد

آرتمیس (دیان) — الهه ماه آرتمیس بوده او را بشکل دختر خوشگلی مجسم میکنند که در دستش تیر و ترکش و پوست گوزنی را بدوش انداخته چند الهه دیگر که گوزن و گراز شکار میکنند او را همراهی کرده و گاهی این الهه شاخ گوزنی را در دست داشته

آرتمیس الهه چشمه و رودخانه و دریاچه و باتلاق میباشد و حرمهای او در سواحل دریا واقع شده بت او را در سواحل دریا یا در شاخه های درخت و یا در قله کوه میگذاشتند

نمو نباتات و حیوانات در ید قدرت آرتمیس است

اشیل شاعر مشهور گوید این الهه بچه شیر و سایر سباع را حمایت مینموده و همیشه در جنگلها مشغول بصید میباشد ش ۱۱

شکارچی موسوم به آکتئون خود را
در شاخه‌های درختی مخفی نمود برای
اینکه غسل کردن آرتمیس را ببیند آرتمیس
از این عمل قبیح واقف گشته او را
بشکل گوزن نمود و سگهای شکاریش
او را خوردند

آرتمیس الهه ارکادی بوده
یونانیان او را دختر زوس و خواهر

رقم علیرضا

۱۱ ـ ارتمیس (دیان)

اپلن تصور مینمودند تولد اپلن و ارتمیس در یک موقع شده میگویند روزی ما
عظیم الجثه به لیث حمله نموده بچه‌هایش او را بضرب تیر هلاک نمودند
نی یُب یکی از ملکه‌های لیدی که هفت پسر و هفت دختر داشت با در اپلن و ارتمیس را
مسخره کرده بود این دو رب النوع آن ملکه و بچه‌هایش را با تیر هلاک نمودند
یونانیان ارتمیس را با افرزدیت رب النوع آسیا اشتباه میکردند
آفرودیت (زهره) ـ میگویند افرودیت از کف دریا تولد شده و امواج
دریا او را بساحل جزیره قبرس بردند از اینجهت او را شیپریس یا قبرسی مینامند

این الهه محملت که همان آستارت الهه فنیقیها باشد معابد مشهوره این الهه
در پافس و در قبرس و سیتیر میباشد

آفرودیت را بشکل دختری مجسم مینمایند که موهای خرمائی رنگ و دارای قیافه ملیح و بشاش
کمربندی در کمر و تاجی از مورد و گل سرخ بسر دارد و در دستهایش اناری گرفته
که علامت حاصلخیزی میباشد و در نزد او کبوتری نشسته

الهه باغات و بوستانها و نباتات افرودیت است و گاهی این الهه با حوریها
زیادی در کنار چشمه گردش مینمودند سباع و حیوانات موذیه افرودیت را در
همه جا پیروی میکردند

این الهه زن هفائیستس رب النوع آهنگران میباشد اما او ارس را بر هفائیس
تس ترجیح میداد

المپ — چنانکه مذکور شد بزرگترین جبال یونان المپ میباشد دربار خدایان
و ارباب انواع در قله این کوه بوده خانواده خدایان مثل مردم بوده در وقت ناهار
و شام در سر میز می نشستند خادم آنها الهه مقبولی موسوم به هبه بوده این الهه
سلسبیل و سایر مشروبات را در گیلاسها ریخته در سر میز میگذاشت موزها
(غلمان) آوازه میخواندند و اپلن چنگ و نی میزده هرگاه دختران ملیح

ملیح و خوشگل بودند همه گل درها و پرده ها میبستند پیغامبر و رسول خدایان ایریس
میباشد این الهه دارای دو بال بوده

خدایان مجلسی ترتیب میدادند و در بارگاه ها بنای مباحثه و مشاجره مینمودند
هُمِر صحبت رب الارباب را با خدایان دیگر چنین مینماید روزی زئوس
خدایان دیگر را مخاطب ساخته گفت قدرت و توانائی من چنانست که اگر زنجیری
از طلا با آسمان بیاویزند و تمام خدایان و مخلوق او را نگاه دارند من تنها
او را گرفته و زمین و دریا و تمام مخلوق را به قله المپ کشیده آویزان مینمایم

پوزیدُن (نپتون) — رب النوع دریاها و چشمه ها پوزیدن برادر زئوس میباشد
این خدا را بشکل پیرمرد ریش بلندی مجسم میکنند و منزل این خدا در قصر عالی
قشنگی در ته دریا بوده چون از دریا بیرون میآمده سوار بر عرابه میشد که دو
اسب سفید او را میکشیدند (این اسبها علامت امواج دریا میباشند)
پوزیدن نیزه سه شاخه در دست داشته که چشمه ها و موجها را می ساخته میگویند جزایر
دریای اژه را او تشکیل داده

این رب النوع با زنش آمفیتریت (الهه چشم آبی) سوار شده تریتن ها
که بدنشان مثل انسان و دم دارند آنها را راهنمائی میکردند

رب النوع دیگر دریا موسوم به نیریوس میباشد این خدا پیرمردی بود که شفایین و ملاحان را
در وقت طوفان نجات میداده دختر هایش موسوم به نرئیده گاهی از دریا بیرون آمده
در سواحل عیش میکردند

هادس (پلوتون) — رب النوع مرکز زمین هادس که برادر زئوس و
پوزیدون میباشد

یونانیان گمان میکردند که ارواح مردگان در مرکز زمین داخل و جمع میکردند از
اینجهت هادس را خدای مردگان میدانستند

هادس را بشکل مردی مجسم میکردند که روی تختی نشسته و در دستش عصای سلطنتی
و بر سرش تاجی بوده که او را از انظار مردم مخفی میداشته نزدیک او دیوی موسوم
به سربر دسگی سه سر که دارای دمی مثل مار میباشد بوده است مردم از هادس
خیلی وحشت داشتند و غالبا اسم او را بزبان نمی آوردند

یونانیان را تصور بر این بود که در اعماق زمین دو رود خانه میباشد یکی موسوم
به استیکس در ارکادی دیگر آشرن در اپیر و آب این دو رودخانه تلخ
و سیاه میباشد و همچنین گمان مینمودند که ارواح مردگان را در قایقی گذاشته و از این
رودخانه ها عبور میداده اند حامل ارواح پیرمرد زشتی بوده موسوم به شارن

از اینجهت یونانیان مقداری پول در دهن مرده میگذاشتند برای آنکه در وقت
عبور پول را بشارن داده آنها را اذیت نکند

در اعماق زمین مکانی موسوم به تارتار بوده اینمکان جهنم خدایان میباشد
هادس خدای کنها میباشد از اینجهت اسم پلوتن (غنی) را باو داده اند

دمتر و پرسفن — یونانیان چند الهه می پرستیدند مثلاً گا آلهه زمین
و رآ سیبل که از آسیا آمده بود الهه جبال بوده این الهه بر عرابه سوار میشد
که دو شیر آنرا میکشیدند

دمتر الهه زراعت بوده و او را بشکل زنی مجسم مینمایند که از لباس چین داری
مستور و خوشه گندمی در دست دارد س ۱۲

در الوزیس که در آتیک واقعست
زراعت و کاشتن را به تریپتلم
جوان آموخته و بعد او را بواسطه
عرابه که دو مار او را میکشیدند در تمام
زمین گردش داده

کُر الهه نبات دختر دمتر میباشد

رقم علیرضا

س ۱۲ دمتر

و این الهه در اول بهار از زمین بیرون آمده و در آخر پائیز بزمین فرو میرود
روزی کُره چون با رفقایش گردش مینمود گل نرگسی را بنظر آورده خواست
او را بچیند ناگاه خدای زمین موسوم به هادس از زمین بیرون آمده او را بغل
زده در قصر خود برد کُره فریادهای وحشتناکی زده و مادر خود را بمدد خواست
دمتر گرسنه و تشنه مدت نه روز در صحرا سرگردان بود و بالاخره خورشید که از همه
چیز واقف است او را مخبر گردانید دمتر متغیر شده و هیچ نباتی از زمین نروئید
قحطی سختی در میان مردم افتاد و شکایتش پیش رب الارباب بردند خدای بزرگ
از دمتر خواهش رویاندن نبات نموده این الهه در عوض دختر خود را خواست
زئوس باین راضی گشته کُره را بمادرش رسانید اما چون در این غیبت کُره انار
و نمک هادس را خورده بود او را برای رب النوع زمین تزویج نمودند
منزل کُره در قصر هادس میباشد این دختر را پرسفن و به لاتینی پرزرپین مینامند
مدت شش ماه در نزد شوهر خود و مدت شش ماه دیگر در نزد مادر بسر میبرد
دیونیزس (باکوس) — خدای دیگر نباتات دیونیزس میباشد این رب النوع
اول در تراس بوده این رب النوع دایه چند داشته موسوم به هیادس (۱۳)
این زنان در جنگلها زندگی مینمودند گاهی از طرف خدایان بنباتی مبدل شده آنوقت

پوست گوزن‌ها بدوش گرفته حیران و سرگردان جنگلها و جبال میدویدند و بچه حیوانات را شیر عسل میدادند
زنان موسوم بماکانت یا کارد یونیزس شبها در صحرا جمع میشدند و مشاعل بادی روشن س ۱۳

س ۱۳ منادها و ساتیرها

مینمودند و اسبابهای طرب از قبیل چنگ و نی و سنج میزده گاوی را زنده پاره مینمودند
و گوشت او را خام میخوردند بعد قربانیهای مهیبی کشیده در بیابانها میدویدند
یونانیان این رب النوع را بشکل درخت عشقه مجسم مینمودند بعد او را بشکل مردی ظاهر
ساخته که جامه شبیه بجامه اهل مشرق پوشیده است

دیونیزس گاهی با منادها و ساتیرها (فرشتگانی بودند که نصف تنه آنها شبیه بانسان و
نصف دیگر آن شبیه به بز بوده) گردش مینمود فرشته چشمه‌ها که از آسیا آمده بود
آنها را همراهی میکرد این فرشته پیرمرد بی موی زشت و شکم بزرگی بوده اسم او
سیلن میباشد

دیونیزس پسر زئوس و سمل میباشد روزی رب الارباب در میان جماعت پرستنده بود سمل بسیار متوحش شده بدرود زندگانی گفت آنوقت چون دیونیزس شیرخواره بود رب الارباب وران خود او را مخفی ساخت چون دیونیزس بسن رشد رسید زئوس او را در غار نیسا بدست حوریها سپرد روزی دیونیزس گرفتار دزدهای تیرلی شد و او را زنجیر نمودند دیونیزس زنجیرها را پاره نموده بشکل شیر و بعد بشکل خرس گشت دزدها از ترس خود را در دریا انداختند این رب النوع آنها را بشکل خوک دریائی نمود

لیکورگ دایه های این رب النوع را بقتل رسانید دیونیزس از ترس خود را بدریا انداخت وطولی نکشید که لیکورگ دیوانه شد و پسر خود را کشت آنوقت منادها او را تکه تکه نمودند

پانتِ این رب النوع را در شهر تِبْ دشنام داده بود منادها که از بالای درخت کاجی دشنام او را شنیدند پائین آمده او را کشتند

دیوان ـــ یونانیان را تصور براین بود که قبل از سکنای انسان در زمین مردمان بلند قد عظیم الجثه که غالباً دارای صد سر بوده اند زندگی میکردند آنمردمان بلند قد موسوم به دیو بوده اند

تیتان ها اولاد گا آ و اورانس میبودند

تیتان ها جنگ سختی با خدایان کردند زئوس دیوهائی که پدرش کرنس حبس کرد بیرون آورد از قعر کوه المپ زئوس و دیوها صاعقه میریخت آتش باشیر و نیزه و هفائستس با چکش و پوزیدن با عصای مخصوص خود موسوم به تریدنت جنگ مینمودند از بالای کوه تیتانها در عقب صخره ها بجانب خدایان پرت مینمودند میگویند کوه پلیون و اسا از دیوها از صخره ها تشکیل داده اند در انحال زمین سوزان و آب جوشان و جنگلها بواسطه صاعقه در سوز و گداز بودند دیوهائیکه با خدایان متحد بودند صخره ها بزرگ از جبال کنده به تیتانها می انداختند خلاصه دیوهای دشمن مغلوب شده فرار نمودند

خدایان رؤسای دیوها را در اعماق زمین حبس نمودند میگویند آنسلادو دیو در زیر کوه اتنا حبس نموده اند و در این کوه بواسطه نفس دیو زمین لرزه که در حوالی اینکوه حاصل میگردد بواسطه حرکت و جنبش این دیو است

غولان — غولان مردمان زشت مهیب و عظیم الجثه بودند پیر کیش و زش کیت در ته دریا منزل داشتند و سبب طوفان بوده اند دختر آنها موسوم به الکیدنا میباشد قسمت علیای این غول بشکل دختری ملیح و باقی تنه او بشکل مار بوده شوهر این دختر موسوم به تیفن دو فرشته گرد باد و ستونهای آبی میباشد

از شانهٔ او چند مار و از شکم او سیلهای آتش میبارید. غول های بزرگ بچه های اکیدنا بوده اند

سربر مستحفظ در جهنم بوده — از نژاد سگی بوده که مستحفظ گله های ژریون میباشد. شیمر — با تنهٔ شبیه به شیر و بز و مار و از دهن او آتش متصاعد میگشته. اسفنکس غولی بوده و دارای سری شبیه بزن و تنه مثل شیر. این غول مسافرین را گرفته بلعیده. سیلا غولی بحری است که شش سر داشته. گریا سه زن میباشند که فقط یک دندان و یک چشم داشته اند. گرگن ها از دهنشان دندان سفیدی بیرون آمده بود. هارپی ها حیواناتی بوده اند که سر آنها مثل زن و بالا حاشرا میخوردند — ارینی ها دارای لباسی سیاه و موها شبیه بمار مستحفظ مردگان بودند. در دستی شلاق و در دست دیگر مشعلی داشتند

فصل سوم — افسانه های پهلوانان

پهلوانان — یونانیان احترام زیادی به پهلوانان خود میکردند و غالباً آنها را نیم خدایان یا خدایان کوچک میگفتند. تصور یونانیان براین بود که هر پهلوانی پسر خدا یا الهه بوده

در هر شهر یونان چند معبد بزرگ برای شجاعان و در بعضی اینکه قبرهای ایشان بود هرسال مردم بدور این معابد جمع گشته تغنا و سرودها و رقص ها و کشتی و سواری

بیادگاری آنها بنا مینمودند

افسانهٔ هراکلس — مشهورترین پهلوانان هرکلس است که فرانسه‌ها هرکول میگویند
اهل تب و آرگس این پهلوان را هم وطنی خود و پادشاه اسپارت میگفتند که من
از نسل او میباشم غالباً این پهلوان را بشکل مردی مجسم میکنند که موهای سرش کوتاه
و دارای عضلات کلفتی میباشد این پهلوان استاد پهلوانان دیگر و تصویر او را در
زورخانه‌ها میگذاشتند

هرکلس پسر آلکمن و زوس بوده هرا زن زوس از این پهلوان نفرت داشت
و خیال هلاک او را کرد از اینجهت دو مار فرستاد که هرکلس را بکشند این پهلوان
گردن دو مار را گرفته و آنها را خفه نمود

چون هراکلس بزرگ شد به آرگس آمد و نوکر اریستئوس شد این شاهزاده به هراکلس
حسودی مینمود و او را بکارها و خطرهای مشکلی دچار نمود این پهلوان تمام مخاطرات را
از خود دفع نمود و دوازده خطر مهم انجام داد که آنها دوازده خوان هرکلس مینامند

۱ — اریستئوس هرکلس را بجنگ شیری فرستاد که در درهٔ نمه مسافرین را صدمه
میزد هرکلس چون بدره رسید تیری چند به شیر زد ولیکن چون پوست حیوان ضخیم بود
صدمه نرسید و شیر فرار کرده در غاری خود را مخفی نمود هرکلس او را تعاقب کرده

و شیر را در بغل گرفته چنان فشاری داد که خفه شد آنوقت پوست آنرا کنده در زره خود را

۲ — شاهزاده هرکلس را بجنگ جانوری فرستاد که از سر او نه مار بیرون آمده بود و او را هیدره لرن میگفتند و هرگاه یکی از آن مارها را می بریدند دو مار دیگر بجای آن سبز میشد پهلوان با یکی از رفقایش موسوم به یلائس بر عرابه نشسته و خود را به باتلاق لرن رسانیدند هرکلس بضرب چند تیر او را از باتلاق بیرون آورد و بعد شروع به بریدن سرهای او نمود اما بجای هر سری دو سر دیگر تولید میشد یلائس پهلوان را کمک نموده و سر مارها را سوزانیده بعد از آنکه جانور کشته شد هرکلس تیرهایش را بسم او آغشته نمود

۳ — بنا بر حکم شاهزاده هرکلس بجنگ گراز اریمانت رفت این حیوان از ترس خود را در دره مستور از برف پنهان نمود بعد این پهلوان او را بدوش کشیده بنزد شاهزاده آورد

۴ — طیوری پر آهنی متعلق برب النوع جنگ در دریاچه استمفال بودند هرکلس آنها را کشت

۵ — اریست هرکلس را مامور نمود که ماده گوزن پا فلزی شاخ طلائی را برد این حیوان متعلق به آرتمیس بوده مدت یکسال هرکلس در عقب او دوید بالاخره شاخ او را گرفت و برای شاهزاده برد

۶ — اُژیاس پادشاه الید گاو و گوسفند زیاد داشت و در اصطبل دلفیدی گود جمع شده بود که برداشتن آن محال بود هرکلس مامور شد که در یک روز آن طویله را پاک کند و از اینجهت این پهلوان دیوار طویله را خراب کرده رود خانهٔ آلفه را از آنجا گذرانید

۷ — رب النوع دریا گاوی برای پادشاه کریت موسوم به مینوس فرستاد که او را قربانی کند شاه خلف وعده کرد و رب النوع آن گاو را دیوانه نمود هرکلس مامور شد که آن گاو را زنده بیاورد و پهلوان بزرگ به کریت رفت و گاو را بدوش کشیده برای شاهزاده آورد

۸ — پادشاه تراس چند اسب داشت که آنها را از گوشت آدم غذا میداد و هر خارجی که در آنجا میرفت او را برای اسبها میبردند هرکلس با چند نفر از دوستانش داخل تراس شد شاه و خوداش را گرفته باسبها خورانید

۹ — هرکلس مامور شد که کمربند ملکهٔ آمازنها را بیاورد پهلوان بدانجا رفت آنها را شکست داده ملکهٔ آنها را کشت و کمربند را برداشت (آمازنها زنانی جنگجو در سواحل بحر اسود زندگی میکردند

۱۰ — در مغرب جزیره بود موسوم به اریتی (قرمز) غولی سه سر موسوم به ژریون

در آنجا زندگی می‌نمود این غول دارای گله گاوی بود و بر آن غولی و سگی دو سر
موسوم به ارتروس گماشته بود و هرکلس مامور شد که آن گاوان را بیاورد چون
به تنگه جبل الطارق رسید دو ستون در آنجا بنا نمود موسوم به ستونهای هرکول بعد
بآن جزیره آمد سگ را با گرز هلاک و گاوچران را کشت ژرین متحیر گشته حمله با
پهلوان کرد و هرکلس او را بضرب تیرهای زهرآلود هلاک کرد

یونانیان ما رتیی میگفتند چون هرکلس بدر خانهٔ زئوس رسید ساکنین آن محل
بر او حمله نمودند هرکلس پدر خود را به کمک خواست این رب النوع بارانی از سنگ
بر آنها بارید و ایشان هلاک شدند آن مکان امروز مسمی به کرو است

۱۱ — اریست هرکلس را مامور کرد که سیبهای طلائی هسپریدها را بیاورد (این باغ
در مغرب دنیا واقع بوده) مستحفظ سیبهای طلائی اژدهائی بود که از دهنش آتش میبارید.
چون هرکلس محل باغ را نمیدانست مدتی سرگردان بود بالاخره حوریان باو گفتند که
نریه رب النوع دریا آن محل را می‌شناسد ولی بقوه و زور از او باید پرسید
هرکلس نریه را در ساحل دریائی خوابیده دید فی الفور او را تسخیر نمود چون نریه
بیدار شد برای ترساندن پهلوان بصورت شیر و بعد بصورت مار درآمد هرکلس ابدا
واهمه نموده مکان باغ را از او خواست نریه لاعلاج با او گفت هرکلس چون بآنجا

رسید

رسید آنیت پسر پزیدن برا و حمله نمود این پهلوان او را در بغل گرفته خفه نمود
وارد های مستحفظ را بقتل رسانید و سیبها را برداشت

مورخین دیگر چنین نقل میکنند هرکلس چون بدین باغ رسید اطلس دیو را دید که آسمانها
بدوش گرفته راه باغ را از او جویا شد دیو باو جواب داد اگر لحظه آسمانرا برای
دوش گرفتی من خود آنها را بیاورم هرکلس قبول کرده آسمانها را بدوش گرفت

۱۲ — اریستئ هرکلس را مجبور نمود که سگ سه سر را که مستحفظ در جهنم و موسوم
بسربیر بود بیاورد و این پهلوان داخل ممالک زمین شد و از رب النوع زمین خواهش
نمود سگ را باو دهد رب النوع راضی گشت بشرط آنکه بی اسلحه او را بگیرد در هرکلس
راضی شده گردن سگ را گرفته زنجیر نمود

چون هرکلس دوازده خوان را انجام داد از خدمت اریستئ خلاص گشت و سر به بیابانها
نهاد حکایات و افسانه های عجیب از او نقل مینمایند و زندگانی و اخر هرکلس را بدین
نحو نقل کرده اند

پادشاه کالیدن دختری داشت که در جذابیت شهره آفاق بود و موسوم به دژانیر و هرکلس
برای تزویج او بدانمملکت رفت رقیب دیگری در عمارت شاه مشاهده نمود
این رقیب رود آشلوئوس بود که گاهی بشکل شیر و مار و گاهی بشکل مرد قوی هیکلی

خود را ظاهر ساخت هرکلس جنگی با او نمود که یکی از شاخهایش را کند اشلوس چون خود را
مغلوب دید شاخ دیگر خود را بدو داده و فرار نمود (این شاخ فایده زیاد داشت
در هرچه از او طلب مینمودند حاضر میساخت) پادشاه دختر را بدو تزویج نمود

گویند روزی پهلوان بزرگ با زن خود گردش مینمود بر رود خانه رسید که عبور از آن
صعب بود ساطر نسوس که سری مثل انسان و تنه شبیه به اسب داشت مسافرین را
از طرفی بطرف دیگر رود خانه میگذاشت از اینجهت دژانیر را برداشته و در بین راه
دشنام چندی بشوهرش داد پهلوان تیر آغشته بزهری زهرآلود او را هلاک نمود
ساطر در دم مرگ بدژانیر کرده گفت خون مرا در شیشه جمع کن و هرگاه شوهرت محبتش بتو
کم کند خون مرا بلباسش آغشته نموده بدو بپوشان از اینجهت خون او را در ظرفی کرده
مخفی نگاه داشت

روزی که هرکلس از سفر برگشت معبدی برب الارباب میساخت بدوست خود لیکاس
امر نمود که لباس تازه از برایش آورده باو دهد لیکاس نزد دژانیر آمده لباس
از او خواست زن بیچاره گمان نمود که شوهرش زن دیگری گرفته بسیار غصه خورد
و لباس را بخون ساطر آغشته کرده برای شوهر فرستاد

هرکلس چون آن لباس را پوشید درد شدیدی بر او عارض گشت فی الفور پای لیکاس را
گرفته

گرفته در دریا پرت نمود بعد از آن در دشت‌ها و کوه‌ها گشته هرکلس از کوه اتا بالا رفت
و درختهای کاج و صنوبر را کنده در قله کوه جمع نمود و خود در میان چوبها نشسته رفقای
خود را مامور نمود که چوبها را آتش زنند رفقا از این عمل شنیع امتناع ورزیده لیکن
چوپانی امر هرکلس را اطاعت کرده چوبها را آتش زد ناگاه صاعقه از طرف رب الارباب
هرکلس را گرفته بقله کوه المپ گذاشت هرا زن زوس با پهلوان صلح کرده دختر
خود هبه را برای او تزویج کرد

کاستر و پلوکس — کاستر و پلوکس ملقب به دیوسکور (اطفال
رب الارباب) دو پهلوان بزرگ لاکنی بوده‌اند

این دو برادر پسر زوس و لدا هستند اینها با دو رفیق خود ایدا و لنکس جنگی در
آرکادی کرده گوسفند و گاو زیادی بغارت بردند لیکن در وقت قسمت نزاع کرده
کاستر و پلوکس دو رفیق خود را کشتند روزی پلوکس برادر خود کاستر را کشته دید
از خدایان خواهش نمود که عمر او را نصف کرده و برادرش را دوباره زندگانی
بخشند و خدایان باین امر راضی شدند

اسپارتیها نقل میکنند که این دو برادر گاهی در جنگها ظاهر میشوند و کشتیها هر وقت
دچار آتش سخت تلاطم میگردند ملاحان میگویند اطفال رب الارباب کمک با

بیآیند (سنت الم صاعقه ایست که بواسطه صطکاک ابرها حاصل میگردد)

افسانه های آرگلید — یو — دانائوسها و پرسس — ارگلید دارای
چند شهر قدیمی بوده از قبیل آرگس و میسن و تیرنت وحکایات پهلوانان
عمده آنجا را بدین نحو نقل میکنند

ربت الارباب یو دختر سلطان ابناشوس را بسیار دوست میداشت چنانکه شیوهٔ
زنان است هرا زن ربت الارباب این دختر را بصورت ماده گوساله سفیدی نمودهٔ
بدست آرگوس صد چشم سپرد زئوس رسول خود را فرستاد که آرگوس را هلاک
نماید هرا متغیر گشته مگسی فرستاد که دختر بدبخت را مجروح نمود از اینجهت او فرار
کرده بمصر رفت در آنجا به حکم زئوس بصورت اصلی خود شد

دانائوس پسر پادشاه مصر ۵۰ دختر برادرش اژیپتوس که ۵۰ پسر داشت قرار
مابین این دو برادر نزاع سختی اتفاق افتاد دانائوس تاب مقاومت ندید دخترهای
خود را بکشتی نشانیده به ارگلید فرار نمود پسران اژیپتوس برای صلح دخترهای عمو را
تزویج نمودند دانائوس بهر دختری خنجری داد که شوهر خود را شب مقتول نمایند
دختران باین امر راضی گشته تمام شوهرهای خود را کشتند لیکن هیپرمنستر رحم بر جوانی
شوهر خود کرده با او فرار نمود

آکری زیوس پادشاه ارگس دختری داشت موسوم به دانا از طرف خدایان
وحی به پادشاه شد که این دختر بچه بدنیا خواهد آورد که تمام عالم را سلطنت و پدر خود را
مقتول خواهد کرد و پادشاه دختر خود را در غاری حبس نمود چون رب الارباب این دختر را دوست میداشت
داشت باران طلائی بر غار او بارید و بعد از مدتی پسری موسوم به پرسیس از این
دختر متولد شد پدر دختر از این خبر واقف گشته دختر و نوه خود را در صندوقی نموده
در دریا انداخت امواج دریا صندوق را بجزیره سریفس رسانیدند و دیکتی
پادشاه آن جزیره صندوق را از آب در آورده و پرسیس را بزرگ کرد برادر دیکتی
پلیدکت میخواست که با مادر پرسیس ازدواج نماید لیکن از پرسیس می ترسید بنا بر این
او را مامور کرد که سر گرگن را بیاورد گرگن غولی بود که در نزدیک جهنم منزل داشت
پرسیس عازم این جنگ شد مرکیور رسول خدایان بالی و داسی برای بریدن سر غول
بدو داد و همچنین پلوتو کلاهی که هر کس بر سر میگذاشت از انظار مردم مخفی بود بدو داد
پرسیس بمملکت گرگن رسید و چنانکه مذکور شد سه زن یکچشم و یک دندان در آنجا زندگی
میکردند این پهلوان دندان یکی را گرفته و راه را از آنها خواست ایشان منزل غول را
بدو نموده و دندان را گرفتند

پهلوان بال را بر خود نصب کرده از اقیانوس گذشت و به صحرائی رسید که

گرگن در آنجا خوابیده بودند آهسته بزمین آمد و با داس هرپس سر گرگنی که
موسوم به مدوزه بود بریده در کیسه گذاشت (این غول دارای صورتی کریه و مهیب
بوده و هر کس بدو نظر مینمود سنگ میشد) دو خواهر غول از خواب بیدار شدند
خواهر خود را ندیدند فی الفور پرسه را تعاقب کرده اما چون پهلوان شبکلاه را بسر
گذاشته بود کسی او را ندید

پرسه در راه دختری وجیه دید که در ساحل دریائی زنجیر کرده و افتاده است این
دختر موسوم به آندرومد بوده مادر این دختر پوسیدن را مسخره کرده بود این الهه متغیر
گشته چند غول بحری فرستاده بود که ساکنین این ناحیه را بلع میکردند و ملکی تباه
گشته بود و برای رفع این غولها باید دختر خود را بدهی بنا بر این پادشاه دختر را
زنجیر کرده در ساحل دریا گذاشته بود و پرسه غولی دید که بجانب دختر میآید فی الفور
کله مدوزه را از کیسه بیرون آورده بغول نشان داد که در حال سنگ شد
پرسه دختر را نزد پدرش برده و برای خود عقد نمود
چون پهلوان بجزیره خود رسید مادر و ناپدری خود را دید که از ترس پلیدکت در
معبدی پناه برده اند پرسه در قصر پلیدکت آمده سر را بدو نشان داد و در زمان سنگ شد
چون تمام دشمنان را از خود دفع نمود پرسه مادر خود را به ارگس آورده و پدر خود را

گشته بر تخت نشست

حکایات پلپسیدها ــ و از کلیه حکایات پلپس و طایفه او را بدین نحو نقل میکنند
در آسیای صغیر در دامنه کوه سیپیل پادشاه بزرگی بود موسوم به تانتال خدایان
با او محبت زیادی داشته و گاهی او را دعوت به ناهار مینمودند این پادشاه بقدری
گستاخ و جسور شد که روزی قدری سلسبیل از خدایان دزدیده و آنها را به ناهار دعوت
نمود و پسر خود پلپس را کشت خدایان ملتفت گشته غذا نخوردند ولی دمتر قدری گوشت
شانه را خورد رب الارباب تانتال را بجهنم برد و اغذیه نزدیک او گذاشته که هر وقت
دست نزدیک آنها دراز مینمود از او دور میشدند بعد پلپس را دوباره زندگانی بخشیده
و گوشت کتف او که خورده شده بود از عاج درست نمودند و پلپس به یونان آمد
در مملکت اِلمپی پادشاهی بود موسوم به اِنُمائوس این پادشاه دارای اسبهای
سریع الحرکه بود و شرط کرده بود که هر کس در تاخت و تاز با عرابه از او جلو افتاد
دختر خود هیپوداَمی را بدو تزویج نماید و هر کس که از او عقب میافتاد او را مقتول
مینمود بدین منوال سیزده نفر را کشته بود و پلپس بخیال تزویج دختر به اِلمپی آمد پُزیدُن
عرابه طلائی با دو اسب برای او فرستاد و از اتفاقات دختر شاه پلپس را دیده
عاشق و مفتون او گشت میرتلُس را که درشکه چی پدرش بود مامور نمود که چرخ درشکه

پدیدش را شایع نماید. چون هنگام سواری سیم چرخ درشکه شاه در آمده خورد شد
و پادشاه زخم برداشته و فی الفور بدرود زندگانی گفت بعد از این حادثه پلپس دختر
پادشاه را تزویج کرده خود پادشاه پلپنز گشت

آتره و تی یست دو پسر پلپس در میسین بودند چون آتره پادشاه شد هرمس رسول
خدایان بره طلائی برای او فرستاد برادرش حسودی نمود و بکمک زن آتره بره را
دزدید برادر بزرگ برای انتقام زن خود را بدریا افکند بعد دو پسر برادرش را
مقتول نموده از گوشت آنها غذائی ترتیب داده به برادر خود خورانید چون غذا صرف
شد پا و دست دو مقتول را به برادر خود نشان داد تی یست متوحش شد لعن ابدی
برادر و اولاد نموده فرار کرد

میگویند خورشید از برای این دو مقتول بسیار متاثر گشته زمین را مدتی روشن ننمود
اژیست پسر کوچک تی یست عموی خود را کشت آگاممنن پسر آتره که مشهور
ترین پادشاهان یونان است چون بجنگ تروا رفت زن خود کلی تمنستر را
بدست شاعر پیری سپرد

اژیست چون غیبت پسر عمو را غنیمت شمرده خود را بملکه رسانید و شاعر پیر را بصحرای
لم یزرعی فرستاد که در آنجا هلاک شد و خود بجای پسر عمو بتخت نشست

بعد از ده سال آگاممنن از جنگ مراجعت نمود ادیست بکمک کلی تمنسترا آگاممنن را
به ناهار دعوت نموده او را مقتول نمود

ارست پسر شاه مقتول فرار نموده و بعد از مدتی بخونخواهی پدر عمو و مادر خود را هلاک نمود

افسانه های کرت — پهلوانان مشهور کرت سیزیف و بلرفن میباشند

سیزیف پادشاهی بسیار محیل بود گویند چون ملک الموت بقبض روح او آمد این
پادشاه او را بزنجیر نمود ملک الموت بکمک آرس خلاص یافت و او را بجهنم برد
اما باز پادشاه تملق زیادی از موکل عذاب نمود و خواهش کرد که او را مرتبه دیگری
فرستند تا از زن خود انتقام کشد چون از جهنم خلاص گشت دیگر میل بدانجا ننمود خدایان
متغیر گشته هرمس را مامور نمودند که او را بجهنم برد رسول خدایان او را بجهنم کشانید
و او را تا ابد الدهر مامور بغلطانیدن سنگی نمود

نوهٔ سیزیف بلرفن میباشد این جوانی ملیح و دارای چهرهٔ وجیه بوده روزی
در جبال کرت اسب بالداری دید پیش رفت که او را بگیرد اما ممکن نشد از اینجهت
شب بمعبد آتن رفت این ربة النوع دهنهٔ طلائی بدو داد (این اسب موسوم به
پگاز و از شکم غول موسوم به مدوز تولد شده بود)
بلرفن بنزد پرتس پادشاه تیرنت رفت ملکه از او منفرت کرد کاغذی بدو داد که

به پدرش پادشاه لیسی برساند.

پادشاه لیسی مدت نه روز ضیافت برای بلفرن نمود روز دهم این پهلوان
کاغذ را به پادشاه داد چون پادشاه کاغذ را ملاحظه نمود دید که نوشته شده است
(آورنده کاغذ را مقتول نمائید) از اینجهت شاه این پهلوان را بجنگ شیمر فرستاد
(شیمر غولی بود که سرش مثل شیر و پاهایش مثل بز بود) بلفرن بر اسب بالدار
خود سوار گشته و شیمر را بضرب نیزه هلاک کرد چون لیسی مراجعت نمود پادشاه
چند پهلوان در کمین او گذاشت بلفرن آنها را مقتول نمود پادشاه زیاد متعجب گشته
دختر خود را باو عطا فرمود

گویند روزی این پهلوان بر اسب بالدار خود سوار گشته و خواست نزد خدایان برود
رب الارباب از این جسارت متغیر گشته زنبوری فرستاد که پگاز را نیش سختی زد
این حیوان بواسطه سوزش حرکت سختی نمود و آقای خود را پرت کرد و بلفرن
در روی سنگها قطعه قطعه شد.

در نزدیکی کرنت جنگل مردی بوده که معبد این پهلوان در آن واقع بوده و روی
سکه های یونان تصویر پگاز را نقش میساختند

افسانه های اتیک — در اتیک پهلوانان زیادی بوده که غالب آنها پادشاه

آن ناحیه بوده اند

سکرپز که سری مثل انسان و تنه شبیه مار داشت قدیمترین پادشاهان اتیک میباشد
در سلطنت این پادشاه رب النوع دریا یعنی پزیدن و آتن در باب وارث تخت
و تاج این پادشاه نزاع کردند پزیدن با عصای خود اشاره بصخره آکرپل
نمود فی الفور از آن صخره چشمه جاری گشت آتن هم درخت زیتونی در کنار آن چشمه
رویانید رب النوع دریا از این جسارت متغیر شده آن جلگه را بواسطه آب خراب کرد

ارکتئ پسر زمین و هفائیستس میباشد آتن این پسر را در صندوقی نهاده
به پاندرز که دختر ارشد سکرپز بود سپرد روزی خواهران این دختر صندوق را باز کرده
بچه دیدند که ماری آنرا احاطه کرده از ترس خود را از کوه پرت نمودند و این بچه
بعدها پادشاه بزرگی شد

در آتن معبدی بود که در آنجا ارکتئ و آتن را می پرستیدند مشهورترین
پهلوانان اتیک تزه میباشد احوالات او را چنین نقل میکنند

اترا این پسر را در ناحیه ترزن زائید در حالیکه پدر خود اژه را ندیده بود چون این پسر
بزرگ شد مادرش صخره بدو نشان داده گفت پدرت چون به اتن رفت بمن سپرد
هر گاه پسری از تو متولد شد و این صخره را توانست بلند کند آنچه در زیر او میباشد

باده و بسمت سن او در آمد است

تزه صخره را بلند نمود غداره و کفش خود را برداشت و روانه آتن شد در بین راه
چند غول را هلاک نمود مثلا پرکفش را که پاها را دور و سینیس را در برزخ کشت
و سیرون را در مگار و سه گوشت را در آتش مقتول نمود

چون به آتن رسید نزد پدر رفت مدیا جادو او را دید این جادو از پهلوان نفرت کرد
وگیلاس میبایستی که تعارف نمود فی الفور تزه غداره خود را که از زیر صخره در آورده بود
از غلاف کشید و حیله جادو نمود و پدرش چون غداره را دید پسر خود را شناخت
و جادو در گشت

در آن کسی چنانکه مذکور شد گاوی وحشی از کرت به آتن آورده بود و این گاو در دره
ماراتن بسیار خسارت میرسانید از این جهت تزه به آن دره رفته گاو را زنده بیاورد
و از برای آپلون قربانی نمود

سه سال قبل از این پسر مینس برای گرفتاری این گاو به آتن آمده بود و این گاو او را
کشته بود از این جهت مینس تنخواه این پسر از آتن رد خواسته و به ساکنین این مملکت چنین
پیغام داده بود که رب الارباب مرا حکم کرده است که سالی هفت پسر و هفت دختر
از این مملکت گرفته به مینوتور غول بدهم و مینوتور غولی بود که سرش مثل گاو و تنه

از شکل انسان بوده) مدت دو سال اهل آتن چهارده دختر و چهارده پسر برای غول
فرستادند چون تزه به آتن آمد خواهش نمود که او را هم بسمت غول فرستند تا او اهالی
آتن را با این امر راضی گشته تزه در رفقای دیگرش با کشتی نشانده روانه کرت نمودند
اریان دختر مینس عاشق تزه شد و کلافه نخی بدو داد برای آنکه راه خارج شدن عمارت
غول را بداند

مینتور در لابیرنت منزل داشت (لابیرنت عمارتی وسیع و دارای اطاقهای
درهم و برهم و دالانهای پیچ داری بوده) از اینجهت دختر پادشاه کلافه نخی
به تزه داد چون پهلوان با رفقایش در لابیرنت داخل شدند غول خود را بطرف تزه
پرت نمود این پهلوان او را در بغل گرفته خفه نمود بعد رفقای خود را برداشته از
آن عمارت هولناک بیرون آمد

تزه دختر را برداشته بجزیرهٔ ناکزس رسید در آنجا دختر را ترک نموده خود به آتن رفت
دیونیزس چون دختر را مستغرق گریان [illegible] مشاهده نمود او را بجهت خود تزویج کرد
کشتی تزه دارای شراع سیاهی بود پدرش برای علامت فتح شراع سفیدی
باو داده بود که در مراجعت بکشتی خود زند اما تزه فراموش کرده و پدرش که برای استقبال
او آمده بود چون شراع سیاه دید خود را بدریا افکند

بعد از مرگ پدر تزه پادشاه شد روزی خبر آوردند که گاوهای پدرش را در درهٔ ماراتن دزدیده اند تزه خود بدانجا رفت و پیری توئوس پهلوان را مشاهده نمود که گاوها را دزدیده تزه بعوض جنگ با او صلح نمود و پیری توئوس دوست او شد این دو پهلوان بجنگ سانترها و آمازن ها رفتند تزه ملکه آمازنها را برای خود تزویج کرد پیری توئوس برای تزویج دختر رب النوع جهنم باعماق زمین رفت و تزه برای کمک او رفته بود اما سربر سه چشم پیری توئوس را بلع نمود و تزه را گرفته در جهنم زنجیر نمودند تا اینکه هراکلس او را نجات داد

گویند تزه چون پیر شد بجزیره سیرس رفت پادشاه آنجزیره پهلوان پیر را از کوهی پرت نموده کشت در آتن معبدی بود که تزه را در آنجا می پرستیدند

افسانه های کرت — پهلوان بزرگ کرت مینُس بوده است مینُس پسر زئوس پادشاهی عادل و عاقل و در کرت سلطنت مینمود

معمار قابلی موسوم به دِدآل بمملکت کرت پناه برده بود این پادشاه او را مأمور ساختن لابیرنت نمود اما بواسطه عمل شنیعی که از این معمار سرزده بود خود و پسرش ایکار در لابیرنت محبوس شدند

دِدال بالی بجهت خود و پسرش تعبیه نموده از آن محل فرار نمودند این معمار

سفارش کرده بود که نزدیک خورشید نرود اما پسر اطاعت ننمود و نزدیک رفت
بالی که از موم ساخته شده بود بواسطه حرارت ذوب شد آنگاه در دریائی افتاد
بعد دوال بجزیره سیسیل رفت مینس ملتفت شده او را تعاقب نمود اما پادشاه
سیسیل ضیافت شایانی برای مینس مرتب نموده و با آب جوش او را هلاک نمود
گویند چون مینس بجهنم رفت بواسطه عدالتش جزو قضات آنجا شد و قضات جهنم سه نفر
بودند مینس و برادرش رادامانتس و اآک پهلوان

افسانه های تسالی — بزرگترین شهرهای یونان تسالی بوده و پهلوانان عمده آنجا
دکالیون و پیرا میباشند

رب الارباب از اعمال وحشیه یونانیان متغیر شده بواسطه باران زیادی یونان را
خراب نمود اما دکالیون پسر پرمتیه با زنش پیرا اتفاقی نشسته از غرق خلاصی
یافت مدت نه روز کشتی آنها روی آب حرکت مینمود تا آنکه در قله کوه عظیمی توقف کرد
دکالیون فی الفور حیوانی قربانی نمود و از رب الارباب وحی بدو رسید که هر چه
طلب کند رد نخواهد شد دکالیون از بی رفیقی و تنهائی شکایت نمود زوس امر
نمود که استخوانهای مادرش را گرفته از شانه خود رد نماید این پهلوانان معنی این معما را
ملتفت شده سنگ زیادی از زمین برداشته در عقب خود پرت نمودند فی الفور مردان

قوی هیکل از زمین بیرون آمدند بعد زئُس پیرا ایچنین کرد و از سنگهای او زنان پیدا شدند

آدمِت پادشاه فِر تطلب آلسِست وجیهه رفت اما پدر عروس راضی نمیگشت
و گفته بود هر کس شیر و گرازی برای من صید نماید آلسِست را با وی تزویج خواهم نمود
آدمِت باین صید راضی شد و دختر او را بعقد خود در آورد

در عروسی او عالی بجهت آرتمیس ننمود از اینجهت الهه متغیر گشته خبر مرگ او را داد آپلُن
رب النوع نور گفته بود که اگر کسی جانش را نثار آدمِت نماید او نخواهد مرد کسیکه باین
امر راضی شد فقط زنش بود که دچار ملک الموت گشت اما هراکلس پهلوان این زن را
خلاص نموده برفیق خود آدمِت داد

پِل شکارچی قابلی بود و آکاستُ پادشاه برای تلف پِل او را در جنگلی پر از سباع
انداخت پِل با خنجر خود بقدری از درندگان کشت که وقت پوست کندن آنها را نشناختند
از اینجهت زبان آنها را بریده در کیسه مخفی مینمود

روزی پل در خواب بود آکاست مخبر گشته خنجر او را مخفی نمود چون این شکارچی از
خواب بیدار گشت سانترها بر وی حمله نمودند سن ۱۴ اما سانتر شیرُن خنجر را
به پِل داد از آنوقت ببعد پِل به یُلکُس رفته پادشاه را مقتول نموده بجایش نشست
بعدها پِل تِتیس الهه دریا را تزویج نمود

نمـ ۱۲ سانتور رقم علیرضا

پزئیدن و زئوس در باب شوهر تتیس مباحثه زیادی نمودند تا آنکه تمیس خبر داد
که شوهر او پهلوانی خواهد شد و پسری خواهد داشت که در جوانی فوت میشود خدایان
از شوهر دادن آلهه خوف نمودند درصورتیکه تتیس میل بمردان نداشت
پلیا چون خواست او را بگیرد آلهه خود را بشکل آتش و آب و شیر و مار نمود اما این
پهلوان متوحش نشده او را مجبور بظاهر ساختن صورت اصلی خود نمود عروسی

دربا

یکی از غارهای کوه پلی‌یون شد جشن بزرگی خدایان گرفتند اپلون چنگ میزد
موزها نغمه می‌سرودند و هر رب‌النوع عطیه بآنها عطا کرد پزیدن دو اسب
و خدایان دیگر اسلحه روئین تنی از قبیل سپر و نیزه بدو دادند
آشیل معروف پسر پله میباشد مادرش او را در رودخانهٔ استیکس غسل داد
بعد پله آشیل را بدست خود سانتور شیرون سپرد
سانتور شیرون مغز حیوانات دیگر بدو خورانید و چون قدری بزرگ شد
نیزه بازی و دوگو را باو آموخت و این پسر چنان شده بود که در دو آهو را میگرفت
و از باد سبقت میجست

شکار کالیدن — معروفترین افسانه‌های اُتلی گراز کالیدُن میباشد

اِنس پادشاه کالیدن مالک بوستان بزرگی بود چون وقت خوشه‌چینی را
رسید برای آرتمیس الهه قربانی ننمود و از این جهت الهه متغیر گشته گرازی بزرگی برای
تخریب موها فرستاد پادشاه پهلوانان مملکت را جمع نموده گراز را مقتول نمود
با این پهلوانان ملکار پسر خود پادشاه هم بوده در وقت تولد این پسر سه زن
موسوم به پارک یا (موورا) نزد مادر او آمدند یکی درباب اخلاق پسر تمجید
نمود و دیگری شجاعت او را ستود سومی مشعلی بمادرش داده گفت هرگاه مشعل خاموش

شود زندگی پسر تو با آن تمام خواهد شد از انجهت آلتیا مشعل را خاموش نمود
چون گراز کشته شد پهلوانان برای سر و پوست آن نزاع نموده و ملکار دائی خود را
مقتول نمود آلتیا چون از مرگ برادر مخبر شد مشعل را روشن کرده در آتش انداخت
و ملکار جان بجان آفرین تسلیم نمود

گویند دختر وجیهه موسوم به اتلانت دیگر شکار گراز بوده این دختر بسیار چابک و صیاد
قابل بوده پدرش چون پسر میل داشت از انجهت این دختر را در غاری حبس نمود سباع
و حیوانات وحشی شیرش دادند و چون بزرگ شد بقدری در دو و تاخت و تاز ماهر
شده بود که از باد سبقت میگرفت

اشخاص زیادی برای تزویج این دختر آمده بودند اما این دختر گفته بود کسی شوهر من
خواهد شد که در دو از من سبقت گیرد ولی ملکار ملانیون بدرگاه افرودیت استغاثه
زیادی نمود و این رب النوع سه سیب از باغ هسپرید برای او فرستاد چون وقت دویدن
ملانیون فاصله بفاصله سیبی میانداخت چون دختر برای برداشتن او قدری تامل مینمود
این جوان قدری از او سبقت میگرفت بالاخره ملانیون او را تزویج و بعد هر دو
بصورت شیر شدند

گویند اول کسی که گراز را مجروح نمود اتلانت بوده و ملکار بجهت او دائی خود را مقتول نمود

دیگری از معابد تیره پوست و دندان گرازی آویخته بود و اگوست امپراطور روم همانرا بروم برد ولی پوست در تیره ماند تا آنکه پس از صد سال پزانیاس مسافر آن را ملاحظه نموده گمان مینمودند که این پوست گراز کالیدن بوده

افسانه های تب — کادموس — بزرگترین پهلوان تب کادموس می باشد که در تمام مملکت یونان افسانه او را نقل میکنند

آژنر پادشاه فینیسی دختری داشت موسوم به اروپ روزی این دختر با رفقایش در چمنی گردش مینمود گاوی خوش خط و خال بنظر آورده فی الفور بدو نزدیک شده گل زیادی به شاخ او آویزان نمود و بعد گاو زانوی خود را بزمین گذاشت و اروپ براو سوار شد حیوان بلند شده خود را بدریا انداخت تا اینکه بجزیره کریت رسید این گاو زئوس بوده و چون این رب النوع فریفته اروپ شده بود از اینجهت خود را بصورت گاو مجسم کرده بود

آژنر چون از بردن دختر واقف گشت پسر خود کادموس را بجستجوی او فرستاد این پسر چون به دلف رسید وحی بدو شد که ماده گاوی را پیروی نموده و هر جا که بخواهد بخوابد شهری در آنجا بنا نماید کادموس از دلف بیرون آمده گاوی را دید او را تا بالی تعاقب نمود و مکانی که در آنجا گاو خوابید شهری بنا کرد موسوم به تب

بعد خادمان خود را برای آب بچشمهٔ آرس فرستاد اژدهائی که در نزدیکی چشمه بود مردان
او را بلع نمود کادموس خود بدانجا رفته اژدها را کشت بعد دندانهای اژدها را در زمین
فرو کرده مردمان قوی هیکلی بیرون آمده حمله بکادموس نمودند پهلوان سنگ بزرگی
میان آنها انداخت فی الفور آنها همدیگر را کشتند تا آنکه پنج نفر باقی ماندند
حصار تِبْ موسوم به کادمی میباشد و طوایف عمدهٔ تب خود را از نسل مردانی
که از دندان اژدها از زمین بیرون آمدند میدانستند

اُدیپ و پسرانش — افسانهٔ اُدیپ و پسرانش غم افزاترین حکایات یونانیان میباشد
لائیوس پادشاه تب بجهت اولاد استغاثه بدرگاه خدایان نمود وحی بدو رسید
پسری پیدا خواهی نمود که قاتل تو خواهد بود از ژکاست پسری متولد شد موسوم
به اُدیپ (یعنی پا آماس شده) پدرش او را در قلهٔ کوهی گذاشت چوپانی پسر را
برداشته نزد پادشاه کُرِنْتْ برد چون اُدیپ بزرگ شد وحی بدو رسید که تو قاتل
لائیوس و مادرت را تزویج خواهی نمود چون این خبر را شنید در کُرِنْت نماند
روزی در دِلْف میگشت سه راه دید راهی را گرفته و رفت شخصی را دید که بر عرابه
نشسته و دو قاطر آنرا میکشد سورچی دشنام چندی به اُدیپ داد و پهلوان متغیر گشته
سورچی و لائیوس را مقتول نمود

کریئن برادر ژکاست جانشین لایوس شد در این زمان جانوری مهیب موسوم به
اسفنکس در آن ناحیه پیدا شد سر و سینهٔ این جانور شبیه بزن و باقی تنهٔ او شبیه
بشیر بوده و با دو بال می‌پرید این جانور در کوهی نزدیک تب منزل داشته و بر
عابرینی که می‌گذشت معمائی بدو میداد که حل کند اگر در جواب فرو میماند فی الفور
او را میکشت

کریئن اعلانی نمود که هر کس جواب جانور را بدهد شوهر ملکه و پادشاه تب خواهد
شد ادیپ نزد اسفنکس رفت و این سؤال را جانور از او نمود (چه حیوانیست که
صبح چهار پا و ظهر دو پا و شب سه پا راه میرود) ادیپ جواب داد آن انسانست
در طفولیت با دو پا و دو دست و در جوانی دو پا و در پیری عصائی بدست گرفته
سه پا راه میرود س ۱۵

چون اسفنکس معمای خود را حل کرده دید فی الفور از صخره خود را پرت نموده
هلاک کرد و ادیپ بتب آمده پادشاه شد

در سلطنت ادیپ طاعونی در تب ظهور نموده مقداری را هلاک نمود ادیپ رفع
ناخوشی را از خدایان درخواست نمود در جواب چنین گفتند برای رفع ناخوشی باید
قاتل لایوس را مقتول نمائی چون ادیپ قاتل را نمی‌شناخت از تیرزیاس

ش ۱۵ ادیپ و اسفنکس

البته سؤال نمود رب النوع جواب داد پیرمردی که در راه کشتی پدرت بوده و قاتل او

تو میباشد ادیپ از واقعه مستحضر گشته زن خود را خفه نمود و خود چشمهایش را کنده سر

بیابانها گذاشت دخترش انتیگون او را رهنمائی مینمود

اتیکل و پلی نیس پسران ادیپ در سر تخت و تاج پدر نزاع نمودند تا اینکه اتیکل

پادشاه شد و برادرش به ارگس پناه برد پلی نیس نفی بلد شده دیگری موسوم بتید

بدربار آدرست رفته شکایت نمودند پادشاه دو دختر خود را با آنها تزویج و
مرتب نموده با هفت سردار بجنگ اتکل رفت

یکی از سرداران بضرب سنگ هلاک شد کاپان نردبانی به برج و باروی شهر
گذاشته و شام چندی بخدایان داده بالا رفت اما بواسطه صاعقه کشته شد
لی و آ بواسطه بستن بلا نیت کشته شد بالاخره اتکل و پلی نیس همدیگر را مقتول نمودند
کرئون دو خواهرزاده خود را انجا که سپرده بتخت نشست انتیگن بر سر قبر برادر
رفته شخصی او را هلاک نمود پسر کرئون که عاشق دختر بود از غصه مرد ده سال بعد
باز آدرست بجنگ پادشاه تب آمده این شهر را مسخر نمود

آرگنت ها — یکی از افسانه های مشهور یونانیان آرگنت ها میباشند که تجسس
پشم طلائی رفتند

مینیائن ها که در جنوب تسالی زندگی مینمودند این افسانه را نقل میکردند
(آرگنت یعنی ملاح کشتی موسوم به آرگ)

آتاماس پادشاه ارکمن دو اولاد از زنش نفل داشت یکی پسر موسوم
به فریکزوس و دیگری دختر موسوم به هل پادشاه زن دیگری تزویج نمود
موسوم به اینو در این زمان قحطی سختی پیدا شد آتاماس بدرگاه خدایان استغاثه

زیادی نمود تا هاتفی آواز داد که رفع قحطی با این سبب باشد این زن بیرحم شوهر خود
چنین پاسخ داد برای رفع قحطی باید پسر و دختر خود را برای زئوس قربانی نمائی نفلی
از ترس خلاصی اولاد خود را تمنی نمود

چون اطفال را برای قربانی بمعبد بردند هرمس قوچ عجیبی به آنجا فرستاد که پشم او
طلائی بود و اطفال به پشم او چسبیده و قوچ پرواز نمود تا آنکه به تنگهٔ هلسپان رسید در آن
محل دختر پشم قوچ را از دست داده در دریا افتاد از اینجهت آنجا را دریای هلسپان یعنی
دریای هل نامیدند اما قوچ فریکسوس را بساحل بحر اسود گذاشت آنوقت این پسر قوچ را
قربانی نموده پشمش را در غار اریس آویزان نمود

پلیاس مدت سلطنت خود را از خدایان جویا شد و بدو چنین جواب دادند.

(از کسی بپرهیز که یک کفش پوشیده باشد.)

پادشاه روزی بین مدعوین خود شخصی را دید یک کفش پوشیده (این شخص موسوم
به ژازن بود و کفش دیگرش را سیل برده بود) پلیاس برای خلاصی خود ژازن را
بتجسس پشم طلائی فرستاد خدایان کشتی محکمی برای ژازن فرستادند و چوب بلوطی
که از آینده خبر میداد در او بود این کشتی موسوم به آرگ و پنجاه پهلوان یونانی
ملاح او شدند میگویند کاستر و پلوکس و هرکلس جزء ملاحان بوده اند

بدربار آدرستت رفته شکایت نمودند پادشاه دو دختر خود را بآنها تزویج و
مرتب نموده با هفت سردار بجنگ اتئکل رفت

یکی از سرداران بضرب سنگ هلاک شد کاپانیوس بر برج و باروی شهر
گذاشته دشنام چندی بخدایان داده بالا رفت اما بواسطه صاعقه کشته شد
تیدئوس بواسطه بدن ملانیپ کشته شد بالاخره اتئکل و پلینیس یکدیگر را مقتول نمودند
کرئن دو خواهرزاده خود را آنجاکه سپرده تخت نشست انتیگن بر سر قبر برادر
رفته شخصی او را هلاک نمود پسر کرئن که عاشق دختر بود از غصه مرد ده سال بعد
باز آدرست بجنگ پادشاه تب آمده این شهر را مسخر نمود

ارگنت ها — یکی از افسانه های مشهور یونانیان ارگنت ها میباشند که بجستجوی
پشم طلائی رفتند

مینیان ها که در جنوب تسالی زندگی مینمودند این افسانه را نقل میکردند
(ارگنت یعنی ملاح کشتی موسوم به ارگ)

آتاماس پادشاه ارکمن دو اولاد از زنش نفل داشت یکی پسر موسوم
به فریکزوس و دیگری دختر موسوم به هلِ پادشاه زن دیگری تزویج نمود
موسوم به اینو در این زمان قحطی سختی پیدا شد آتاماس بدرگاه خدایان استغاثه

زیادی نمود تا یکی آواز داد که رفع قحطی باین سبب باشد این زن بیرحم شوهر خود چنین پاسخ داد برای رفع قحطی باید پسر و دختر خود را برای زئوس قربانی نمائی نفل از هرمس خلاصی اولاد خود را تمنی نمود

چون اطفال را برای قربانی بمعبد بردند هرمس قوچ عجیبی بدانجا فرستاد که پشم او طلائی بود اطفال بپشم او چسبیده و قوچ پرواز نمود تا به تنگه هلسپنت رسید در این محل دختر پشم قوچ را از دست داده در دریا افتاد از این جهت آنجا را دریای هلسپنت یعنی دریای هل نامیدند اما قوچ فریکسس را بساحل بحر اسود گذاشت آنوقت این پسر قوچ را قربانی نموده پشمش را در غار ارس آویزان نمود

پلیاس مدت سلطنت خود را از خدایان جویا شد و بدو چنین جواب دادند.

(از کسی بپرهیز که یک کفش پوشیده باشد)

پادشاه روزی ما بین مدعوین خود شخصی را دید یک کفش پوشیده (این شخص موسوم به ژازن بود و کفش دیگرش را سیل برده بود) پلیاس برای خلاصی خود ژازن را بتجسس پشم طلائی فرستاد خدایان کشتی محکمی برای ژازن فرستادند و چون بلوطی که از آینده خبر میداد در او بود این کشتی موسوم به آرگ و پنجاه پهلوان یونانی ملاح او شدند میگویند کاستر و پلوکس و هرکول جزو ملاحان بوده اند.

کشتی از ساحل تراس گذشته به هلسپان رسید در آنجا مرد کوری موسوم به فینه بود
هارپیها که سرشان مثل زن و تنه آنها مثل پرنده بود این کور را اذیت کرده
و غذای او را میخوردند زتس و کالائیس دو پسر بره (باد شمال) جانوران را
تعاقب نموده مقداری از اینها را بقتل رسانیدند چون کشتی به پنت اگزن
(بحر اسود) رسید دو صخره بزرگ متحرک دیدند که از هم جدا شده و دوباره وصل میشدند
آتن الهه رحم به آرگنتها نموده صخره را مدتی نگاه داشت تا کشتی گذشت و این
صخرهها موسوم به سیمپلگاد بودند

بعد از حوادث چندی بمملکتی که در آن پشم طلائی بود رسیدند ژازن از ائیتس
پادشاه آنجا پشم را خواست این پادشاه در عوض پشم دو گاو پا مفرغی خواست که
مزرعه را شخم کنند و بعد خود ژازن دندانهای اژدهائی را در زمین آن مزرعه فرو
نماید پهلوان باین امر راضی گشته مده جادو دختر پادشاه به ژازن عاشق گشته روغنی
بدو داد که هر کس او را بدن بمالید روئین تن میشد

ژازن زمین را شخم نمود و چون دندانهای اژدها در زمین فرو کرد مردمان
قوی هیکلی بیرون آمده براو حمله نمودند ژازن بنا بر احکام جادو سنگی در میان اینها انداخت
و فی الفور آنها شروع بکشتن همدیگر نمودند باز پادشاه از دادن مضایقه نمود و حتی میخواست

ملاحا را مقتول نماید اما مدِ جادوگر از دها ئی که مستحفظ پشم بود کشته از تسلیم
ژازن نمود در همانشب ارگنتها مدِ و برادر کوچکش را برداشته فرار نمودند
پادشاه از این واقعه مخبر گشته ملاحا را تعاقب نمود اما مدِ برادر خود را قطعه قطعه نموده
در دریا انداخت چون پادشاه بجمع کردن جسد پسر مشغول شد ارگنتها فرار نموده به یلکس
رسیدند ژازن زنش مدِ را برای انتقام پلیاس فرستاد این جادوگر دختران
پلیاس را بقتل پدر خود شان مأمور نمود

بعد از این حوادث ژازن زن خود را به کرنت برد و زن دیگری تزویج نمود مدِ سمی
بلباس آغشته نموده بعروس بدبخت پوشانیده او را هلاک نمود این زن بیرحم اولاد
خود ژازن را خفه نمود و بعد با عرابه که هفت مار بال دار او را میکشیدند فرار کرد
این افسانه در تمام یونان مشهور و معابد بزرگی در سواحل بحر اسود برای ژازن بنا کرده
بودند و بنای بعضی شهرها را به ارگنت ها نسبت میدهند

فصل چهارم جنگ ترووا — هُمِر

محاصرهٔ ترووا — محاصرهٔ ترووا غریب ترین افسانه های یونان میباشد
زیرا که پهلوانان عمدهٔ هر شهری باین جنگ عازم شده بودند و شاعر مشهور یونانی
موسوم به هُمِر این جنگ را باشعار ملیح آورده

نموده در ساحل آسیا روی تپه بنا شده بود که مشرف بدره اسکاماندر بوده
آپلن و پزئیدن حصار محکمی دور آن شهر بنا کرده بودند

پریام پادشاه تروا پنجاه پسر داشت که شجاع‌ترین آنها موسوم به هکتر و
وجیه‌ترین آنها موسوم به پاریس بوده قبل از تولد پاریس کاهنان گفته بودند پسری
متولد خواهد شد که پادشاه مقتول خواهد نمود از اینجهت پادشاه او را در کوه
ایدا انداخت خدایان بچه را بزرگ نموده و عاقبت چوپان شد روزی هرا
وافرودیت نزد او آمده از او سؤال نمودند (وجاهت کدام یک از ما بیشتر است)
پاریس اشاره بافرودیت نمود از اینجهت هرا و آتن دشمن تروا شدند
منلاس پادشاه اسپارت هلن خواهر کاستر و پلوکس را تزویج کرده بود پاریس
به اسپارت رفته در غیاب منلاس هلن و گنج شاهی را برداشته فرار نمود
آگاممنن برادر منلاس و پادشاه میسن صد هزار مرد جنگی و هزار و دویست کشتی
جمع نموده بجستجوی هلن به تروا رفت سرداران مشهور این قشون عبارت بودند از
آگاممنن (شاهنشاه) منلاس و نستر و آژاکس و پالمد مهندس که الف با و
شطرنج را اختراع کرده بود دیومد پسر تید و ماشن که طبیب اردو بود شجاع
این سرداران اولیس پادشاه ایتاک و آشیل پادشاه میرمیدن بوده اند -

شخصی گفته بود که فاتح ترو و آشیل خواهد بود و از اینجهت مادرش تتیس الهه پهلوان را
لباس زنانه پوشانیده نزد پادشاه سیرُس فرستاد اولیس مأمور به آوردن او شده
و حیله نموده آشیل را بیرون آورد   این قشون بزرگ در بندر الیس داخل سفاین شد
اما باد مخالف شروع بوزیدن نمود کالشاس رب النوع چنین پیغام آورد که برای
رفع باد باید آگاممنن دختر خود ایفیژنی را قربانی نماید س ۱۶

قربانی ایفیژنی   س ۱۶
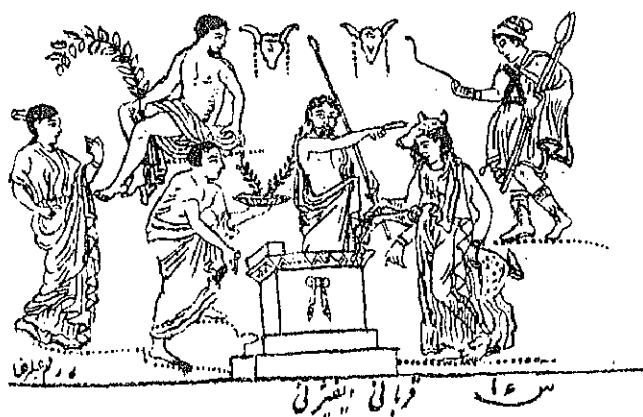
آرتمیس الهه در خلاص وی بجای او ماده گوزنی فرستاد   سفاین چون بساحل ترووا
رسیدند لنگر انداخته قشون از آب بیرون آمده در حلقه خیمه و خرگاه خود را برپا نمودند
هکتر پسر پریام سردار تروواها بود مدت ده سال تسخیر این شهر طول کشید خدایان
دو فرقه شده بودند ژنوس و آفرودیت و آرس حامی تروواها و آتن و هرا حامی

یونانیان بودند روزی آرِس بر عرابهٔ جنگی خود سوار شده حمله به یونانیان برد آتن
آلهه عرابهٔ دیومد را مقابل آرِس برده و با نیزه شکم رب النوع را پاره نمود آرس
شکایت نزد زئوس برد و این رب النوع چنین پاسخ داد (نالهٔ تو برای من فایده
ندارد زیرا که تو خدای ملعون المپ میباشی

آشیل پهلوان بریزئیس را اسیر نمود س ۱۷ اما آگاممنن دختر را خلاص نمود

س ۱۷ اسیر کردن بریزئیس

آشیل متغیر شده در خیمهٔ خود رفته دیگر جنگ ننمود و در غیبت پهلوان هکتر قشون
یونان شکست داد و برای آتش زدن سفاین آنها خود را در خیمهٔ آنها رسانید پاترکل
نزد آشیل رفته اسلحهٔ او را گرفت و تروادها را عقب نشانید اما هکتر او را مقتول
نمود چون آشیل از قتل پاترکل مخبر گشته حمله بدشمن نموده هکتر را کشت و جسد او را بعرابهٔ
خود بسته در دور تروا گردش داد

دختر ارس پانتزیل ملکه آمازنها و ممنن پسر اُرُر بکمک تروواها آمدند اما آشیل
هر دو را مقتول نمود پاریس بکمک اپلن رب النوع نور نیزه به آشیل زد و پهلوان
زمان کشته شد مادر آشیل جنازه پسر را باشوکت زیادی حمل نموده بخاک سپرد و اسلحه
او را به اولیس داد و از اینجهت آژاکس دیوانه شده خود را با شمشیری هلاک کرد
چون برای تسخیر تروا تیر و کمان هرکلس لازم بود از اینجهت اولیس مأمور شد
که در جزیره لمنس رفته فیلکتیت را با تیر و کمان بیاورد و این شخص چون پایش بواسطه تیری
مجروح شده بود و در این صدد مینمود اولیس فیلکتیت را باردوی یونانیان برده
و ماشائن جراح او را علاج نمود و این شخص پاریس پهلوان را بضرب تیر سمی هلاک کرد
زنوس بت بزرگی موسوم به پالادیوم در ارگ تروا قرار داده بود و تا این بت
در آنجا بود تسخیر شهر غیر ممکن و تمام جد و جهدهای یونانیان بی فایده بود اولیس
شب لباس گدایان پوشیده داخل شهر شد و بت بزرگ را دزدید
آتن رب النوع اسبی از چوب ساخته و صد پهلوان شجاع از قبیل اولیس و نئوپتولم
و منلاس را در آن مخفی نمود و بعد یونانیان خیمه خود را آتش زده بکشتی نشسته در
جزیره مخفی شدند لائکون سردار تروا نیزه به اسب زده مجوفی آنرا کشف
شد در اینزمان دو مار از آب بیرون آمده لائکون و پسرانش را کشته بعد تروواها

اسب را برداشته داخل شهر شدند چون شب شد پهلوانان از اسب بیرون آمده
شروع بقتل و غارت نمودند یونانیانی که در دریا مخفی بودند بیرون آمده دروازه را
گرفته باین قسم شهر را متصرف گردیدند آگاممنن کاساندر دختر پریام را کنیز خود
نمود پلیکزن معشوقه آشیل خود را خفه کرد اولیس هکوب زن پریام را گرفت
و نئوپتلم زن هکتور موسوم به آندرماک را بعقد خود درآورد

یونانیان آستیاناکس پسر کوچک هکتور را از بالای برجی پرت نمودند هلن
زن منلاس به اسپارت آمده و بعدها الهه شد

مراجعت پهلوانان یونان — گویند خدایان برای انتقام ترواداها یونانیان را
بصدمات و بدبختیهای زیادی دچار نمودند از برای مراجعت یونانیان افسانه های
زیادی نقل میکنند

آگاممنن چون بمیهن رسید اژیست برادرزاده اش او را مقتول نمود باد کشتی
منلاس را بمصر برد و این پهلوان بعد از هفت سال بوطن خود مراجعت نمود
کشتی آژاکس پسر ائیل بصخره خورد و شکست اما خود آژاکس بسنگی چسبیده فریاد
کرد (با وجود خشم خدایان نجات یافتم) پوزئیدن اشاره بسنگ نموده
آژاکس در دریا افتاد کشتی نستر و فیلکلت دکرتو و دیومد بایطالیا

مدت و این پهلوان چند شهر در آنجا مست گم کردند

مراجعت اولیس بسیار عجیب بوده — طوفان کشتی اولیس را بمملکت لتفاژ
انداخت رفقایش میوه های لتس را خورده دیگر میل مراجعت بوطن خود ننمودند
اولیس بعد بجزیره سیکلپ ها آمد (سیکلپها جانورانی بودند که یکچشم در پیشانی
داشته اند) اولیس چون وارد جزیره شد در غار سیکلپ پلیفم رفت جانور در
غار را با سنگی مسدود نمود و چهار نفر رفیق اولیس را بلعید شبی اولیس شراب
زیادی بجانور خورانید تا اینکه مست شد اولیس چوبی گرفته غول را کور نمود بعد پهلوان
در زیر شکم گاوی مخفی شده از غار بیرون آمد

کشتی اولیس بمملکت اُئل رب النوع باد رسید این خدا مشکی باد عطا کرد که بادها
در آن محتوی بودند همراهان اولیس مشک را باز نموده طوفان عظیمی برخاست
و سفاین بجزیره لستریگن رفته آدم خوارهای این جزیره مقدار زیادی از همراهان
اولیس را خوردند اولیس فرار نموده بجزیره سیرسیس جادو رسید این جادو همراهانی که
از اولیس باقی مانده بودند بصورت خوک نمود امّا اولیس بواسطه علف [illegible]
که هرمس باو داده بود جادو را گرفته و او را مجبور نمود که رفقایش را
بصورت اصلی خودشان درآورد

برای شهوت از هیتر زیانس اولیس مغرب رفت از آنجا اولیس بمملکت سیرنها
آمد (سیرنها جانوران خوش آوازی بودند که مسافرین را بلع میکردند) اولیس
گوشهای خود و همراهانش را با موم گرفته از آنجا گذشت اولیس به دو جزیره رسید
که دو دیو او را آگاه داشته بودند یکی شارب دیس که سفاین را غرق مینمود و دیگری
سیلا که دارای شش چنگال و شش سر بود اولیس کشتی را از نزدیک سیلا
برد و سیلا شش نفر از همراهان او را گرفته بلع نمود از آنجا بناحیه رسیدند که گاو
خورشید در آنجا می چریدند همراهان اولیس چند گاو کشتند و خورشید از اینجهت کشتی را
خورد نمود اولیس تنها بتخته پاره چسبیده بعد از ده روز بجزیره کالیپس رسید این
الهه عاشق اولیس گشته مدت هفت سال او را در غاری حبس نمود تا اینکه رب الارباب
او را خلاص کرد اولیس با هزار مشقت بجزیره فیآسی ین رسید پادشاه آنجا
کشتی بزرگی باولیس داده و او را به ایتاک فرستاد

لائرت پدر اولیس از فراق پسر در صحرا منزل کرده بود و مادرش از غصه
مرده بود پسرش تلماک و زنش پنلپ مغموم و محزون در قصری زندگانی میکردند
و شاهزادگان برای تزویج پنلپ به ایتاک آمده بودند اما این زن با وفا برای دفع
آنها پارچه را روزها میدوخت و شبها او را دوباره پاره مینمود از اینجهت این پارچه

هرگز تمام نمی شد بعد از بیست سال اولیس بلباس گدائی پوشیده داخل شهر شد
و هیچکس او را نشناخت مگر سگ پیرش که از خوشحالی مرد پنلپ بشاهزادگان گفته بود
که هرکس کمان اولیس را کشید شوهر من خواهد شد اما هیچکدام موفق نشدند اولیس خود
پیش آمده کمان را کشید و بعد با پسرش شاهزادگان را مقتول نمود

هُمِر و قصایدش — در قدیم مردمانی بودند که فقط بواسطه آوازه خوانی
کسب معیشت مینمودند این اشخاص را بزبان یونانی آیدْ می گفتند و سرکاضیافتی
باعیدی اتفاق میافتاد این اشخاص جنگ خود را گرفته بدانجا میرفتند در آن زمان
خط هنوز اختراع نشده بود

غالب این قصاید در شجاعت هرکلس و اُدیث و مخصوصا از برای جنگ تروا
بوده مشهورترین این قصاید یکی ایلیاد است که جنگ آشیل را ظاهر ساخته دیگری
اُدیس که مراجعت اولیس را شرح داده است

یونانیان این دو قصیده را از هُمِر میدانند لکن منزل و وطن این شاعر معین نشد
هفت شهر در باب تولد هُمِر نزاع داشتند از میرونشی یُس و کُلُفُن و سیم
در آسیا و سیلیس و ارگس و آتن در اروپا آما وطن هُمِر یقیناً در ازمیر یا
شی یُس بوده زیرا که قصایدش بزبان یُنی یَن میباشد

عصر شاعر را در قرن دوازدهم و سیزدهم قبل از تاریخ مسیحی میدانستند ولی بعقیدهٔ بعضی از مورخین در قرن نهم بوده و زندگانی او را چنین نقل میکنند هُمر آوازه خوان فقیر کوری بود و وطن او در جزیرهٔ شی یس بوده بعد از این شاعر آوازه خوانان دیگری پیدا شده خود را از نسل او میدانستند و ایشان اشخاصی بودند که در دست شاخه شجر الغاری داشته و آوازه میخواندند بالاخره پیزیسترات آتنی قصاید را جمع نموده نوشت

اخلاق و عادات یونانیان در عصر هُمر — تفاوت و حوادثی که هُمر در باب پهلوانان نقل کرده اند افسانه میباشد و ما اطلاعی از اولیس و آشیل و حقیقت جنگ تروا نداریم اما از قصاید هُمر اخلاق و آداب یونانیان را در آن عصر میتوان فهمید

منازل یونانیان بسیار ساده و غالباً از هم جدا بوده در مزارع جو و گندم و غالباً مویکاشتند در دامنهٔ جبال مراتع زیادی بجهت گاوها و گوسفندها بوده در آن زمان پادشاه مقدس و مالک و مختار جان و مال مردم بوده زیرا که یونانیان پادشاهان خود را از نسل خدایان یا پهلوانان میدانستند مشورت شاه فقط با شاهزادگان و رجال دولت بود

زندگانی پادشاهان و شاهزادگان بسیار ساده بوده و غالباً لباسی پشمی یا

کتانی می پوشیدند و زنانشان لباس دراز و گاهی نقاشی بصورت سیاه و سپید

ادلیس بزرگترین پادشاهان یونان قصر سلطنتیش در قلعه بوده که اطراف آن هیچ از کود بود

اطاق شورای یونانیان تالار بزرگی بوده که در آن آتش مقدس در سوز و گداز بود

شبها برای روشنائی چوبهای متفرقی از قبیل کاج و غیره روشن میکردند

اطاق زنان همیشه جدا و کار آنها فقط پشم بافتن و زردوزی کردن بوده

در ایام عید گاو و گوسفند زیادی در معابد کشته چربی و استخوانهای آنها را بجهت

رب النوعها میسوزانیدند

خانواده یونانیان در عصر هُمِر — در یونان چون مردی خیال تزویج

داشت نزد پدر دختر رفته خیال خود را بیان مینمود اگر راضی میشد داماد جدید

رفقای خود را بدانجا برده عروس را بخانه خود حمل میکرد

زن چون بخانه شوهر داخل میشد خادمانرا جمع نموده هر کدام را مجبور بکاری

مینمود اما خودش فقط زردوزی و سایر بافندگی را میکرد

پنلپ زن اولیس چون به پسرش تلماک کاری داشت این جوان بد و گفت

زنان باید کار خود و خادمانرا معین کنند و هیچوجه در کارهای دیگر دخالت ننمایند

بکنند غالب زنان با وفا و شوهر دوست بودند مثلا وقتی که اکثر خواست

بجنگ رود آندرماک تضرع وزاری زیادی نموده بدو گفت مگر تو بجای
پدر و مادر و برادر من نمیباشی چون خبر قتل او را به آندرماک گفتند مدتی این زن شوهر نشد
پنلپ پس از بیست سال فراق شوهر کردن راضی نشد و چون اولیس مراجعت نمود
این زن دلایل زیادی برای شناختن او از شوهرش نمود

جنگ — یونانیان زیاده از حد جنگجو و مخصوصا در سواری و تیراندازی
بسیار چابک بودند سرداران غالبا بر عرابه سوار میشدند و حربهٔ اصلی ایشان
تیر و کمان و علاوه بر آن نیزه و شمشیر داشته اند

پهلوانان برای حفظ بدن مغفرهای فولادی جقه دار و زره بلندی میپوشیدند
و غالبا پاپیچهای چرمی بلندی استعمال میکردند س ۱۸

سپر یونانیان از چند پوست گاو و آنها را از مفرغ مستور کرده شمشیر پهلوانان
دو تیغه و نیزه آنها پنج متر طول داشت

اسلحه شاهان ظریفتر و با عرابه بجنگ میرفته اند این عرابه ها دو چرخ داشته
و دو اسب قوی هیکل آنها را میکشیدند س ۱۹

قبل از جنگ پهلوانان دشنام زیادی بهمدیگر میدادند و چون از طرفین
سرداری مقتول میشد مردمان او بمیدان آمده نعش او را میبردند و یا اینکه

قرار

ش ۱۸ جنگ آشیل و ممنون

رقمه علیرضا

ش ۱۹ عرابهٔ جنگی

فرار میکردند آنوقت پهلوان غالب آنها را تعاقب میکرده هم پهلوانان را خونخوار و سبع میدیده مثلاً آشیل چون هکتور را کشت پای او را سوراخ نموده طنابی

از آن گذرانید و بعد در اثر تعقیب عراده خود بست . آگیمس که عاقلترین پادشاه یونانیان بوده بعد از مراجعتش یازده خصم متکار خود را اسیر نموده زیرا که شاهزادگان که بجهت تزویج پنلپ آمده بودند مهمانی کرده بودند

مهمان نوازی یونانیان — یونانیان نسبت بدشمن بسیار بیرحم بوده اند مهمان نوازیرا تکلیف مقدسی میدانستند مثلا ادیس پذیرائی پادشاه فیاسیانها از اولیس را چنین نقل کرده

اولیس چون بمملکت فیاسی ین ها رسید در قصر سلطنتی رفت و آلسی نوئس مزاکها ملکه افتاده چنین گفت (ملکه اولیس پس از صدمات زیاد اینجا که آمده یاری میطلبد و از خدایان ترقی اولاد ترا میخواهد) بعد اولیس روی خاکستری نشست پادشاه و سایر رجال مدتی مبهوت نشسته بودند تا اینکه یکی از رجال بلند شده بشاه خطاب نمود این اجنبی از طرف رب الارباب آمده و احترام او بر تمام ما واجب و لازم است فی الفور پادشاه مسندی بجهت اولیس قرار داد و ساقیان را بگردش ساغر امر نموده و بعد از چند روز ضیافت کشتی به او داده روانه وطنش نمود هُمر شاعر میگوید مهمانرا رب الارباب میفرستد

فصل پنجم — از مشقدینه یونان

هِلِن‌ها — در زمان قدیم یونانیها را هلنی میگفتند و اشخاصیکه در محاصره تروا بوده اند موسوم به آشاآن یا داناآن بودند

یونانیان اجداد خود را پلاسژها میدانستند و میگفتند که پلاسژها اول در یونان سکنی داشتند و اینها مردمانی وحشی و از بلوط و گوشت حیوانات تغذیه میکردند بنای شهر دُدُن در اپیر و لاریسا در تسالی را با آنها نسبت میدادند

از آنجائیکه عادات و آداب یونانیان شباهت زیادی با آریاها (ایطالیها و ژرمن‌ها و ایرانیها و هندیها) داشته میتوان گفت که یونانیان هم از نژاد آریانها بوده اند در سرشهری زبان یونانیان بسیار مختلف بوده

دُریَن‌ها زبان خشنی داشتند یعنی حرف الف و را را زیاد استعمال میکردند ایطایفه کوهستانی و لباس و غذا و عادات آنها بسیار ساده بوده

یُنی‌یَن‌ها زبانی ملایم و حرف یا و سین را زیاد استعمال میکردند مسکن ایطایفه در جزایر و سواحل دریا و لباس ایشان شبیه به اهالی مشرق بوده

اِئُلیَن‌ها زبانشان مابین دُریَن‌ها و یُنی‌یَن‌ها بوده یونانیان سبب این اختلاف را نمیدانستند و افسانه‌های چندی در این باب نقل میکردند

هلن پسر دُکالیُن را پدر ملت هلنی میدانند این شخص سه پسر داشته دُرُس

جد دُرِیَن ها — اِیُلُس جد اِئُیَن ها — کِرُوُتُس پدرِیُن جد یُنیُن ها
و آتِیُمُس جد آتِشیُن ها

گویند زن هِلِن جزء حوریها بوده و یونانرا ما بین پسر خود تقسیم کرده بود مثلاً اینها
پنج دختر و هفت پسر داشته و شجاعان بزرگ از قبیل (ژازُن و سِزیف و
بلرفن و فریگزوس و پلکار و تیذ) از نسل او بوده اند

اجنبیان — از ممالک آسیا مردمان زیادی بیونان آمده و در آنجا متوطن
شده بودند مثلاً پلژها که از سواحل آسیا و کاریَن ها از آسیای صغیر آمده
و در جزایر دریای اژه مسکن کرده بودند
اغلب این اجنبیان شغلشان دزدی بود برخی نزد پادشاهان رفته داخل قشون
شدند مثلاً کاریَن ها جیقه بکلاه زدن را به یونانیان آموختند
مصریها و فنیقیها زیاد به یونان آمده و آثار زیادی در آنجا گذاشته اند
یونانیها بمصریها زیاد مایل بودند زیرا که زراعت و بافندگی و جواهر ساختن
و بنای معابد را از آنها آموخته بودند
شهر پای تخت مصر را اول شهر غنی عالم میدانسته
یونانیان تصور مینمودند که اجداد شان مصری بوده و آتن را پادشاه اول خود

بیکلریس به هیدری میدانستند.

فینیقیان ظاهراً بجهت استخراج معادن و کشف صدف ملوّن به یونان هجرت میکردند و در
هر ناحیه مغازه و معبدی برای خدایان خود ساخته بودند مثلاً در جزیره سیتیر یک معبد
و در مقابل ناحیه رنیتوم معبد دیگری بوده در جزیره تاسُس بجهت معدن طلایش
و در سالامین و کرنت معابد بزرگی بنا کرده بودند که در آنها ملیسرت رب النوع
که شبیه به ملکارت خدای تیر بوده می پرستیدند

یونانیان الف بائی را که فینیقیها اختراع کرده بودند بکار میبردند کادموس
چون بتجسس خواهرش اروپ رفت شهرهای رُدُ و تِرا و ملس و تراس را
طی نموده و شهر تب را بنا کرده بود و الف بائی به یونان آموخته بود و این عمل قبل از
جنگ ترووا و تقریباً در قرن سیزدهم یا چهاردهم قبل از میلاد بوده
اطلاع صحیحی در باب مسکن فینیقیها در تب نداریم لیکن محقق است که یونانیان کرت و
آسیا نوشتن را در قرن هشتم آموخته اند

ملاحان فینیقی زنان و اطفال یونانیان را دزدیده و میفروختند و افسانه آنها را اودیسه هومر
بدین نحو نقل میکند.

تاجران فینیقی چون به ارگلید رسیدند مدت پنج روز مال التجاره خود را فروخته و در

ششم یونی دختر پادشاه ارگس را با همراهانش دزدیده بکشتی خود بردند

با وجود تمام اینحکایات و افسانه ها یونانیان زراعت کردن و خانه چوبی ساختن و بافندگی را از مصریها و فنیقیها آموختند یونانیانی که در آسیای صغیر متوطن بودند از اهل شرق صنایع زیادی آموخته و چون بیونان مراجعت کردند یونانیها تقلید آنها را نمودند

حفریات تروا — عادات و آداب یونانیان تا سنوات اخیره مجهول بود لیکن بواسطه شلیمان کاشف و حفار عادات یونانیان قدیم را فهمیدند
شلیمان آلمانی در دهکده مکلمبورگ زندگی میکرده و تولدش در سنه ۱۸۲۲ شد
این شخص قصاید یونانی را مایل بوده چون برای این سفر پول زیادی لازم بود از اینجهت اول شاگرد عطار و بعد عمله کشتی تجارتی شد منزل این کاشف در آمستردام در اطاق کوچکی بود و شامش نانها را و آبگوشت و سایر اغذیه کم ارزش در وقت فرصت السنه خارجه آموخت تا اینکه انگلیسی و فرانسه و اسپانیولی و ایطالیائی و پرتغالی را تحصیل کرده بعد بروسیه آمده در آنجا دارای چند ملیون سرمایه گشت بعد برای تماشای یونان اول به تروا آمد

چون مکان تروا مجهول بود از اینجهت تپه هیسارلیک را که پنجاه متر ارتفاعش بود حفر نمود و در آنجا تا سنه ۱۸۸۲ کار کرد

شلیمان شهر بشهر کوچک خرابی کشف نمود که خاکستر زیادی یکی از آنها را مستور
کرده بود و کاشفان کلان پیکری که ترووا را یافته
در این خرابه با ظروف گلی چندی پیدا نمود عاقبت ظرفی دید که شبیه بسر جغد بود
صورت ۲۰ شلیمان میگوید که این بت آتن بوده

در گوشه از این خرابه با زنجیرهای طلا
و گردن بند و گوشواره و ظروف نقره
و اسلحه زیادی از قبیل تیر و خنجر و کارد
و چکشهای سنگی و مفرغی پیدا نمود

صورت ۲۰ بت آتن که در ترووا پیدا شده

صورت ۲۱ صورت ۲۲ شلیمان میگوید که گنج پریام در آنجا بوده
شهری را که شلیمان کشف کرده بود معلوم نیست چه بوده لیکن در قدیمی آن حرفی نیست
زیرا که بنای آن در قرن ۱۵ یا ۲۰ قبل از میلاد بوده و امکان دارد که بواسطه حریق
خراب شده باشد
ابتدای میسن — قبل از حفریات ترووا شلیمان شهر آگامنن را در میسنا
پیدا کرد و این شهر چون تا ۴۶۸ قبل از میلاد مسکون بود از اینجهت اطلاع زیادی
در باب او داشتند اگر از راه کرنت به ارگلید حرکت کنیم بعد از عبور معبر تنگی بدشت
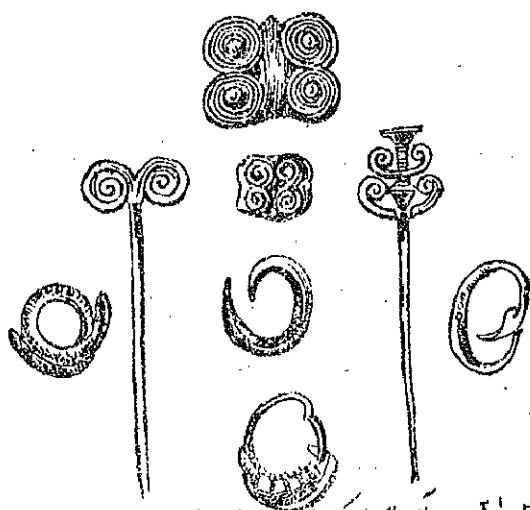
س ۲۱ آلات طلا که در تروا یافت شده

وسیعی میرسیم که بدریا منتهی میگردد در مشرق این ناحیه کوهی است که در آنجا دیوارهای سنگی طویل و عریضی واقع شده یونانیان تصور میکردند که سیکلپ ها این جدار را ساخته اند و از این جهت آنها را جدار سیکلپی میگویند

در قله کوه مکانیست مسطح طولش هزار متر و عرضش ششصد متر میباشد این مکان موسوم به میسن است در حصار شهر دروازه بود که عرض آن سه متر و بوسطه تخت سنگی مستور بوده در پائین ستونیست که در دو طرف آن دو شیر سنگی قرار دارد سر این شیرها از مفرغ بوده و حال معدوم شده است این دروازه را دروازه شیری میگفتند
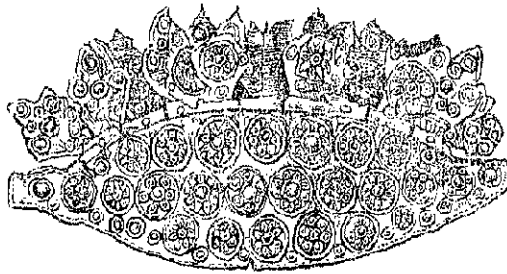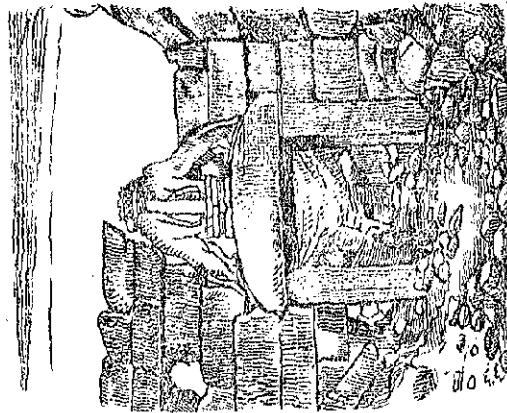
ش ۲۴ تاج طلا که در حسن یافت شده

دستی بر سیم که به دریا منتهی میگردد   درشهر تا این ناحیه که است که [illegible]

۲۳ — در نزدیکی این جلگه
بنای قدیمی دیگری بوده
موسوم به گنج آثر این مکان
مقبره بوده خیابان کوچکی
دارای ۳۵ متر طول و
۶ متر عرض بدان ختم میکرد
در انتهای آن جلوخان بزرگ
که به تالار بزرگ مدوری

۲۲ — آلات طلا که در تروا پیدا شده
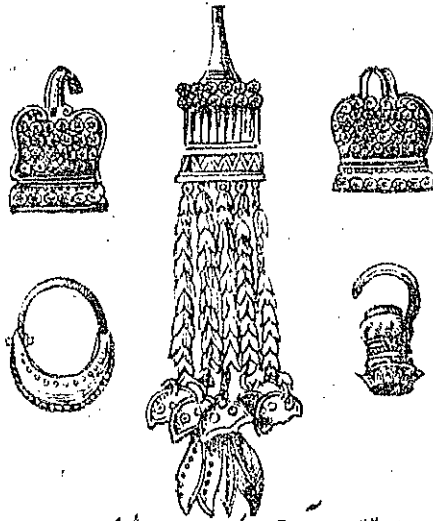
دارای ۱۵ متر ختم میکرد دیوارهای این تالار از سنگ در قدیم از مفرغ پوشیده بود

حفریات میسن — شلیمان کاشف و حفار مدتی در اسنیه میسن کاوش نمود

تا اینکه در سنه ۱۸۷۶ بخیال کشف مقابر آگاممنن و همراهانش کوهی را که در حوالی

دروازه شیر بود حفر نمود چنانچه پزانیاس مسافر نقل میکند که در دو قرن بعد از

میلاد آنها را دیده

خلاصه این حفار بزرگ بعد از اینکه چند متر در کوه حفر نمود سنگ مدوری پیدا کرد

و چون به ده متر رسید مقابری که میخواست کشف نمود در این محل شش قبر بود که در آنها

مدفون بوده با جواهرات زیادی مخفی بود شلیمان غیر از جواهرات تقریبا صد هزار

ورق [illegible] پیدا نمود

دیگری از مقابر مذکور اسکلیت (استخوان بندی) با یک تاج طلا و سنجاقها و ورقه های زر

طلا محتوی بود ص ۲۴ در قبر دیگر سه زن با مقدار زیادی زینت و

دستبند طلا و گردن بند و گلوبند های شیشه مصری و بلوری و [illegible] و

گل زیادی محتوی بود در مقابر دیگر مقدار زیادی اسلحه از قبیل شمشیر و خنجر و نیزه

مفرغی و تیر و کمان دفن شده بود مثلا در قبری صد و چهل و شش شمشیر یافتند

صورت بعضی از این جسدها بواسطه [illegible] یعنی نقابی که دهان و بینی و چشم و روی آن

منقش است مستور بوده ص ۲۵

ص ۲۵ نقاب طلا که در مین یافت شده

دسته خنجرها منقش بوده و یکی از

خنجرها شکل صورت شیر با سه پهلوان

روی دسته او منقش شده بود ص ۲۶

شلیمان در بیست و هشتم ماه نوامبر

سنه ۱۸۷۶ تلگرافی به پادشاه یونان

در باب کشف قبر آگاممنن نمود بعد از رحلت شلیمان (۱۸۸۷–۸۸) انجمن

طلا) به اشیا عقیده حفریات باستانی
نموده و پنجاه و دو مقبره یافت شوند
ولی شیئی قیمتی در انجا پیدا نشد
حفریات تیرینث — در
پایین جلگه آرگس نزدیک دریا
صخره بزرگیست که ارتفاع آن
هیجده تا بیست متر و عرض آن
سیصد متر میباشد سنگهای آنکه
که طول آنها دو یا سه متر میباشد
بر آن حافظه و منافذ انبار را بتل
رشس مستور کرده طول آن
چهار گاهی هفت یا هشت متر
وگاهی پانزده یا هفده متر میرسد س ۲۱۳

ش ۲۱ خنجر مرصع شده از طلا و نقره که در میسین یافته اند

یونانیان این بنا را از سیکلوپهای لیبی میدانستند در سنه ۱۸۸۴ شلیمان حفریات
چندی نموده و عمارت سلطنتی شاهزادگان تیرینث را کشف نمود

شکل ۲ دالان تیرنت
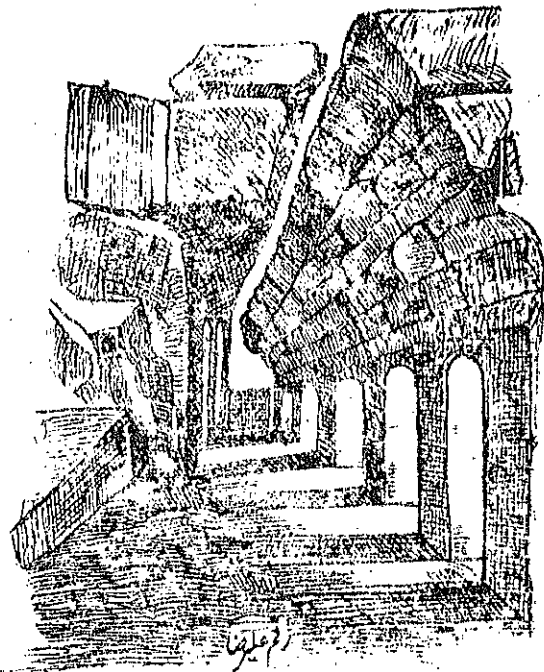
قبل از این عمارات سه دالان طویل میباشد که به تالار عریض چهار متری منتهی
میگردد در اطراف این قصر حیاطی است که مساحت آن سیصد متر میباشد در نزدیکی
این عمارت طاق بزرگی با چهار ستون واقع شده و در آن آتش مقدس روشن میشده
در یکطرف این اطاق حمام واقع شده و کف آن از یک تخته سنگی است که دارای
چهار متر طول و سه متر عرض و وزن آن بیست هزار کیلوگرم است

جدار ابنیه از آجر و آهک و با سنگهای سفید و سیاه و زرد مزین گشته انواع
جانوران و گلها بجدار نقش شده ستون و سقف این ابنیه از چوب بوده

ارگمن — نهرها و رودخانه های شمال باقی جمع شده و چنانچه مذکور شد
دریاچه کپایس را تشکیل میدهند و در سواحل آن خرابه های خیلی قدیمی میباشد
و گمان میرود که بنیانش ها در آن شکلی داشته اند

و در مشرق دریاچه روی تپه جسد ارچندیست میگویند ارگمن پای تخت بنیانش ها در
آنجا بوده   در طرف دیگر دریاچه خرابه دیگریست شبیه به بنای گنج آترو
و پزانیاس آنرا گنج مینیاس میگوید

شلیمان بعد از حفریات چندی تالار مدوری پیدا کرد که ارتفاع جدار آن ۱۴ مطر
و ارتفاع در آنجا پنج مطر و پنجاه و شش سانتیمطر بوده و در نزدیکی این تالار اطاق
دیگری بود و ممکن است آنجا قبرستان باشد سقف این طاق از سنگ لوح سبز
و حجاری آنجا شبیه به حجاریهای قبرهای مصریها می باشد

حفریات عمده فقط در اسپاتا (در اتیک) شده و آنجا ورقه های عاج
۲۱ س و ۲۹ س و ظروف سانتری ۳۵ س را پیدا نمودند
و در یکی از جزایر آتش فشانی دریای اژه ظروف گلی زیادی پیدا نمودند

شکل ۸ — ورقهٔ عاج که در اسپارتا یافته اند
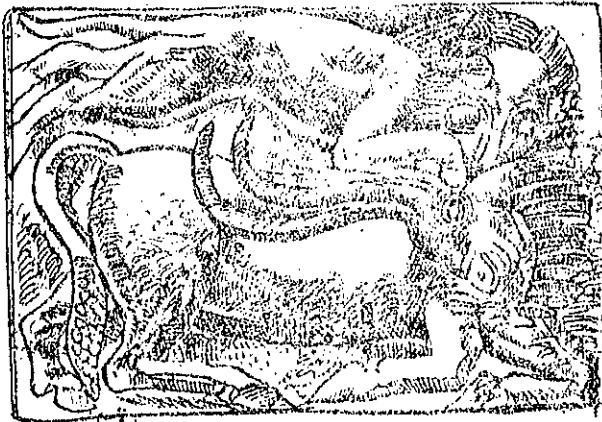
طغیان تسالین ها و دوریَن ها — یونانیان میگفتند که بعد از جنگ ترووا غمناشش و طغیان عظیمی باین خود یونان پیدا شد. وحشیهای جبال اپیر جلگهٔ حاصلخیز تسالی را تصاحب نمودند شغل عمدهٔ تسالیها اسب سواری و ورزش بوده چون این وحشیها به تسالی رسیدند ساکنین آنجا فرار نموده بمکان دیگری رفتند ملت کوچک دیگری از وطن خود کوچ نموده در حوالی رودخانهٔ سفیز و دریاچهٔ کپائیس شهر بأئی را بنا نمودند

در همین اوقات (تقریبا در دهم یا یازدهم قرن قبل از میلاد) ملت کوچک دوریَنها از جبال شمالی یونان پائین آمده پلپنیز را مسخر کردند

ش ۲۹ ورق عاج که در اسپارتا یافته اند

تمام جنوب (مسنی ولاکنی)
و تمام شمال شرقی (ارگلید
وکرنت و مگار و جزیره اژین)
را دریَنها متصرف شدند
ایتلی ها که از جبال کرنت
آمده بودند در مغرب قرار گرفته
شهر الید را مالک شدند
و در ناحیه کوهستانی آرکادی اغتشاشی
واقع نگشت
در ساحل خلیج کرنت آخئین ها متوطن گشتند یونانیان برای توضیح این اغتشاشات
افسانه ذیل را نقل میکردند

هراکلس پهلوان در جنگ اوریستیوس پادشاه دوریَن ها را کمک کرده بود از اینجهت
پادشاه هیلوس پسر هراکلس را وارث خود نمود پلپنیز بر هیلس شوریده
و او را از مملکت بیرون نمودند هیلس استغاثه زیادی در درگاه خدایان
نموده وحی بدو رسید که مدت سه حاصل صبر نماید هیلس بعد از سه سال به پلپنیز

س ۳۰ ظروف سائرن

شد و در آنجا مقتول شد پسران هیلس هم برای تسخیر پلپنیز مقتول گشتند تا آنکه
بعد از سه نسل تمنس و کرسفنت و آرستیدم نواده هیلس پلپنیز را مسخر کردند
همریدها با دریان ها متحد گشته پلپنیز را احاطه نمودند و بآنها گفته بودند که شخص سه
چشمی هادی ایشان خواهد شد روزی این قشون اگزیلوس اتلی را دید
که بر اسبی سوار و یکچشم و کور بوده اگزیلوس راهنمائی همریدها را قبول نمود
بشرطیکه اورا پادشاه الید نمایند چون این قشون بزرگ به ارکادی رسید
همریدها این ناحیه را به سه قسمت نمودند کرسفنت پادشاه مسینی و آرستیدم
پادشاه لاکنی و تمنس پادشاه ارگلید گشت یکی از نواده دیگر هیلس
موسوم به آلیتس کرنت را تصرف نمود و اگزیلوس پادشاه الید شد
یکی از نواده اگامیمنن موسوم به تیزامن از ترس همریدها فرار

نموده شهر اِرِیال که در شمال پلنیز بود مسخر نموده و آنجا را به آتِنی موسوم نمود

مستعمرات یونان در آسیای صغیر — یونانیان از مملکت خود کوچ نموده در جزایر و سواحل آسیای صغیر مسکن نمودند

یونانیان آسیا به قسمت منقسم و هرکدام زبان مخصوصی تکلم مینمودند

(۱) در شمال اِئلِیَن ها جزیرهٔ لِس بُس و از هلسپن تا نهر هِرمُس را مالک بودند شهرهای عمدهٔ آنها میتی لِن و سیمیتیم در جزیرهٔ لِس بس و سیم در ساحل دریا و ازمیر در مصب رود هِرمُس بوده

در باب مستعمرات ائلی ها افسانهٔ ذیل را نقل میکنند

اُرِسْت پسر آگامِمنن چون مادرش را بجرم خونخواهی پدر مقتول نمود قسمتی از آتِئن ها را برداشته از مملکت خود کوچ نمود اما خودش در راه بدرود زندگانی گفت و اولاد و اتباعش از تسالی و تِرِاس گذشته به لِس بُس رفتند گویند یکدسته از آتِئن ها از لکُرید هجرت کرده شهر سیم را در ساحل آسیای صغیر بنا نمودند

(۲) یُنی ین ها جزایر را متصرف شدند و دارای دوازده شهر بودند که مشهورترین آنها فُسِ و میل و افِز در ساحل دریا و سامُس و شیُس در جزایر بود

برحسب افسانه های یُنی ین های میل نواده های نِستُر پادشاه پیلُس شهر

بزرگ بنا کرده بودند

طایفه تسئیر از ترس دُرینها فرار نموده در آتِن رفتند دو پسر کُدرُس باهم نزاع نموده تا اینکه مِدُن غالب گشت

نِل پسر دیگر یونانیان را جمع نموده به آسیا آمد یونانیان چون بمملکت کاریها رسیدند آنهارا مقتول و زنان ایشان را بجهت خود تزویج نمودند و آنجا شهر میلت را بنا کردند نواده نِل موسوم به نِیلید شهرهای دیگری در کاری بنا کردند

شی یسس ها بنای شهر خود را به پسر پُزئیدُن رب النوع نسبت میدادند خلاصه تمام یُنیها متحد و معبد بزرگی برای پُزئیدُن ساخته بودند

(۳) در جنوب یُنیها دُرینها جزایر رُدُس و کُس را تصرف کرده بودند و در آسیا فقط پنج شهر داشتند و جزایر تِرا و مِلُس و کارپاتُس و جزیره بزرگ کِرِت را هم مالک بودند گویند آلتامِن دُرینهای آرگُس را کوچ داده به کِرِت و بعد به رُدُس برده بود

در قدیم یونانیان جزیره قِبرِس را هم متصرف بودند و ممکن است که این یونانیان از پلپنز باشند زیرا که زبان آنها شبیه بزبان ساکنین آرکادی بود

فصل ششم — اِسپارت

فتح لاکنی — لاکنی ناحیه ایست که ما بین دو کوه بزرگ واقع شده (تایژت درمغرب و پارنن درمشرق) قلهٔ این دو کوه غالبا از برف مستور و دامنه آنها عمودی است

سیل بزرگی موسوم به اُرتاس در درهٔ این کوه جاری و دشت بزرگ را مشروب میکند لاکنی در تابستان گرم و در زمستان مرطوب ما خاکش برای کشت و زرع گندم نافع میباشد

دُرین های فاتح در این دره نزدیک اُرتاس مسکن نموده و شهر قدیم لاسدِمُن را موسوم باسپارت کردند اسپارتیها کم کم تمام لاسِدمُن را مُسخر کرده و ساکنین آنجا را رعایای خود نمودند در آنزمان ساکنین لاسِدمُن بسه قسمت شدند اسپارتیها وپری یک ها و هیلُت ها

لیکورگ — اسپارتیها وحشی و جنگجو بودند لیکورگ قانون چندی برای آنها وضع نمود زندگانی این شخص عاقل مجهول میباشد و فقط افسانه درباب او نقل میکنند زندگانی لیکورگ در قرن نهم قبل از میلاد مسیح بود این شخص عموی شاری لائُس یا لیِبتاس بوده لیکورگ مدتی در کرت مصر و آسیای صغیر سفر نمود تا اینکه قوانین مینُس ومصریها و قصاید هُمر را

آموخته به اسپارت مراجعت نمود

روزی لیکورگ بمعبد اپلن رفت و پی تی رسول خدایان با وی چنین گفت (لیکورگ تو محبوب رب الارباب و تمام خدایان المپ میباشی و من ترا رب النوع واز جمله خدایان میدانم)

اسپارتیها از قوانین حکومتی خود شکایت نموده قوانین جدیدی از لیکورگ درخواست نمودند آنوقت این شخص عاقل قوانین بلدی و حکومتی برای آنها وضع نمود

گویند لیکورگ ناحیه لاکنی را به ۱۰۰۰۰ قسمت و هر قسمتی را بکدخدائی سپرده بود

اسپارتیها معبد کوچکی برای لیکورگ ساخته بودند او را قانون گذار و بنا کننده اسپارت میدانستند

هیلت ها — اسپارتیها زراعت و کاشتن نمیدانستند و دیاتیها را هلاکرا زراعت کرده حاصل آنرا بملاکین خود یعنی اسپارتیها میدادند این خدمت ارثی و هیچ مالکی حق بیرون کردن نوکر خود را نداشته

این زراع را هیلت و عده آنها ۲۰۰۰۰۰ بوده اسپارتیها آنها را بچشم حقارت و غلام خود میدانستند لباسهای خشن بدانها پوشانیده و آنها را از خواندن سرود جنگی منع میکردند خلاصه اسپارتیها این ملت بدبخت را مسخره و مقلد خود میدانستند

در جنگ عده از این هیلت ها را برای خدمت و یا برای سربازی میبردند و
اسپارتیها ترس زیادی از هیلت ها داشته و غالبا اشخاص قوی آنها را
مخفیانه بقتل میرسانیدند در جنگ اسپارت با آتن هیلتها شجاعت زیادی ظاهر
ساختند و از اینجهت اسپارتیها ۲۰۰۰ نفر آنها را آزاد کردند

پری یک ها — در جبال و اطراف اسپارت ملتی زندگی میکردند و
اسپارتیها آنها را در مجالس خود داخل نمینمودند
پری یک ها مطیع پادشاه اسپارت و هرسال مالیاتی باو میدادند و عده
آنها ۱۰۰۰۰۰ بوده

اسپارتیها — اسپارتیها ساکنین حقیقی لاکنی و شهر آنها بی حصار و مرکب
از پنج قریه بوده شغل اسپارتیها فقط ورزش و شکار و قانون آنها را
از زراعت و هر شغل دیگری منع میکرده و چنانکه مذکور شد هیلت ها گندم و جو
و روغن و شراب برای آنها میاوردند مدت شش قرن اسپارتیها زندگی نمودند
و میگویند در قدیم ۹۰۰۰ خانواده بودند

تربیت و تحصیل اسپارتیها — در اسپارت اطفال را فقط جنگ کردن
میاموختند و چون پسری بوجود میآمد او را بانجمن پیران برده امتحان میکردند

اگر ضعیف و یا ناقص الخلقه بود او را در کوه تایگت میانداختند و اگر بالعکس فربه بود او را تا هفت سال با در خویش میسپردند چون طفل هفت ساله میشد او را دویدن و جستن و کشتی گرفتن میآموختند گاهی اطفال همسن را دو دسته کرده بجنگ ترغیب مینمودند

پسرها سر برهنه و پا برهنه و لباس آنها در چهار فصل مساوی و رختخواب آنها از نی بود و خود اطفال آنها را میساختند اطفال جمع شده غذائی را که خود طبخ کرده بودند صرف میکردند چون اطفال را غالبا گرسنه نگه میداشتند از اینجهت آنها بدزدی مشغول میرفتند

گویند روزی طفلی روباهی را دزدیده و او را در زیر لباس خود مخفی نمود روباه شکم طفل را پاره نمود و بچه ابدا اعتنا نکرد تا مرد اطفال تحمل رنج و مشقت را شجاعانه میکردند در اعیاد آرتمیس و ارتیا بچه ها را بقدری شلاق میزدند که خون از بدن آنها جاری میشد و اطفال با صورت متبسم افتخار میکردند

آداب و اخلاق اسپارتیها — در اسپارت شخص بیست ساله از جزو قشون و سی ساله را در مجلس داخل میکردند و برای تزویج مرد باید سی و پنج سال داشته باشد

مؤلف

مسکوکات اسپارت از آهن سنگینی بوده مثلا مقدار خیلی کم آنرا بواسطهٔ عرابه یا
دو چرخه حمل مینمودند

لباس عمدهٔ اسپارتها یک شنل و در زمان جنگ تاجی بر سر گذاشته و گیسوی
موی خود را شانه میزدند

خانه‌های اسپارت ساده و از چوب بنا میشده و آلات لازمه برای خانه
ساختن فقط تیشه و اره بوده

یکی از اعمال واجبهٔ اسپارتیها تزویج بوده اگر کسی تزویج نمی‌نموده او را بی افتخار
و بی شرف میدانستند و درسیلاد سردار چون زن نداشت کسی با و تواضع نمیکرد

اسپارتیها خضوع و خشوع و تواضع به پیران میکردند و حرف آنها را احتراماً
گوش میدادند گویند روزی مجلسی در آتن بود و سفرای اسپارت در آنجا
حضور داشتند ناگاه پیرمردی داخل شد و هیچکس به او تواضع ننمود فی الفور
سفرای اسپارت از جای خود برخاسته و او را نشانیدند آنوقت پیرمرد چنین گفت
(اهل آتن فقط از خوبی و احترام سخن میرانند ولی اسپارتیها آنرا مجری میکنند)

تغذیهٔ مشترکی — اسپارتیها در منازل خود تغذیه نمیکردند بلکه
پانزده نفر یا شانزده نفر جمع شده با هم غذا میخوردند و هرکدام قسمت غذای

خود را در آن مجمع حاضر میساختند

غذای اسپارتیها بسیار ساده فقط قسمتی از گوشت سیاه بوده گوسفند و گاو

ولی پادشاه سیراکوز میل به گوشت اسپارتیها نمود و چون از آن میل نمود

نفرت کرد آنوقت یک اسپارتی بدو گفت که برای خوردن این گوشت باید ابتدا [illegible]

اشخاصی که باهم غذا صرف مینمودند اقوام یا دوست همدیگر بودند مثلاً اگر

کسی بشکار میرفت صید خود را میفرستاد و اگر کسی حیوانی قربانی میکرد قسمتی از

گوشت را در اینحالت رفقای خود میفرستاد پیران و اطفال هم با جوانان می نشستند

ولی اطفال حق تکلم نداشتند

ایجازگوئی و اختصارپرستی — اسپارتیها کم حرف و غالباً ساکت

بودند در صحبت همیشه عبارات موجز و مختصر استعمال میکردند و چند مثل آنها را

در اینجا نقل میکنیم

شخصی از دیمارات پرسید — اسپارتی خوب کدام است — جواب داد

کسیکه بتو کمتر شباهت داشته باشد

شخصی از پادشاه اسپارت عده نفوس آنجا را درخواست نمود شاه

جواب داد برای رفع اشرار کافیند

گزرسیس چون عده‌ای از اسپارتیها را مجبور بخلع اسلحه نمود لئونیداس بدو گفت بیا آن را ضبط کن

چون لیزاندر آتن را مسخر نمود بپادشاه اسپارت چنین نوشت آتن مسخر شد

روزی بیک اسپارتی نقشه نشان دادند که آتنیها بر اسپارتیها غلبه کرده بودند کسی باو گفت آتنیها بسیار شجاعند اسپارتی جواب داد بلی در نقاشی

اعیاد — در اعیاد اسپارتیها جشن برای خدایان گرفته سرودهای جنگی میخواندند و آلکمن و ترپاندر را برای مرتب کردن تصنیفات و تعلیم موسیقی به اسپارت آورده بودند

در مجالس و محافل پیران و جوانان و بچه‌ها سه قسمت میشدند پیران چنین میگفتند (در جوانی ما شجاع بودیم) جوانان میگفتند (ما حال شجاعیم) بعد اطفال با آوازی بلند چنین میگفتند (انشاءالله ما هم خواهیم شد)

زنان اسپارتی — چنانکه مذکور شد در شهرهای یونان زنان فقط ریسندگی و بافندگی مینمودند ولی در اسپارت زنان و دختران هم ص ۳۱ مثل مردان زندگی میکردند

شکل ۳۱ - یک دختر یونانی

ورزش زنان و دویدن و
خیز کردن و گاهی شمشیر بازی
بوده از اینجهت غالب زنان
شجاع و در جنگ شوهران
خود را تحریص و ترغیب مینمودند
حرفهای زنان اسپارتی با
شوهران خود در تمام یونان معروف
و مشهور میباشد

مادری اسپارتی چون از قتل اطفال خود مخبر گشت چنین گفت. ای اسپارت اطفالم را برای تو بدنیا آوردم و برای تو جان فدا کردند
زنی در باب اطفال خود سوآل نمود بدو قتل پنج پسرش را خبر دادند زن جواب داد
مقصودم قتل آنها نبود آیا اسپارت تنها ظفر کردند

روزی یک اسپارتی شمشیر خود را بمادرش نشان داده گفت این یا دکوچک است
مادرش جواب داد اگر قدری پیشتر روی شمشیر تو طویل خواهد شد
روزی بمادر برازیداس سردار گفتند پسرت در جنگ شجاعت زیاد بخرج
داد ولی حیف که کشته شد زن جواب داد بلی پسر من شجاع بود اما اسپارت

شجاعان بزرگتر از او دارد

اسپارتیها محکوم زن خود بودند روزی به گرگ زن لئونیداس گفته بودند در اسپارت فقط مردان محکوم زنانند گرگ جواب داده بود بلی زیرا که فقط زنان اسپارت مرد بوجود میاورند

پادشاهان — در اسپارت همیشه دو طایفه پادشاهی میکردند یکی اژیدها که خود را از نسل هرکلس میدانستند و دیگری اوری پنتیت ها احترام بشاهان بر همه کس لازم و واجب و در هر مجلسی پادشاهان اول می نشستند و در هر قربانی پوست حیوان تعلق بپادشاه داشته

چون پادشاهی فوت میکرد زنان اهل شهر را خبر میکردند و از هر خانه یک زن و یک مرد با لباس کثیف و تمام هیئتها دیری یک بار برای تشییع جنازه حاضر میشدند مدت ده روز عزا و سوگواری بپا میداشتند

در زمان صلح لباس شاه مثل لباس عایا و در جنگ صد مرد جنگی اطراف او را احاطه میکردند

انجمن پیران در اسپارت مجلسی بوده مرکب از سی نفر موسوم به انجمن پیران برای انتخاب اجزاء داوطلبان حاضر شده و ملت آنها را انتخاب کرده اعضا

این انجمن‌ها دائم العمر در این شغل بودند

انجمن اسپارتیها — در اسپارت مثل شهرهای یونان عده‌ای از رعایا جمع گشته در باب کارهای عمومی مشورت میکردند

انجمن اسپارتیها ماهی یکدفعه منعقد و اخبار آنجا را قاضیان برای ملت عنوان مینمودند

مفتشین — رؤسای حکومتی یونان فقط افرها (مفتشین) بوده عدد آنها پنج نفر و مدت ریاست آنها یکسال بوده

نظم مملکت و قرارداد صلح و جنگ و مرافعه با مفتشین بوده در جنگ این اشخاص در عقب شاه و احکام او را سرداران میگفتند پذیرائی سفرا و تفتیش انجمن پیران و دربار پادشاه با مفتشین بوده زمانی حکومت اسپارت فقط با پادشاه و انجمن پیران بود و انجمن تفتیش بعدها برقرار شد و یونانیان افتتاح این انجمن را بدین نحو نقل میکنند

تقریباً یک قرن بعد از لیکورگ یعنی بعد از جنگ با مسنی‌ها تئوپمپ پادشاه مجلس تفتیش را بقسمی افتتاح نمود که تقریباً پادشاهان هیچ قدرت و استیلائی بر ملت نداشتند زنش بد و ملامت نموده گفت اطفال بدبخت تو چه قسم سلطنت خواهند نمود پادشاه جواب داد (مفتشین آنها را کمک خواهند کرد)

قشون اسپارت — چنانکه مذکور شد شغل اسپارتیها فقط ورزش و
جنگ بوده و اگر نقش آنها را صانع جنگ میدانیم س ۳۲
اسلحه اسپارتیها شبیه به یونانیان
بوده مشتملا قبا یا زره مغفری
و پاپیچ و نیزه بلند بوده اند
هپلیت ها س ۳۳ (سربازان
سنگین اسلحه) در جنگ لباس قرمز
پوشیده در جنگ شاه بز ماده

رقم علیرضا
س ۳۳ سرباز هپلیتی

قربانی و بعد سرود جنگی میخواندند بعد تمام قشون یکدفعه این سرود را تکرار
میکردند سربازان سپر بدست چپ و نیزه در دست راست میگرفتند
تعاقب دشمن در اسپارت مرسوم نبوده و بعد از جنگ اسلحه مقتولین را جمع
نموده و آنها را علامات ظفر میدانستند

ساکنین شهرهای دیگر یونان از اسپارتیها جنگ و ورزش را آموختند س ۳۴
خیال اسپارتیها براین بود که در جنگ جان خود را در راه ملت بدهند و
هرکس که از جنگ فرار مینموده اورا در مجالس و محافل داخل نمیکردند بلکه

برای دختران چنین شخصی شوهر پیدا نمیشده

فصل هفتم — فتوحات اسپارت

مسنی — مسنی در مغرب کوه تایژت واقع و رودخانهٔ پامیزس آنرا سیراب و حاصلخیز مینماید فاتحین دُرین این ناحیه را متصرف و ساکنین آنجا را شبیه به اسپارتیها نموده بودند

مسنیها و اسپارتیها تصور میکردند که اجدادشان این مملکت را تقسیم نموده بودند و اسپارتیها در این باب چنین نقل میکنند

گویند بعد از تسخیر مملکت کرسفنت و برادرزادههایش مسنی و اسپارت را بتقسیم قرعه کشیدند که دو گلولهٔ خاکی در ظرف آبی بیندازند و گلوله هرکدام

هرکدام که از آب بیرون آید انتخاب شده خواهد بود که سفت گلوله خاکی خود را
پخت اما گلوله برادرزاده ایشان را چنین نکرد از اینجهت چون گلوله ها را در آب
انداختند گلوله های پخته نشده بواسطه نفوذ آب گل شد و فقط گلوله که سفت شده بیرون آمد
و این شخص مسنی را انتخاب نمود

جنگ اول مسنی — ابتدا اسپارتیها با مسنی ها متحد بودند ولی در قرن
هشتم چون اسپارتیها لاکنی را مسخر کردند عزم تسخیر مسنی را نمودند
مدت یکقرن مسنی ها مقاومت نموده و عاقبت تسلیم شدند یونانیها
اطلاع صحیحی در باب این جنگ بغیر از افسانه های اسپارت و سرودهای ملی
مسنی چیزی در دست نداشتند .

در سرحد مسنی و اسپارت معبد آرتمیس بنا شده بود و اعیاد و قربانیها در آنجا
وقوع می یافت . روزی در یکی از این اعیاد نزاعی واقع گشت و تلکلس
پادشاه اسپارت مقتول شد .

اسپارتیها قتل پادشاه را برای حمایت دختری اسپارتی نسبت میدادند
اما مسنیها میگفتند این دختر شمشیری برای قتل مسنیها در زیر لباس خود مخفی کرده بود
روزی کشتی اسپارتی در ملک پلیفارس مسنی رفته پسر او را مقتول نمود .

وگله او را دزدید این شخص به پادشاه اسپارت عرض نمود پادشاه اعتنایی
نکرد از اینجهت پلیشارس مغموم و محزون در سرحد آمده مقداری اسپارتیها را
بقتل رسانید پادشاه اسپارت از پادشاه مسنی پلیشارس را طلب نمود و آنها
امتناع ورزیدند از اینجهت مابین این دو ملت جنگ شروع شد
هنگامیکه مسنیها جنگ میکردند کشت و زرع نشده قحطی سختی پدید شد مسنیها
خود را بکوه ایتوم که ۸۰۰ متر ارتفاع دارد رسانیده سنگر بستند
رؤسای مسنی جمع شده استغاثه زیادی بدرگاه خدایان نمودند وحی بایشان
رسید که باید دختری از طایفه ایپیتیدها (طایفه سلطنتی) شب برای
رب النوع جهنم قربانی نمایند قرعه بنام دختر لیسیسکوس افتاد این شخص دختر
خود را برداشته شبانه باسپارت فرار نمود
آنوقت یکی از سرداران مشهور موسوم به آریستودم برای نجات ملت خواست
دختر خود را قربانی نماید چون این دختر تازه عروس بود شوهرش راضی
نگشت و اریستودم مغضبانه دختر را با خنجری بقتل رسانید
مسنیها بخیال انجام وحی جشن بزرگی گرفتند اسپارتیها متوحش گشته فرار نمودند
بعد از شش سال دو مرتبه اسپارتیها مراجعت نموده و در این جنگ پادشاه

مسنی کشته شد آنوقت مسنیها آریستم را پادشاه نمودند و این شخص مدتی ایام را
بمدافعه سرگرم داشت

اسپارتیها چون مدت جنگ را طولانی دیدند صد مرد جنگی بمسنی فرستادند آریستم
آنها را جواب نموده گفت اگر گناه اسپارتیها جدید است حیله آنها دیرینه است

در اینموقع وحی رسید برای دفاع مسنی باید صد شده پایه بدور معبد رب الارباب
قرار داد. این معبد در حصار شهر واقعشده بود یک نفر اسپارتی صد پایه
گلی ساخته خود را درمیان مسنی ها انداخت و شب آنها را بدور معبد قرار داد
چون مسنی ها مخبر شدند مایوس و ناامید نزد آریستم آمدند این شخص اطمینان
بآنها میداد ولی شکست ایشان وغلبه اسپارتیها واضح بود

روزی پادشاه برای قربانی چند کاهن ساخته بود که با صدمه سختی بخود پادشاه
وارد آوردند. شبی پادشاه خواب دید که لباس جنگ پوشیده در اینحال
دختر مقتولش ظاهر گشته سینه مجروح خود را بدو نشان داد و بعد اسلحه او را گرفته
لباس سفیدی (علامت عزا) بدو پوشانید. پادشاه متوحش از خواب بیدار
شده خود را بسر قبر دختر مقتول نمود

مسنیها چون بی سردار ماندند مغلوب شدند سپارتیها داخل ایتم گشته آنجا را

آتش زدند عده از مسنیها بشهرهای یونان هجرت کردند و مابقی جزء هیلتها

تیرتئوس شاعر مسنیها را شبیه به الاغی نموده که در زیر بار سنگینی مانده باشد

جنگ دوم مسنی — مدت پنجاه سال مسنیها مطیع و منقاد اسپارتیها

گشتند ولی بعد شورش کرده اسپارتیها را بیرون نمودند در این موقع اسپارتیها

دچار مسنیها و آرکادیها گشتند

این جنگ بسیار مشهور و پهلوان عمده مسنیها ارستمن بوده

ارستمن در قریه آندانیا زندگی مینمود چون بزرگ شد اهالی آرکادی

و آرگس و مسنی را متحد نموده به اسپارتیها شورانید روزی این پهلوان از

کوه تایژت که سرحد بود پائین آمد و شب داخل اسپارت شد چون بمعبد آتن

الهه رسید سپری که اسم خودش روی آن منقش بود در آنجا آویزان کرد

اسپارتیها چون خود را مغلوب دیدند به دلف آمده استغاثه زیادی نمودند

وحی بدیشان رسید برای تسخیر مسنی باید سرداری از آتن بخواهید آتنیها

تیرتئوس شاعر را فرستادند و بعد خواهیم دید که این شاعر لنگ و معلم مدرسه

بوده و یونانیان برای تمسخر اسپارتیها او را فرستاده بودند

تیرتئوس سرودهای جنگی مرتب ساخته بود آنها را در جنگ میخواندند و معنی بعضی از آنها

اورا در اینجا نقل میکنیم

خوشا بحال کسیکه در راه وطن جان دهد — باید برای وطن جنگ نمود و برای
اطفال جان داد — ای پهلوانان خون خود را در راه وطن مضایقه نکنید —
جوانان باید در راه وطن جان دهند نه پیران زیرا که قتل پیران سبب خجلت است
تیرت تصنیفات چندی برای حرکت قشون ساخته بود و چند شعر آنرا در اینجا ذکر میکنیم
— ای جنگجویان نه فقط شما حافظ وطنید بلکه حافظ جان و مال و ناموس ملت هستید
— سرباز باید قدمش را در جنگ سریع و لبش را بفشرد و سینهٔ خود را بواسطهٔ سپر
محافظت نماید با نیزهٔ دست راستش شکم دشمن را سوراخ و با شمشیرش او را
مجروح و یا بکمندش او را اسیر نماید.

جنگ دویم در جلگهٔ استنیکلارس وقوع یافت آریستمن قشون را
شکست داده نزدیک بود که تمام آنها را بقتل رساند اما کاستر و پلوکس او را ممانعت
کردند. شبی این پهلوان داخل لاکنی شد شهر فارس را غارت کرد در
مراجعت با پادشاه اسپارت مقابل گشت خود تنها ایشان را شکست فاحشی داد
شب آریستمن کاستر و پلوکس خواهر شان هلن را خواب دید و ایشان از شجاعت او
تحسین زیادی نموده و او را از تنها جنگ نمودن منع کردند

روزی آریستمن دخترانی که در معبد آرتمیس رقص میکردند دزدید و برای خلاصی آنها مقدار زیادی پول از اسپارتیها گرفت

روزی پهلوان خواست زنانی که خادم معبد دمتر بودند اسیر نماید اما زنها جمع گشته همراهان آریستمن را با کارد و سیخ مجروح و خود او را زنجیر کردند و شب پهلوان گریخت

روزی هفت نفر اسپارتی آریستمن را زنجیر کرده در خانه حبس نمودند دختر آنخانه خواب دیده بود که خلاصی شیر زنجیر کرده بدست او خواهد شد از این جهت شبانه اریستمن را اخلاص کرد و در عوض این خدمت پهلوان مسنی دختر را بجهت پسر خود تزویج نمود

جنگ دیگر در نزدیکی گراندفش (خندق بزرگ) واقع گشت در این جنگ اسپارتیها غلبه نموده مسنیها و آرکادیها را شکست دادند مسنیها خود را بقلعه کوه ایرا رسانیده مدت یازده سال مقاومت نمودند

شبی اریستمن با صد مرد جنگی از کوه پائین آمده داخل شهر آمیکل گشته آنجا را غارت کرد روزی اریستمن با قشون کوچکش دچار اسپارتیها گشت در جنگ سنگی بسر اریستمن خورده او را مجروح نموده آنوقت اسپارتیها پهلوان

و پنجاه نفر از همراهانش را زنجیر کرده در غار عمیق سیاداس انداختند
چنانکه گویند عقابی بال خود را منبسط نموده و ایرستمن را در این سقوط نگاه داشت
مدت سه روز گرسنه و تشنه در اینجا بسر برد تا اینکه روز چهارم صدائی شنید
چون ملاحظه نمود روباهی را دید که نعش همراهانش را میخورد پهلوان او را
تعاقب نمود تا اینکه بسوراخی رسید بعد آنجا را با دست فراخ نموده بیرون
آمد و خود را بکوه ایرا رسانید قربانی سیم موسوم به هکاتمفنی (قتل
صد دشمن) را بجهت رب الارباب نمود

بمسینها وحی رسید که هرگاه بزی موسوم به تراگس از آب نِدا بنوشد
شهر مسخر خواهد گشت از اینجهت مسینها تمام بزها را از کنار این نهر دور
مینمودند. اما نمیدانستند که تراگس درخت انجیری بود که نزدیک آن نهر
میروئید و بالنتیجه وحی انجام پذیرفت

روزی بارانی قشون مسنی بواسطه سرما از سنگرها پائین آمدند و قشون اسپارت
از کوه بالا آمده سنگرها را گرفتند ایرستمن با کل قشون را جمع
نموده در خیابانها جنگ کردند

مدت سه روز بارانی جنگ بود تا کل خود را مقتول نمود اما ایرستمن زنان

و اطفال را جمع نموده با خود به دلف قرار کردند

پادشاه جزیرهٔ رُدْ برای ترویج ازوجی دلف درخواست نموده وحی
بدو رسید که دختر بزرگترین پهلوان یونان را ترویج نماید ازانجهت پادشاه
دختر ارستمن را ترویج و خود او را هم بجزیرهٔ خود برد و در آنجا ارستمن
جان بجان آفرین تسلیم نمود

مسینها همیشه در فکر خلاصی خود و وطن از دست اجانب بودند و همیشه
آریستنم و آریستمن را بخاطر میآوردند

جنگ اسپارت با آرکادی — در جبال مرکزیه پلپنز ملتی زندگی
میکرده موسوم به آرکادی شغل عدهٔ از آنها چوپانی و عدهٔ ورزش و
جنگ بوده رب النوع آرکادیها زئوس لیسی بوده و جشن او را
در قلهٔ کوه لیث میگرفتند این ملت بچند دسته و هر دسته برئیسی سپرده شده بود

اسپارتیها برای تسخیر آرکادی اول درهٔ اُرتاس و سیرتیتید را
گرفته بعد بشهر تژه حمله نمودند

اسپارتیها از وحی دلف درباب تسخیر آرکادی سؤال نمودند با آنها وحی
رسید که تمام آرکادی مسخر نمیگردد ولیکن تژه را میتوان گرفت

اسپارتیها در جنگ زنجیرهای زیادی برای اسیر کردن آرکادیها برده بودند اما
بدبختانه خودشان از آرکادیها زنجیر کردند آرکادیها اسرای اسپارتی را
بمساحت کردن اراضی گماشته بودند و بعد زنجیرها را در معبد آتن قرار دادند
اسپارتیها دوباره مصمم گشته ازولف وحی خواستند جوابی بدین نحو با آنها داده شد
(برای تسخیر تژه باید استخوانهای ارست پسر آگاممنن را از آرکادی آورده
در اسپارت دفن نمود)
روزی لیکاس اسپارتی در دکان آهنگری نشسته بود آهنگر بدو گفت من [illegible]
در حیاطم حفر کرده ام و در آن تابوتی پیدا کرده ام که نعش شخصی دارای سه متر
و شصت سانتیمتر قد در آن محتوی میباشد لیکاس ملتفت شد که نعش ارست بوده
ازاینجهت خانه آهنگر را کرایه کرده و نعش را دفن نمودند
با وجود تمام این حکایات اسپارتیها نتوانستند ساکنین تژه را مطیع نمایند لکن
آنها را با خود متحد و در جنگ عده زیادی از آنها را اسیر نمودند
جنگ آرگس — آرگس مدتی بزرگترین شهر پلپنز بود چون اسپارتیها
شهر تیر را از ایشان گرفتند این ملت جد و جهد زیادی برای استخلاص شهر
خود نمودند جنگ این دو ملت چنین قرار شد که از هر طرف سیصد مرد جنگی

باهم نزاع نمایند مدت سه روز این ششصد نفر جنگ نموده و سه نفر از آنها باقیماند دو نفر از اهل آرگس و یکنفر از اسپارت

دو نفر آرگسی شب به آرگس آمدند اما اتریاد اسپارتی در میدان ماند و تمام اسلحه نعشها را به اسپارت برد

روز دیگر هر کدام ادعای ظفر نمودند تا اینکه دو مرتبه جنگ شد و این دفعه شهر تیر مسخر گشت آرگسها مغموم و محزون قسم یاد نمودند تا وقتیکه شهر تیر را خلاص ننمایند مردان سر نتراشند و زنان خود را زینت نکنند

چون اسپارتیها مسینها و آرکادیها و آرگسها را مطیع نمودند در قرن ششم اول دولت یونان گشتند زیرا که تمام شهرهای جنوبی پلپنز مطیع آنها شدند و شهرهای دیگر در جنگ با آنها متحد میگشتند فقط آتشن ها و آرزین ها مستقل مانده بودند

فصل هشتم ستمکاران پلپنز

فیدن آرگس — آرگس در روی صخره بنا شده بود یکی از شهرهای پلپنز بود بعد از فتح دورین ها که خود را از نسل هرکلس میدانستند شهرهای آرگلید را هم مسخر کرده به آرگس افزودند از اینجهت در قرن نهم آرگس اول شهر بزرگ یونان گشت در اینزمان فیدن یکی از نواده هرکلس پادشاه بود و تمثال شنیعه وی را در ذیل نقل

خواهیم کرد

پادشاهان ارگس استقلال زیادی نداشتند زیراکه در هرکاری مشورت با رؤسای خانواده های غنی مینمودند اما فیدن بعکس نموده خود را در ظلم و ستم مشهور یونان بلکه مشهور آفاق نمود

گویند چون خواست کرنت را مسخر کند این پادشاه ظالم هزار مرد جنگی از آنها طلب نمود و خیال داشت که تمام آنها را بقتل برساند برای اینکه تسخیر کرنت آسان شود اما یکی از خادمانش آنها را خبر داد و بدبختها را خلاص نمود

گویند واحد طول و اوزانی را که در بابل بکار میبردند فیدن در آرگس معمول ساخت

واحد طول کود (۵۰ سانتیمتر) بوده و پای (۳۲ سانتیمتر) بوده

واحد وزن تالان بوده که به (۶۰) مین و هر مینی به (۱۰۰) درهم و هر درهم (۶۰) ابل تقسیم شده بود

واحد طول و اوزان شهر اب هم موسوم بهمین اسما، ولی کوتاه و سبکتر بود یونانیان مقداری از این مقیاسها را اختیار نموده و در شهرهای خود معمول ساختند ساکنین بری یونان مقیاس فیدن را قبول کردند اما ساکنین جزایر و آتن مقیاس اب را انتخاب نمودند

فیدن ضرابخانه برای آرگس بنا نمود

در عصر هُمِر بیع و شری با گاو و گوسفند میشده مثلاً برای خرید شیئی یا برای جریمه
مقداری گاو و یا گوسفند میدادند

ضرابخانهٔ اول در جزیره ازین متعلق به آرگس‌ها باشد و در روی مسکوکات
تصویر لاک پشتی منقش میکردند

سمتکاران کرنت — در نزدیکی برزخی که پلپنز را به یونان وصل مینماید
صخره‌ایست دارای ۳۷۵ متر ارتفاع و در پایین آن جلگه کرنت واقع گشته
دریا این جلگه را از دو طرف احاطه نموده از طرف مغرب دریای اژه و از
طرف مشرق خلیج کرنت

ناحیه کرنت دارای دو بندر میباشد و در میان این دو بندر معبریست تنگ و از
روی او سفاین و قایقها را از ترس تلاطم آنها با صخره های بندر میکشند
ساکنین کرنت بزودی ترقی کرده و کرنت اول شهر تجارتی یونان شد
در آنجا تجار فقط با رومیها و آسیائیها تجارت مینمودند
در کرنت ظروف مفرغی و گلی ساخته با ایطالیا و آسیا میفروختند سفاین جنگی
کرنت دارای سه ردیف نشیمن بوده که روی آنها پاروزنی نشسته

مدتی طایفهٔ باکشیاد که از نسل هرکلس بودند در کرنت سلطنت نمودند این طایفه ملقب بشاه و در هر کاری با رؤسا مشورت میکرده

در قرن هفتم کرنتیها باین طایفه شوریده و آنها را بقتل رساندند مدت پنجاه سال ظالمین چندی در آنجا حکومت کردند

سیپسلس جابر — ستمکار بزرگ کرنت سیپسلس بوده و افسانه در باب او نقل میکنند

رسم باکشیادها براین بود که با اقوام خود تزویج نمایند زنی دختری لنگ بدنیا آورد و هیچکس او را تزویج ننمود تا اینکه یک اجنبی موسوم به ایشن دختر او را تزویج کرد و چون عقیم بود ایشن از دلف وحی خواست وحی گفت این زن پسری خواهد آورد که پادشاه کرنت خواهد شد

چون بچه بدنیا آمد ده نفر از باکشیادها برای قتل بچه بخانهٔ ایشن آمدند اما چون بچه را در آغوشش گرفتند آن طفل تبسمی بایشان نمود و ایشان ترحم نموده او را نکشتند بعد از مراجعت باکشیادها ما در طفل را در زنبیل کندی مخفی نمود و چون باکشیادها دوباره بخانهٔ آمدند بچه را در نیافتند

اسم این بچه را سیپسلس (زنبیل) گذاشتند و چون بزرگ شد به لیف و

آمده وحی خواست وحی رسید که تو و نسلت در کرنت پادشاهی خواهید نمود
چون در این زمان باکشیادها با ملت بدرفتاری مینمودند سیپلس با ملت متحد گشته
و سلطنت باکشیادها را منقرض نمود

سیپلس مدت سی سال سلطنت کرد و معبد بزرگی در دلف بنا نموده و مجسمه
طلائی از برای زئوس ساخته در معبد هرا قرار داد

سیپلس پسران خود را در سواحل آتیک فرستاده و چند شهر در آنجا بنا نمودند
در معبد هرا در المپی جعبه از چوب سدر بود و در آن زندگانی سیپلس را ظاهر ساخته بودند

پریاندر جانشین – پریاندر بعد از پدر سلطنت نمود و افسانه زیادی درباره او نقل
میکنند که لیاقت او را ندارد

بعقیده بعضی پریاندر پادشاهی عادل و در شماره هفت عاقل یونان محسوب میشود
گویند مدت چند سال مالیات را برعیت بخشید

بعقیده برخی دیگر پریاندر بسیار ظالم بوده و همیشه مردان مسلحی اطراف او را
گرفته و مردم را بدون تقصیر و گناهی بقتل میرساندند
گویند ملاکین بزرگ کرنت را نفی بلد نموده و املاک ایشان را غصب نمود
روزی قاصدی نزد دوستش ترازیبول پادشاه میلت در آسیا فرستاده

وترتیب سلطنت را از او درخواست کرد ترازیبول قاصد پریاندر را برداشته
در مزرعه گندم می برد و در آنجا با عصای خود خوشه های بلند گندمها را خوابانید
و قاصد را نزد پریاندر فرستاد چون قاصد عمل ترازیبول را برای پریاندر نقل
نمود پادشاه ملتفت شد که خوشه های بلند رؤسای مملکت میباشند

ملیسا دختر اپیادور زن پریاندر بود روزی پادشاه در حال غضب زن
خود را بقتل رسانید و نعش او را بی لباس سوزانید

پریاندر برای بدست آوردن جواهرات ملیسا از جادوبانی که در نزدیکی آشرن
زندگی میکردند سؤال نمود جادوبان جواب دادند که روح ملیسا چون بی لباس است
از سرما زیاد اذیت میکشد و خواهش کرده لباسی برای او بفرستی تا در عوض
جواهراتش را بتو نشان بدهد پریاندر برای راضی کردن روح زن خود تمام
زنان کرنت را وعده گرفته و در معبد هرا تمام البسه آنها را سوزانید

پریاندر پادشاهی مستقل بوده شهر پتیدیه را در تراس بنا نمود بعد با پادشاه
مصر متحد گشته و برادرزاده خود را به پسامتیک که اسم مصری میباشد
موسوم نمود

کرسیرها که در سابق کرنتیها را مغلوب کرده بودند به پریاندر تسلیم شده

و پادشاه پسر کوچک خود را در آنجا حاکم نمود

بعد از پر یاندر پساتیک پادشاه شد اما کرنتیها بر او شوریده و او را کشتند بعد قصرا در اغتصب نموده نعشش را از سر حد کرنت بیرون انداختند

ستمکاران سیسیون — سیسیون در شمال پلپنز واقع شده و ساکنین آنجا میوه جات و روغن بکرنت حمل نموده میفروختند

طایفه از دریها در این ناحیه سلطنت میکرده و بملت سیسیون بیار بدرفتاری مینمودند در قرن هفتم شورشی برپا شده و دست دریها از سلطنت کوتاه شد و بعد اینجا ارتاگراس و خانواده اش سلطنت نمودند زندگانی ارتاگراس را بدین نحو نقل میکنند

گویند ارتاگراس اول طباخ بوده و چون پادشاه شد عدالت را روش خود نمود و مثل پادشاهان دیگر قشون مسلح برای محافظت خود نگاه داشت

آخرین پادشاه سلسله ارتاگراس کلیستن میباشد این شخص بواسطه عداوتش با آرگسها مشهور میباشد و زندگانی او را بدین منوال نقل میکنند

در یکی از میدانهای سیسیون معبدی برای آدرست پهلوان پادشاه آرگس ساخته بودند سیسیونیها در اعیاد باین معبد رفته قربانی مینمودند کلیستن پس با

آرگس را عداوت داشت از دلف برای خلاصی خود از معبد وحی خواست وحی رسید
که پادشاه حقیقی سیسیون آدرست میباشد درصورتیکه کلیستن فقط دزد بوده
گویند حریف بزرگ آدرست در محاصره تب ملانیپ بود و استخوانهای او در
یکی از معابد تب مدفون بود کلیستن استخوانهای او را بسیسیون آورده و در یکی از معابد
مشهور یونان موسوم به پریتان قرار داد و حکم کرد که از آن به بعد قربانیها
وجشنها باید در این معبد انجام بگیرند

عقیده کلیستن مثل یونانیان این بود که روح آدرست در معبد بوده و هرگاه
باو احترام نمیگذاشتند روح خشمگین شده و از معبد بیرون میرفت

اشعاری را که هومر در باب پادشاهان آرگس از قبیل آگاممنون وغیره ساخته بود
کلیستن قدغن نمود که دیگر نخوانند و ننویسند

دُرین‌های سیسیون به سه قبیله تقسیم و ریاست هر قبیله با پهلوانی بوده کلیستن اسم این
قبایل را به هیات (خوک) و اُنیات (خر) و کرات (بچهٔ
خوک) مبدل کرد

کلیستن با ساکنین کریسا جنگ نموده و آن ناحیه را غارت کرد بعد دروازهٔ بزرگی
باسم خود بنا نمود چون کلیستن از اشخاص متمول یونان محسوب میشد دختر خود را

یکی از نجبای آتن تزویج کرد و فسانه درباب تزویج دختر نقل میکنند
کلیستن برای تزویج دخترش اگاریست شاهزادگان چندی دعوه کرفته و مدت یکسال
ایشانرا در قصر خود نگاهداشت تا اینکه دو آتنی را پسندید یکی مگاکلس پسر آلکمئن
و دیگری هیپکلید پسر تیزاندر که بسیار وجیه و متمول بود کلیستن برای تزویج
دخترش مابین این دو آتنی تردید داشت و روزی را بجهت تعیین ایشان معین کرد
چون روز موعود رسید اول صد گاو قربانی کردند بعد تمام رؤسای سیسیون
و شاهزادگانرا حاضر ساخته بعد از صرف نهار هیپکلید شروع برقص اسپارتی و
آتنی نمود پادشاه خشمگین گشته گفت ای پسر تیزاندر رقص تو مرا از تزویج دخترم
برای تو باز داشت هیپکلید رقص کنان جواب داد برای پسر تیزاندر اهمیت ندارد
کلیستن مگاکلس را داماد خود قرار داد

ستمکاران مکار — مکار مابین دو تپه بنا شده بود و در روی هر تپه قلعهٔ
محکمی بوده دورین ها این ناحیه را مرتع گله و رمهٔ خود قرار داده بودند
تجار این ناحیه گندم از سواحل بحر اسود خریده بشهرهای یونان میفروختند
سلاطین دورین با نجبا در هر کاری مشورت میکردند اما در قرن هفتم شورشی شد
و پادشاه را معزول نمودند تا آنزمان را پادشاه مستقل مکار نمودند

کوبند روزی تا ثن مقداری گوسفند نجبا را خفه نمود غالب نجبا از مگار
هجرت نمودند و مابین آنها تئوگنیس شاعر مدتی نفی بلد شد و در اشعارش
عداوت و خشم زیادی نسبت بشورش مگار ظاهر ساخته میگوید مگار هنوز
شهریست منظم ولی ملتش تغییر نموده زیرا که مردمان پست فطرت و بی شرف
حال جزو نجبا گشته اند

همچنین این شاعر از نجبای قدیم شکایت کرده میگوید نجیب دختر نانجیب را
تزویج میکند ثروت نژاد را مخلوط کرده است

فصل نهم قرون اولیهٔ آتن

اتیک — شبه جزیرهٔ اتیک از چند صخره تشکیل یافته و بدماغه سونیوم ختم میگردد
قسمت بزرگ این شبه جزیره کوهستانی و در آنجا فقط آویشم و اسطخودوس میروید
در صخره ها معادن مرمر موسوم به پانتلیک میباشد و در سواحل دریا معادن
نقرهٔ لریوم یافت میشود

اراضی زراعتی فقط در دره ها بوده در شمال پانتلیک درهٔ کوچک ماراتن
مابین جبال جلگهٔ بی آب مزژو در جنوب مقابل پنیز درهٔ بزرگ سفیز که موسوم
به پلین میباشد

رود سفیر وارده آخری را سیراب میکند و ایلیسوس یکی از شعبات آن در تابستان
خشک میگردد و در سفیر درخت زیتون و انجیر میروید

چون بسمت مغرب حرکت کنیم به جلگه کوچک دیگری میرسیم موسوم به الوزین
این ناحیه مدتی مستقل و در قرن هفتم با آتیک متحد گشت

آریّن — در دو فرسخی دریا تپه ایست سنگی و صد متر از دره ایلیسوس مرتفعتر
میباشد طول این تپه ۳۰۰ متر و عرض آن ۱۲۵ متر است دامنه آن عمودی
و تقریبا حصاریست طبیعی در قله این تپه معبد آتن رب النوع و ارکته
پهلوان بنا شده بود

گویند پزئیدن رب النوع چشمه در این تپه از سنگ بیرون آورد و در این
معبد ماری را غذا داده میگفتند که روح ارکته بوده در حوالی این معبد
حصاریست موسوم به سکرپی و در آنجا سکرپ پادشاه زندگی میکرد
محوطه پلازژیکن با نه دروازه این تپه را احاطه نموده

گویند پلاسژها محوطه پلازژیکن را ساخته بودند و آتنیها در عوض مزد
ایشان اراضی لم یزرع هیمت را دادند

در پایین تپه مذکور جلگه وسیعی بوده موسوم به آتن

ناحیه آتیک مدتی بچند قسمت شده بود و هرکدام حکومت علیحده داشتند بعد تمام
این قسمتها متحد گشته دولت بزرگی تشکیل دادند و آتن پایتخت شد

دولت قدیمهٔ آتن — آتنیها اسماء پادشاهان خود را نوشته بودند
ولی این اسماء موهومی بوده و افسانهٔ مشهوری درباب کردوس پادشاه میگفتند
گویند چون دُرین ها پلپونز را مسخر نمودند برای تسخیر آتیک مصمم گشتند وحی بدیشان
رسید که اگر پادشاه آتیک کشته شود دولت درین مغلوب خواهد شد از آن تسخیر
سرداران دُرین سفارشات زیادی بقشون نمودند اما کردوس پادشاه جان
خود را فدای وطن نموده لباس دهقانی پوشیده داسی در دست گرفته
یکی از دُرین ها را مقتول نمود و دُرین ها پادشاه را کشتند بعد چون ملتفت
انجام وحی گشتند چشم از تسخیر آتیک پوشیده بمملکت خود رفتند

آرکُنتها — جانشینهای کردوس لقب شاهی را از خود سلب نموده
اسم آرکُنت را گرفتند و سلطنت هر آرکنتی مدت ده سال بود
بعد رؤسای نجباء با خانوادهٔ سلطنتی متحد گشته در سنهٔ ۶۸۲ قرار دادند
که مملکت دارای نُه حاکم باشد و انتخاب ایشان طول یکسال بوده
آرکنت ها همیشه از خانواده های موسوم به اُپاترید (نجیب زاده) انتخاب

میشدند وشغل ایشان مرتب کردن کارهای دولتی بوده
ارکنت اول را اِپُنیم میگفتند زیرا که اسم خود را بسال اول انتخابشان میگذاشتند
این ارکنت ها رئیس شهری و حاکم و نماینده مملکت بوده اند
ارکنت پادشاه رئیس تشریفات مذهبی و قربانیها بوده
ارکنت پُلمارک کارهای جنگی را مرتب مینموده
شش ارکنت دیگر موسوم به تِسمُتِت رؤسای محاکم قضاوت بوده اند
آرِئُپاژ — معبد مقدسی در قله تپه موسوم به آرِئُپاژ مقابل آکرُپل بنا شده
بود این بنا موسوم به مجلس شورای آرِئُپاژ و در آنجا قضات درباب قاتلین و مقصرین
حکم میکردند ارکنت پادشاه رئیس المجلس بوده و برای افتتاح آن اول یک گاو
و یک بز و یک میش قربانی میکردند بعد تمام قضات جمع گشته مفتری و مقصر را روی
سنگ مقدسی نشانیده قسم میدادند بعد شکلی از روی محراب معبدی برداشته
در ظرفی موسوم به اُورْن میگذاشتند (اورن ظرفی بوده که در آن خاکستر
نعش مردگان را میگذاشتند)
دفع قاتل را همیشه واجب میدانستند زیرا که تصور میکردند که خدایان از گناه قاتلین
نمیگذرند اما برحسب مواقع قضات در چهار محل ذیل جمع میشدند

اگر هنوز قتلی واقع نشده بود در پالادیوم جمع میگشتند
اگر حق کشتن را قائل داشته او را در دلفی نیون میبردند
برای نفی بلد کردن در فرآت جمع شده و مقصر را در قایقی می‌نشانده
از سرحد آتیک دور میکردند
خلاصه اگر قتل واقع شده بود قاتل را کشته نعشش را از آتیک بیرون میانداختند
گویند خدایان تاسیس مجلس آریپاژ را بدین قسم کرده بودند
چون ارست پسر آگاممنن مادرش را بخونخواهی پدر مقتول نمود ارینی های
رب النوع با صورت مهیب و صدای خشن او را تعاقب کردند ارست وحشت
نموده بمعبد آپلن پناه برد این رب النوع قرار داد که رؤسای آتن جمع گشته
مجازات او را معین نمایند از اینجهت رؤسای آتن بریاست آتن رب النوع
در آریپاژ جمع شدند این الهه رحم بر جوانی ارست نموده و عفو او را از
ارینی ها درخواست نمود
آتنیها آنوقت برای ارینی ها معبدی ساخته و او را اومنید (الهه نیکو
موسوم کردند در غاری از صخره های آتن محراب چندی برای سمین یا
(محترمین) بود این معابد تعلق به ارینی ها داشته و شبهانان شیر و مشروبا

عسلی بدانجا سپردند

خانوادهٔ نجباء — در آتن مثل سایر شهرهای یونان خانواده‌های بزرگی بودند غنی و مقتدر و خود را از نسل رب النوع یا پهلوانی میدانستند مثلاً فیتالیدها خود را از نسل فیتالس رفیق دمتر الههٔ و بوزیژها از نسل بوزیژ پهلوان و دادوکها خود را از نسل آگلوس میدانستند

چون آتیک را هیچ ملتی مسخر نکرده بود از اینجهت آتنیها بسیار مغرور شده بودند گویند طوایف اجنبی از قبیل ژفیرها که از نسل کادموس پادشاه تب و فیلائیدها و اریزالیدها از نسل آژاکس پادشاه سالامین و مدنتیدها پادشاهان آتن و آلکمئیدها که خود را از نسل نستور پادشاه پیلس میدانستند به آتن هجرت کرده بودند

طوایف آتنی خود را برتر از طوایف دیگر میدانستند و چنانکه مذکور شد خود را اپاترید (نجیب زاده) میگفتند فقط ارکنت و قاضی شدن حق ایشان بود در قدیم این طوایف در آتیک متفرق بودند بعد بشهر آتن آمده منازل زیادی در آکروپل و یا در محلهٔ ملیت بنا کردند

کارگران و عمله‌ها در سواحل مسقف منزل داشته محله ایشان موسوم به سرامیک
(کوزه‌گری) بوده زیرا که ساکنین اول این ناحیه شغلشان کوزه‌گری بود

نفاق داخلی — دراکن و سیلن — در قرن هفتم نفاقی بین طوایف
آتن و قصد اجنبیان میل داشتند قوانین حکومتی را تغییر داده قدرت و استقلال
نجبا را کم کنند

دراکن یکی از نجیب‌زادگان قوانین چندی وضع نمود که بسیار دقیق و سخت بود
مثلاً اگر کسی میوه یا سبزی میدزدید او را میکشتند

یکی از خطبای قرن چهارم گفته قوانین دراکن با خون نوشته شده و کلمهٔ دراکنین
مرادف بیرحمی گشته است

در این عصر نجیب‌زاده دیگری موسوم به سیلن در آتن زندگی مینمود این شخص بسیار
غنی و دختر تآژن پادشاه مگار را تزویج کرده بود سیلن برای پادشاهی آتن
از دلفی وحی خواست و وحی رسید (روز عید رب الارباب را برای تسخیر حصار
آتن غنیمت شمار) سیلن تصور نمود که این عید در المپی خواهد بود از اینجهت
در روز عید قشونی مرتب نموده حصار آتن را محاصره نمود اما دهقانهای آتنی
قشون سیلن را احاطه نمودند بطوریکه ایشان از گرسنگی بمعبد آتن رب النوع پناه بردند

مگاکلس رئیس و اتباع داخل معبد شده تمام ایشان را بقتل رسانید

آتنیها پشیمان شده خیال میکردند که خشم خدایان ایشان را دچار جهنم خواهد نمود
ازینجهت الکمئید ها را الملعون و بدین خطاب میکردند

الکمئید ها میگفتند تقصیر با مگاکلس بوده و این قتل را بدفعتیم بیان میکردند

مگاکلس چون بقتول سیلن رسید خواست ایشان را به آتن بیاورد ایشان قبول ننموده
طنابی بمجسمهٔ ربت النوع بسته در دست گرفته بودند ناگاه طناب گسیخت و معلوم شد
که ربت النوع میل پناه دادن ایشان را ندارد ازینجهت مگاکلس تمام ایشان را بقتل رسانید
مدت چند سال طوایف دیگر با الکمئید ها در کشمکش بودند تا اینکه سیصد نفر مشورت
نموده قرار دادند که الکمئید ها باید نفی بلد شوند.

بعد از این اتفاق طاعون سختی در آتن پیدا شد و آتنیها تصور میکردند که خدایان
بجهت بی احترامی مگاکلس معبد این طاعون را فرستاده اند ازینجهت اپی
منید جشنها و قربانیهای زیاد برای خدایان نمود و در این باب افسانه
نقل کرده اند

مادر اپی منید حوری بوده و در جزیره کریت این شخص را بدنیا آورده بود روزی
مادرش او را بجستجوی میشی فرستاد بعد از مسافت زیادی اپی منید خسته شده

در غاری خوابید گویند بعد از پنجاه سال بیدار شده آنوقت جادوی قابلی شد
و غالب امراض را معالجه میکرد آتنیها برای رفع ناخوشی از دلیف وحی خواسته
بودند و وحی اپی منید را تعیین کرده بود
اپی منید میشهای سیاه و سفیدی آرپاژ برده در آنجا قربانی نمود و محراب
چندی برای خدایان بنا کرد
همچنین کراتینس و آریستدم آتنی را در معبد قربانی کرد
چون اپی منید این شغل را انجام داد آتنی ها در عوض این زحمت خواستند
پول زیادی با و دهند اما او راضی نگشته و فقط شاخه زیتون مقدسی از اکرپل
برداشته بوطن خود مراجعت نمود
سلن — در اواسط این انقلابات یک آتنی موسوم سلن بواسطه عقل و
اخلاقش مشهور گشته بود این شخص مدتی در ممالک خارجه سیاحت کرده آداب
و اخلاق ایشانرا آموخته بود زندگانی سلن را بدین نحو نقل میکنند
مگارها جزیره سلامین را از آتنیها گرفته بودند و آتنیان هر چند کوشش کردند
فایده نبخشید از اینجهت دیگر اسم سالامین را بر زبان نیاوردند
سلن خود را شبیه بدیوانگان نموده در مجلس آتنیها داخل گشت و چند شعر در با

تسخیر سالامین خواندند در آن مجلس چون سرداران جنگ حضور داشتند تحسین به یادی نموده
و قسم خوردند که تا سالامین را مسخر نکنند آرام ننشینند
سُلُن سیصد مرد جنگی انتخاب نموده و سالامین را در قلیل مدتی تسخیر نمود
آتنیها سُلُن را آرکنت و قانون گذار نمودند
قوانین سُلُن — در عصر سُلُن ساکنین یکی از نواحی آتیک مقروض و پریشان
شده بودند و پول زیادی از بزرگان قرض نموده در عوض اطفال خود را
گرو داده بودند و این اغنیا بی‌رحم اطفال را بممالک خارجه حمل نموده در آنجا
میفروختند سُلُن این قسم فروش را قدغن نموده و اطفال بدبخت را آزاد نمود
در آنوقت زارعین مالک مزارع خود نبودند سُلُن مزارع را بخود ایشان واگذاشت
در اشعارش سُلُن زارعین را مخاطب ساخته میگوید هر کس زمینی را آباد نماید آن زمین
متعلق به دوست سُلُن مالیات را که تا آنوقت منظم نبود مرتب ساخت و ساکنین
آتیک را بچهار قسمت نمود
در طبقهٔ اول اشخاصی بودند که محصول زراعتی ایشان پانصد مدیمن بوده است
(هر مدیمن معادل پنجاه لیطر و نیم بوده)
در طبقهٔ دوم اشخاصی بودند که محصول زراعتی ایشان سیصد مدیمن بوده است

اشخاص طبقهٔ سیم محصول زراعی ایشان دویست مدیمن بوده

مالیات این سه طبقه مختلف بوده

خلاصه رعایای دیگری در طبقهٔ چهارم موسوم به تِت (عمله روزمزدی) بودُ
سلن قرار داد که حکام بعد از حکومتشان حساب خود را در انجمنی که دارای چهار صد
اجزا بوده بکنند

این تقنن بزرگ صرفه جوئی را به آتنیها آموخت و غدغن نمود که زنان هنگام
سفر سه لباس بیشتر همراه برندارند

آتنیها قوانین سلن را روی ستونهای چوبی نقش نموده در آرئوپاژ قرار دادند
چون سلن از قوانین حکومتی و تنظیم مالیات فراغت حاصل نمود بمصر آمد
و در آنجا ده سال ماند

پیزیستراتت — چون سلن به آتن مراجعت نمود نفاق و شورش
جدیدی در آنجا ملاحظه کرد زیرا که رعایا بسه قسمت شده بودند پدیَن ها
(ساکنین جلگه) بریاست لیکورگ و میلتیاد و پارالیَن ها (ساکنین
سواحل) بریاست آلکمئن پسر مگاکلس و دیاکرین ها (ساکنین
جبال) بریاست پیزیستراتت

پیزیسترات روزی بر عرابه سوار شده فسارکنان به آتن آمده پناه خواست
آتنیها فریب او را خورده او را با قشون داخل شهر نمودند پیزیسترات قصر
سلطنتی را تصرف نموده و بتخت نشست

سلن هرچند در این مدت کوشش نمود فایده نبخشید

پادشاه غاصب تغییری در قوانین نداده و همیشه سلن را محترم داشت

گویند سلن در سال دویم سلطنت پیزیسترات درگذشت

بعضی از نجبای آتن اطاعت به پادشاه جدید ننموده از آتن هجرت کرده در
شهرهای دیگر یونان متوطن گشتند

بعد از چند سال ساکنین جلگه و ساحل دوباره جمع شده بر پیزیسترات شوریدند
و او را از آتن بیرون کردند

اما الکمئن دختر خود را برای پیزیسترات تزویج نموده او را دوباره به آتن مراجعت داد

مراجعت پیزیسترات را چنین نقل میکنند

در آتیکه زنی قد بلند و جهیه زندگی میکرد الکمئن سپر و نیزه بدو داده او را
بر عرابه نشانید بعد پیزیسترات همراه او آمده و بدین قسم وارد شهر شد
الکمئن در جلو عرابه نشسته و فریاد نمود آتن رب النوع پیزیسترات را

محبوب خود میدارد و او را دوباره پادشاه شما کرده

پیزیستراتس روزی با پدر زن خود نزاع نموده مغلوب گشت بدین واسطه با پسرانش به اریتری
رفت در آنجا قشون بزرگی مرتب ساخته و این دفعه آتن را مسخر کرده و اسلحهٔ آتنیها را
ضبط نمود پیزیستراتس در مدت استقلال و قدرتش تغییری در مشروطیت آتن نداده
و قضات را همیشه احترام گذاشت

کارهای پیزیستراتس — زمین آتیک در سلطنت پیزیستراتس حاصلخیز
شد این پادشاه عمارات زیادی بنا نموده و برای تمام محصولات زمین مالیات قرار
داد معبد بزرگی برای آتن رب النوع در آکروپل بنا نمود و پسران او در آخر
در پایین صخره که نزدیک ایلیسوس واقعست معبد بزرگی برای زئوس بنا
نمودند (طول این معبد ۱۱۶ متر و عرضش ۵۰ متر) این معبد بنایش ناتمام ماند
و بعد از هفتصد سال یکی از پادشاهان روم آنرا تمام کرد

جویهای زیرزمینی را پیزیستراتس معین کرده و در دور چشمهٔ موسوم به کالیرهٔه
دیوار سنگی بنا نمود

پیزیستراتس میل زیادی بشاعران داشت و مقرر کرده بود که قصاید هومر از قبیل
ایلیاد و اودیس را کتاب کرده در مدارس باطفال تعلیم کنند

هارمدیوس و آریستوگیتون — بعد از پیزیستراتس پسرش هیپیاس
مدتی سلطنت نموده خیالات پدر را انجام داد این پادشاه شاعر دوست بوده
از این جهت سیمونید و آناکرئون شاعر را در نزد خود آورده بود

آتنیها شورش نمودند و رؤسای ایشان هارمدیوس و آریستوگیتون خنجری در زیر
شاخه مخفی نموده خواستند پادشاه را در روز عید آتن بقتل رسانند اما باین عمل
موفق نگشته هیپارک برادر پادشاه را کشتند چون هیپیاس قتل برادر را شنید
آریستوگیتون را استنطاق نموده بعد کشت و همراهان پادشاه هارمدیوس را
پیدا نموده و او را کشتند

آتنیها باز آرام گشته هارمدیوس و اریستوگیتون را جزو پهلوانان عمده شمرده
و دو معبد بیادگار ایشان ساختند

حکایتی در باب قتل آریستوگیتون نقل میکنند

گویند روزی که آریستوگیتون را استنطاق مینمودند یکی از معشوقه های او موسومه
لئنا از ترس زبان خود را بریده در جلو پادشاه انداخت و آتنیها بیادگار او
ماده شیری بی زبان حجاری کردند (لئنا یعنی شیر ماده)

اخراج پیزیستراتها — هیپیاس غالب بزرگان آتن را بعد از برادرش

بقتل رسانیدند

چنانکه مذکور شد آلکمئید ها مدتی از آتن نفی بلد شده بودند ایندفعه به آتن حمله
برده و شکست خوردند از اینجهت با اسپارتیها متحد گشتند و گفته شد که مگاکلس
دختر آلکمئون را تزویج کرده بود و حکایتی در باب ثروت آن نقل میکنند
چون آلکمئون خدمت زیادی به کرزوس پادشاه لیدی نموده بود این
پادشاه به او امر کرد که در خزینهٔ سلطنتی رفته هر چه طلا بخواهد بردارد از اینجهت
آلکمئون کفش و کیسه و دهن خود را پر از مسکوکات طلا نموده بیرون آمد چون
کرزوس او را بدینحال دید خنده زیادی نموده و جواهرات بسیاری باو عطا کرد
آلکمئید ها معبد اپلن را که سوخته شده بود دوباره بنا نموده و در عوض تسخیر
آتن را از رب النوع درخواست نمودند

دفعهٔ اول اسپارتیها شکست خوردند اما در جنگ ثانی آتن را محاصره نموده
هیپیاس و اطفالش از شهر بیرون آمده به آسیا هجرت کردند

کلیستن — بعد از اخراج پزیسترات ها باز شورشی برپا شد رؤسای
این شورش کلیستن پسر مگاکلس و ایزاگراس دوست کلیمن پادشاه اسپارت
بودند آتنیها ایزاگراس را آرکنت نمودند کلیستن از شهر خارج شده و

وقشونی مرتب ساخته آتن را مسخر کرد
آتن را به ده قبیله نموده و آتیک را بصد قسمت تقسیم کرده مدتی عادلانه سلطنت نمود
ایزاگراس با اسپارتیها متحد گشته بسمت آتن حرکت کرد کلیستن تاب مقاومت
ندیده از شهر بیرون آمد
آتینیها ایزاگراس را برای پادشاهی قبول نموده او را اسیر و همراهانش را
محبوس کردند کلیستن دوباره به آتن مراجعت کرد

اخراج ده ساله — در آنزمان برای اینکه رؤسای طوایف سبب فساد
و شورش نشوند هر سال ملت جمع گشته در باب رؤسائی میدادند هرگاه اکثریت
آراء بشخصی میافتاد او را ده سال از مملکت اخراج نموده و بعیال و اموال و صدمه
وارد نمیآوردند این اخراج سبب پلتیکی داشته و اشخاص اخراج شده
بعد از ده سال مراجعت نموده دوباره بر سر شغل خود میآمدند
این اخراج ده ساله موسوم به اُستراسیسم بوده (استراکن یعنی صدف)
زیرا که رای را روی صدف مینوشتند

فصل دهم — مستعمرات یونان

مستعمرات یونان — یونانیان در اول فقط مالک یونان و جزایر دریای

ایشان بوده اند اما در قرن هشتم و پنجم بممالک دیگر عازم گشته در سواحل دریا شهرهای زیادی بنا کردند

از طرف مشرق سواحل بحر اسود و از طرف جنوب سواحل افریقا و از طرف مغرب سواحل ایطالیا و سیسیل و گل و اسپانی غالب این شهرها پر جمعیت و آباد و ساکنین آنجا بنای شهرشانرا بیونان نسبت میدادند

تراس — در شمال یونان ناحیه واقع بود موسوم به تراس و کنون موسوم بعثمانیست این ناحیه حاصلخیز و رودهای هبر و استریمن آنرا سیراب میکند و جبال خندی بر آن احاطه کرده

ساکنین تراس وحشی و جنگجو و دریا دخداین نوع انسانی را قربانی میکردند چون در این مملکت معادن طلا و نقره بود از انجهت یونانیان باینجا کوچ میکردند تراسها مجوسیین و حتی اطفال خود را بممالک خارجه حمل نموده و در آنجا میفروختند یونانیان بزودی با تراسها متحد گشتند و حکایت ارفه آوازه خوان مشهور تراس را بدین نحو نقل میکنند ۳۵

ارفه پسر یکی از پادشاهان تراس و مادرش الهه بوده این شخص در آوازخواندن و چنگ نواختن بسیار قابل بوده گویند چون باز گشت با حرکت کرده دریا متلاطم

۔ ۱۱ ارفیس چنان چنگی نواخت که دریا آرام گشت

ش ۳۵ ہرمس و ارفیس و اریدیس

روزی ماری اُریدیس زن اُرفیس را گزیده و آن بیچاره را ہلاک نمود اُرفیس
از مفارقت زن تنگ آمده از رب النوع جہنم زن خود را درخواست کرد ایشان
راضی گشته اریدیس را باو دادند اما باز بعد زندگی زنش معدوم شد وزنانیکه

ترویج مذهب باکوس را مینمودند ارفه را قطعه قطعه کردند
سر و چنگ ارفه در رود هبر افتاده و با دا[ن] آن بجزیره لسبس آمد جهت
موزها یا ربة النوع عیش و طرب قطعات جسد او را جمع نموده و در پایین کوه المپ دفن
مستعمرات تراس — ساکنین جزایر مهاجرنشین های زیادی در سواحل
تراس بنا کردند مثلا ساکنین جزیره اوبس به تراس آمده شهرهای چندی
پایین کوه پارُسس و مصب استریمن بنا کردند
مهاجرین جزیره پاروس بریاست تلزیکلس در جزیره تازوس مسکن کردند
از بین این مهاجرین شاعری بوده موسوم به آرشیلک این شاعر آب
و هوای این جزیره را پسند نموده میگفت جزیره تازس شبیه به پشت خری
میباشد که روی آن جنگلهای زیادی روئیده
تازسها موی زیادی کاشته و روی سکوکات سر باکوس که رب النوع شراب
باشد منقش کرده بودند
مهاجرین شی ئین در مشرق یعنی در مارونیا مسکن نمودند شراب این جا
بسیار مشهور و روی سکوکات شاخه موی نقش کرده بودند
کالسیدیک — در مغرب تراس جبال چندی میباشد از این جبال شبه جزیره

زیادی تشکیل یافته مهاجرین ب اول در این مکان مسکن کرده بودند
صحرهٔ شمالی قابل زراعت و مهاجرین کالسیس در آنجا منزل کرده و آن را
بسی دو قسمت تقسیم نمودند بعد این قرار متحد نموده شهر النت را تشکیل دادند
چون این ناحیه را کالسیس ها متصرف بودند از این جهت آنجا را کالسیدیک نامیدند
شبه جزیرهٔ غربی بی بندر و مهاجرین ارتری بدانجا کوچ کرده چند
شهر بنا کردند و کرنتیها شهر پتیده را بنا کرده بندر آن محل قرار دادند
شبه جزیرهٔ مشرق بواسطه جنگل زیادی مستور و کوه آتش در آنجا واقعست
مستعمرات هلسپنت — ما بین بحر الروم و بحر اسود صحراهای چند است
در این مکان دو تنگه اروپا را از آسیا جدا میکند یکی در شمال موسوم به بسفر
و دیگری در جنوب موسوم به هلسپنت ما بین این تنگه دریاچه موسوم به
پرپنتید که حال آنرا دریای مارمارا میگویند
چون تمام مال التجاره ها از این دو تنگه میگذشت یونانیان چند شهر در سواحل
آن بنا کردند و مشهور آنها ابیدوس و سیزیک میباشد
اهالی میلت ها شهر سستوس را در مقابل ابیدوس و فوسئن ها
شهر لامپزاک را بنا نمودند

چون مگارا گندم از سواحل بحر اسود میبردند از اینجهت بدانجا رفته اول در شهر
سیلمبریا بعد در کالسدون و بعد از هفده سال در بیزانس مسکن نمودند
بیزانس بسیار حاصلخیز و رودی که آنرا سیراب میکند ماهی زیادی بدانجا میآورد
از اینجهت ثروت این شهر زیاد گشت و روی مسکوکات تصویر یک ماهی و
یک گاو نقش شده بود

مگابیز یکی از بزرگان ایران میگفته اشخاصی که شهر کالسدون را بنا کرده اند
کور و بیعلم بوده اند زیرا که جلگه حاصلخیز بیزانس را ترک نموده در این جلگهٔ بی
آب و علف شهر را بنا نموده اند

مستعمرات بحر اسود — یونانیان این دریای بزرگ را نمی شناختند
اما چون در سواحل جنوبی آن معادن مس و نقره و آهن بود بدانجا رفته شهرها
زیادی بنا کردند جلگه بزرگ ایستر را رود دانوب و بریستن را رود
دنیپر سیراب میکند سیتها در آنجا گندم میکاشتند
در مشرق یعنی کریمه و قفقاز مردمانی جنگجو بودند که اطفال و اسرای
خود را میفروختند و یونانیان بیشتر اوقات بصید ماهی رودها مشغول بودند
یونانیان بحر اسود را پنت اگزن (دریای مهمان نواز) نام نهادند

شهر کلشید که در آنجا پشم طلائی بود نزدیک قفقاز بوده

مملکت آمازن ها چنانکه مذکور شد در ساحل بحر اسود بوده.

شهر میلِ که غنی ترین شهر آسیا بود سفاین زیادی در بحر اسود انداخته هشتاد

مهاجرنشین در ساحل بحر اسود بنا نمود

در طرف جنوب شهر سینُپ واقع بوده ساکنین آنجا از معادن آهن استخراج کرده

اسلحه و از چوب درختهای جنگل کشتی میساختند سینُپ ها ماهی از بحر اسود صید نموده

بممالک دیگر حمل مینمودند

دو مهاجرنشین عمده سینپ‌ها تراپزوس (ترِبیزُند) و سمرزوس بود

مستعمرات عمده میل عبارت بود از ایستروس نزدیک ایستر (رود دانوب)

تیراس نزدیک تیراس (رود دِنیستر) و الْبیا یا بُریستِن

(رود دِنیپر)

در کریمه یا (کِرزُنِس تراکیه) بادهای سرد میوزیده و غالبا دریا

منجمد بوده در یکی از معابد آنجا زنی بود که اجنبیان را در معبد برده قربانی میکرد

یونانیان بانجا هجرت کرده شهر کِرزُنِس را بنا کردند

در مدخل دریای آزُو که یونانیان آنرا پالوس مئوتید می گویند آسیائیها

شهر پانتی کاپه را نزدیک آزف و مهاجرین تئوس شهر فاناگوریا را
مقابل آن بنا کردند

مهاجرین یونان با مصب تانائیس (رود دُن) رفته شهر تانائیس را بنا کردند
سیت‌ها با یونانیان تجارت داشتند و در بعضی مقابر شاهزادگان سیت ظرفهای
قدیمی (شکل ۳۳) یونان پیدا کرده اند

فسانه در باب تجارت یونان با
سیت‌ها نقل میکنند
آناشارسیس مدتی در یونان
سفر کرده بود چون به سیت مراجعت
کرد خواست عیدی بطرز یونان
برپا کند پادشاه سیت
ها او را بضرب تیر هلاک نمود

ظرف نقره که در روسیه پیدا شده — شکل ۳۴

مستعمرات آدریاتیک — در شمال غربی یونان چند جبال واقع شده
ساکنین آنجا وحشی و همیشه مسلح حرکت میکردند
در شمال پادشاهان پلسز تقلید یونانیان نموده و خود را از طایفه آشیل میدانستند

کرنتیها مستعمرات چندی در سواحل و جزایر از قبیل کرسیر و غیره بنا کرده بودند
کرسیر دارای دو بندر و عمارات قشنگی بوده ساکنین آنجا پشم و گندم از کوهستانیها
میگرفته در عوض روغن و شراب و اسلحه و پارچه میدادند
کرسیرا همیشه با کرنتیها رقیب و آخر الامر آنها را مغلوب کردند
در قرن هفتم سیپسلس پادشاه کرنت سه پسر خود و مهاجرین زیادی بخلیج
امبراسی فرستاده شهر امبراسی را بنا کردند
کرسیرها در شمال این شهر اپیدامن را بنا کردند
پریاندر برای تسخیر کرسیر پسر کوچک خود را فرستاد اما کرسیرها او را
کشته و سلطنت مستقله تشکیل دادند
مستعمرات افریقا — پسامتیک پادشاه مصر عده سرباز یونانی را داشت
و آنها نزدیک یکی از دهانه‌های رود نیل منزل کرده بود
بعد از پسامتیک آمازیس شهر نکراتیس را برای یونانیان بنا نمود
چون ساحل غربی مصر (طرابلس) خوب بود یونانیانی که از مملکت خود هجرت
کرده بودند قدری دورتر مسکن نموده شهر سیرن را که پانزده کیلومتر
از دریا دور است بنا کردند این شهر ما بین دو تپه پانصد متری واقع شده چشمه

از صخره جاری و کاروانها در وقت عبور بدانجا میآیند
در زمستان باران زیاد در این ناحیه میبارد و این ناحیه را حاصلخیز میکند و دارای
مراتع زیادی برای گوسفند و گاو و مخصوصاً اسب میباشد و اسب سیرنی در تمام
یونان مشهور و معروف بوده سیرنیها روی مسکوکاتشان شکل یک سر اسب را نقش میکردند
یکی از محصولات دیگر سیرن گیاه سیلفیوم (۳۲) بوده که ریشه آنرا در معالجات
بکار میبردند و همچنین این
گیاه را گاهی روی مسکوکات
نقش مینمودند

سیرنیها را با زحمات و
بدبختیهای زیادی بنا
کرده بودند و افسانه ذیل در این
باب نقل میکنند

رقم علیرضا

۳۲ سیلفیوم
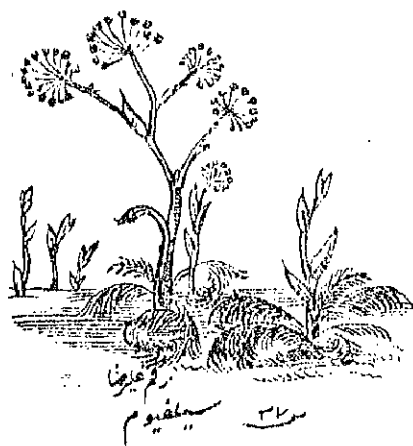
پادشاه ترا مشورتی با دلف نمود وحی رسید که شهری در لیبیا بنا نماید
پادشاه چون پیر بود رعایا جنبشی نکردند از اینجهت هفت سال خشکی پیدا شد
و تمام درختها باستثنای یکی تلف شدند وحی رسید این خشکی را خدایان سبب شده اند

زیرا که ساکنین ترا فرمان خدایان را اطاعت نکرده اند
اینها دفعه دوم کشتی بریاست باتس بافریقا فرستادند اما ایشان دو مرتبه
بوطن خود مراجعت کردند اینها دفعه ساکنین ترا ممانعت نموده ایشانرا مجبوراً بدانجا
فرستادند اینها دفعه شهر سیرن را نزدیک چشمه بنا کردند

سیسیل

مستعمرات اولیه سیسیل —— یونانیان تصور میکردند که در سیسیل جانوران
زیاد از قبیل کاریبد و سیلا و غولان دیگر نظیر آن داشتند از اینجهت
سفاین باین جزیره خطرناک نزدیک نمیشدند در قرن هشتم یک کشتی راه
گم کرده باین جزیره رسید رئیس کشتی موسوم به تئوکلس بود از حاصلخیزی و آب
و هوای این جزیره خوشش آمده بیونان آمده جماعتی زیادی از کالسیس
و ناکسوس برداشته بسیسیل رسید در ساحل این جزیره شهری بنا کرد
و آنرا ناکسوس نام نهاد
تئوکلس معبد بزرگی برای آپلن رب النوع ساخت این معبد مدت چند قرن بزرگتر
و معتبرتر معبد سیسیل بود
بعد از آن تئوکلس شهر لئون تینی را که دو کیلومتر از دریا دور است بنا نمود

درهمین عصر شهر کاتان را در پایین کوه اتنا بنا نمودند سبد این شهر بسیار زیاد بود
امّا چون کاتان حاصلخیز بود بزودی ترقی کرده یکی از شهرهای بزرگ تجارتی سیسیل گشت
در جنوب مکارها بعد از مشقت و زحمت زیادی شهر کوچکی بنا نموده آنرا مکاریا نامیدند
سیراگوز — چون یونانیان مراجعت نمودند تعریف زیادی از حاصلخیز
و آب و هوای مستعمرات خود نمودند کرنتیها عدهٔ مهاجر بریاست آرشیاس
که از نسل هرکلس بود به سیسیل فرستادند و افسانهٔ آرشیاس را بدین نحو نقل میکنند
آرشیاس از طایفهٔ باکشیادها بوده و در مدت سلطنت خود شخصی بیگناه را
بقتل رسانید پدر مقتول هرچند تضرع نمود فایده نبخشید تا اینکه در یکی از اعیاد
پرستیدن خود را مقتول نموده و انتقام خود را از رب النوع درخواست نمود
در این زمان طاعون سختی بروز نمود باکشیادها از دلف وحی خواستند وحی
رسید که آرشیاس باید نفی بلد شود از اینجهت باکشیادها او را به جزیرهٔ
سیسیل فرستادند
کرنتیها در بین راه بجزیرهٔ صخره رسیدند که در آن چشمهٔ موسوم به (چشمهٔ
آرتوز) جاری و رودخانهٔ آن مکان را سیراب میکرد
کرنتیها اول در جزیرهٔ ارتیژی مسکن نموده و معبدی بجهت آپلن

بنا نمودند بعد چون جزیره کوچک بود در ساحل دریا شهری بنا نموده و آنرا سیراکوز
نام گذاشتند این ناحیه بعدها بزرگترین شهر سیسیل شد

سیراکوز دارای دو بندر بود یکی کوچک و دیگری بزرگ که مساحت آن ده کیلومتر مربع بود
سیراکوز ها قطعه زمینی را متصرف شده دهقانها را بکاشتن آن مامور کرده بودند
بعد از مدتی سیراکوز شهر عظیمی گشته و مستعمرات زیادی در داخل و شهر کامارینا در ساحل
بنا کردند این شهر میان دو باتلاق واقع و ساکنینش همیشه بواسطه هوای متعفن باتلاقها
ناخوش بودند و از دلف وحی رسیده بود که باتلاق را خشک نکنند

ژلا و سلی‌نُنت — ساحل جنوبی سیسیل دارای بنادر بسیار بدی بود
اما چون این جزیره حاصلخیز و خوش آب و هوا بود یونانیان مصمم گشتند که آنرا
تصرف نمایند

مهاجرین رُد و کریت نزدیک رودخانه ژلا مسکن کرده شهر ژلا را بنا کردند
مراتع زیادی در این شهر بوده و ژلا ها شکل یک خوشه یا یک عرابه چهار اسبه
روی مسکوکات نقش میکردند

مهاجرین مگار در مغرب جزیره آمده بین مصب رود سلی‌نُنت و باتلاقی شهر
سلی‌نُنت را بنا کردند اراضی این شهر از مزارع گندم و درختهای زیتون مستور

مستور این شهر بعدها بزرگ شده و معابد بزرگی در آنجا بنا کردند
آگریژانت — مهاجرین شهر ژلا شهر آگریژانت را مابین رود ژلا و سلینونت
بنا کردند این شهر سه کیلومتر از دریا دور و سیصد و بیست متر از سطح دریا مرتفع بود
و در آنجا معبد رب الارباب و آتن را بنا کردند اطراف این ناحیه را دور و دو نه ها احاطه کرده
محصول عمده آگریژانت روغن و شراب بوده و سفاین کارتاژ برای خرید
روغن به اینجا می‌آمدند
آگریژانت دویم شهر سیسیل بود و ساکنینش مثل سیراکوز مهاجرین شوریده و یکی
از ایشان موسوم به **فالاریس** که دیرحمی مشهور بود پادشاه آگریژانت شد
گویند فالاریس گاوی از مفرغ ساخته و مردم را در شکم آن نموده و زیر آن آتش روشن
مینمود کارتاژها چون این شهر را مسخر کردند گاو را برداشته و دو مرتبه به
آگریژانت آوردند
آگریژانتها شورش کرده فالاریس و همراهانش را مقتول کردند و بعد غدغن
نمودند که کسی لباس آبی نپوشد زیرا که لباس همراهان این پادشاه بیرحم آبی بود
آگریژانت بزودی ترقی کرد حکایات زیادی در باب بذل
و بخشش آگریژانتها نقل میکنند

یکی از بزرگان آگریژانت همیشه حبشیان را بمنزل خود برده ضیافت مینمود
گویند این شخص در زیر زمین سیصد پیپ که هر کدام دو هزار و سیصد لیطر شراب
ظرفیت داشته مخفی نموده بود
یک نفر دیگر در موقع عروسی دخترش تمام آگریژانت ها را بشام دعوت نموده
هشتصد عرابه همراه دختر نموده

مستعمرات ساحل شمالی — یونانیان در ساحل شمالی فقط دو جزیره مهاجرنشین داشتند
در مدخل تنگه که سیسیل را از ایطالیا جدا مینماید بندریست که از زبانه خاکی تشکیل شد
و اسمش تشکیل یافته و راهزنان یونانی در آنجا منزل نموده بودند بعد مهاجرین
کالسیس آمده شهر زانکل را بنا کردند صیادان و ملاحان در این شهر منزل کرده
و روی سکه هائی که ساخته زیتونی نقش کرده بودند چون اسپارتیها شهر مسنی را مسخر
کردند مسنی ها به زانکل کوچ کرده و آنجا را مسنی نام نهادند
کالسیس ها شهر رژیون را در ساحل ایطالی بنا کرده و این شهر بعدها با زانکل متحد شد
محصولات این شهر شراب و روغن بوده
در اواسط قرن هفتم مهاجرین زانکل در ساحل شمالی سیسیل آمده شهر هیمر را
که یک کیلومطر از دریا مسافت دارد بنا کردند

این شهر دارای چشمه های آب گرم میباشد و یونانیان نزدیک آنجا معبد بزرگی ساختند

ساکنین سیسیل — پیش که یونانیان در سیسیل متمرکز شدند این جزیره قسمت قسمت شده بود سیکول ها و سیکان ها و الی مئن ها سیکول ها در مشرق مسکن داشتند و گویند شش قرن پیش از ایطالیا آمده بودند و زبان ایشان شبیه به لاتینی بوده

سیکول ها با یونانیان نتوانستند مقاومت کنند از اینجهت تسلیم شدند ولی چند شهر کوچک از قبیل اِنّا و غیره در جبال مستقل مانده و دمتر الهه ورز را پرستیدند

سیکان ها زارع بودند و چند شهر در قلهٔ جبال مرکزیهٔ جزیره بنا کرده بودند

الی مئن ها در مغرب قرار گرفته چند شهر محکم از قبیل سِجِست و اریکس مالک بودند در اریکس معبد آستارت الهه فنیقیها واقع بوده

مدتی فنیقیها سفاین چندی به سیسیل فرستاده گندم و پشم و پوست و آسفالت (قسمی قطران یا قفر الیهود) تجارت میکردند

ساحل جنوبی جزیره را فنیقیها متصرف شده شهرهای پانُرم و مازارا و مُتی را بنا کرده بودند

چون یونانیان مصمم تسخیر سیسیل گشتند فنیقیها تاب مقاومت نداشته عقب نشستند

و در شمال شهر پانرْمْ (پالِرْم) را که اول بندر سیسیل میباشد بنا کردند
کم کم سیکولها و سیکانها عادات و زبان یونانیان را اختیار نمودند
فنیقیها همیشه رقیب یونانیان بوده و از اینجهت کارتاژها را بجنگ یونانیان ترغیب
نموده و دو قرن این جنگ طول کشید

ایطالیا

کوُمْ و ناپلْ — یونانیان فقط یک مهاجرنشین در ساحل ایطالیا داشتند بعد
مهاجرین اُبِ آمده در جزایر پیتکوزْ (جزایر میمونها) مسکن کردند بعد از آنجا
کوچ کرده شهر بزرگی روی صخرهٔ آتش فشانی بنا کردند این صخره صد متر از سطح
دریا مرتفع و آن شهر را کوُمْ نامیدند در کوم معبدی بجهت آپلُن ساخته و بتی از چوب
بارتفاع پنج متر در آن قرار دادند

کوم شهر تجارتی بوده و ملاحانش در دریا راهزنی میکردند
ملاحان کوم در دریای تیرِنی بین حرکت نموده سفاین اِترُوسکها را
اسیر و جزایرشانرا غارت میکردند

روی مسکوکات کوم ها تصویر صدف یا ماهی یا نباتات بحری منقش بود تجار
کوم گندم بیونان فرستاده و در عوض ظروف و غیره میگرفتند   چون

یونانیان کوههای آتش فشان وچشمه های آب گرم وگوگرد را در این محل دیدند
بسیار وحشت نموده تصور میکردند که این ناحیه در جهنم میباشد

گویند اولیس پادشاه در این ناحیه استعانت از ارواح خواست در کوم زنی
بود که ارواح اموات را ظاهر میساخت موسوم به سیبیل و کوم بوده
کوم ها شهری در ساحل بنا نموده آنرا ناپل (شهر جدید) موسوم کردند

سی باریس — در سال هفتصد وبیست آشئن ها و ترزن ها بریاست
ایرس و هلیک آمده در زمینی با تلاقی و حاصلخیز ما بین دو رودخانه
شهر سیباریس را بنا کردند

این شهر مستعمرات زیادی در شمال بنا کرد و مشهورترین آنها پزیدنی میباشد
که آنرا بعد پستم نامیدند محصولات این ناحیه گندم و شراب و روغن و کتان بود
سیباریس از دو طرف دریا بندر داشته از اینجهت زود ترقی نموده اول شهر
یونان گشت

سیباریت ها عیاش و تن پرور بودند مثلاً اگر شخصی ضیافت یا مهمانی بزرگی
میکرد پادشاه باو جایزه عطا مینمود اطفال همیشه با لباس ارغوانی و
زلف های مجعد حرکت میکردند در اعیاد سوارها روی زره خود پارچه زردوزی

واری میپوشیدند یکی از سیباریت‌ها دهقانی دید که زمین را با کلنگ حفر میکند
بدو گفت با دیدنت را آنقدر بلند کنی من خسته شدم

کروتُن — بعد از بنای سیباریس عده از آخائیها در جنوب آمده شهر کروتن را
در ساحل دریا بنا کردند و نزدیک آن معبدی برای هرا ساختند
محصولات عمده کروتن مو و زیتون بوده و اسبهای کروتن خیلی مشهور بوده اند

لکری — در جنوب ایطالیا مهاجرین لکری آمده اول در زفیریون مسکن نموده بعد
قدری دورتر رفته نزدیک کوه کالابر شهر لکری را بنا نمودند
افسانه زیادی در باب بنای این شهر نقل میکنند
مهاجرین اول مقصرین و غلامانی بودند که زنان نجبای لکری را با خود آورده بودند
چون بایطالیا رسیدند با ساکنین آنجا قسم یاد نمودند که همیشه با ایشان متحد و دوست
باشند اما زود پیمان را شکسته و مقداری از ایشان را کشتند
لکریها همه قوانین زالکوس را پیروی میکردند زندگانی این مقنن را بدین نحو
نقل میکنند
چون در لکری شورش و انقلاب شدیدی بود لکریها از دلف وحی خواستند وحی
رسید که باید زالکوس چوپان را مقنن خود قرار دهید

زالکوسس قوانین چندی برای آتنها معین نمود و هرچه از او سؤال میکردند جواب میداد

آتن رب النوع در خواب این قوانین را بمن الهام کرده است

گویند در اول قوانین زالکوسس این عبارت نوشته شده بود

ترتیب تنظیم امور دنیوی وجود خدا را ثابت مینماید

قوانین زالکوسس بسیار سخت بوده اگر یکی از لکرها قانون جدیدی درست
میکرد فی الفور طنابی بگردن خود انداخته با انجمن هزار نماینده میرفت اگر قانون
آنشخص مطبوع نمایندگان انجمن نمیشد او را با طناب خفه میکردند

گویند زالکوسس قرار داده بود که هر کس مسلح وارد میدانهای شهر شود او را بکشند
روزی خود وی از جنگ مراجعت نمود و مسلح وارد میدان شد شخصی بدو گفت چرا
متابعت قانون خود را نکردی جواب داد من شخصاً تابع قانون هستم فی الفور شمشیر
خود را از غلاف کشیده شکم خود را پاره نمود

تارانت — چون بنای شهر کرتن تمام گشت مهاجرین لاکنی بجنوب ایطالیا
آمده شهر تارانت را بنا نمودند آنشهر اول بندر ایطالیا باشد تارانتیها اراضی
اطراف را متصرف شدند ایشان از دریا ماهی و صدف قرمز صید میکردند در اراضی
تارانت گوسفندهائی بودند که پشم آنها بسیار لطیف بود و تارانتیها در پارچه‌بافی

ترقی کرده و پارچه‌پشمی ایشان در تمام یونان معروف شد

بنای شهر تارانت را بدین نحو نقل میکنند

گویند در جنگ اسپارت با مسنی عدهٔ از اسپارتها بجنگ نرفتند و از اینجهت سایرین آنها را
حقیر شمرده در مجالس و محافل داخل نمیکردند بعد ایشان جمع شده بریاست فالانتس
خواستند قضات را بقتل رسانند اما رئیس آنها نگذاشت قضات جمع گشته ایشان را
برای مهاجرنشینی فرستادند

فالانتس از دلف وحی خواست وحی رسید که در مملکت ایاپژین در جنوب
ایطالیا شهری بنا کند از اینجهت فالانتس با ایطالیا آمده تارانت را بنا نمود سیبارتها
از ترقی تارانتها متوحش گشته از آشئن‌ها کمک خواستند لیکن عدهٔ از آشئن‌ها را
فرستاده شهر متاپنت را بنا نمودند

بعد ساکنین شهر کلفن از آسیای صغیر کوچ کرده و مابین سیبارس و متاپنت شهر
سیریس را بنا نمودند

یونان بزرگ در قرن ششم — مستعمرات یونانی در ایطالیا بزودی پر
جمعیت‌تر از ممالک یونان بیشتر ترقی نموده و مملکت خود را از اینجهت یونان
بزرگ نامیدند اما زود بواسطه جنگ و اغتشاش منهدم شدند

اول شهر سیباریس با کرتن متحد گشته شهر سیریس را خراب کردند بعد کرتن با رژنیا
متحد گشته حمله به لکرا نمودند اما در جنگ بزرگی در کنار رودخانه ساگراس
مغلوب شدند

گویند قشون لکر بسیار کم بود و نزدیک بود شکست بخورند اما کاستُر و
پلوکس با شنل قرمز بکمک آنها رسیدند

بعد کرتن ها با سیباریس ها جنگ نموده و در سال پانصد و ده سیباریس را خراب
کردند و این واقعه را چنین نقل میکنند

پادشاه سیباریس بسیار ظالم و خونخوار بود و پانصد نفر از رعایایش به کرتن
پناه بردند پادشاه ایشانرا خواست اما کرتن ها امتناع کرده و جنگ شروع
شد پادشاه سیباریس سیصد هزار قشون فرستاد و کرتن ها بسیار کم بودند ولی
همه شجاع و میلُن سردار ایشان در شجاعت مشهور بود

سیباریت ها اسبهای خود را رقص کردن آموخته بودند در جنگ کرتن ها نی و
شیپور زده اسبها برقص درآمدند بعد حمله بایشان کرده و سیباریس را محاصره
نموده پس از هفتاد روز آن را مسخر نمودند

کرتن ها شهر را خراب نموده رود کراتیس را از آن گذرانیدند میلُن با

که تجارت با سیباریت‌ها داشتند چون این خبر را شنیدند بقدری متأثر و متأسف گشته
که مدت چند روز تمام لباس عزا پوشیدند

فیثاغورث و شاگردانش — فیثاغورث در یکی از شهرهای ایطالیا
زندگی میکرده تولدش در سال ششصد و هفتاد در جزیره ساموس شده بود
این حکیم بزرگ مدتی در بابل و مصر سفر کرده و از ظلم پادشاه از شهر خود فرار نموده
بکروتن آمده بود

فیثاغورث ریاضیدان و منجم بوده گویند چرخیدن زمین را او ثابت کرده و گفته بود
که ستاره اول شبها همان ستاره است که نزدیک طلوع آفتاب دیده میشود
فیثاغورث گفته که این دفعه پنجم میباشد که من بدنیا آمده ام و سابق بر این روح
من در جسد افرب پهلوان یونانی بوده گویند فیثاغورث اسلحه پهلوان را شناخت
دشمنان فیثاغورث او را مسخره کرده میگفتند روح یکی از دوستان حکیم در جسد
سگی بوده فیثاغورث گوشت حیوانات را نمیخورده و همیشه مردم را بعدل و داد
و اعتدال نصیحت مینمود

غالب نجبای ایطالیا شاگرد فیثاغورث بودند و ایشان همیشه او را محترم و مطلقاً
تابع حکم او بودند فیثاغورث شاگردان خود را در مدرسه جمع کرده بود که [illegible]

سیصد نفر شاگرد داشته و ایشان برحسب حکم او همیشه ساکت و آرام و گوشت حیوانات
نمیخوردند. شاگردان فیثاغورث مدتی در کرتن حکومت نمودند اما بعد از تحریک
سیباریس کرتن ها جمع گشته خواستند حکومت را تغییر دهند ایشان راضی نگشته از این جهت
کرتن ها خانهٔ ایشان را احاطه نموده مقدار زیادی از آنها را بقتل رسانیدند. اما
فیثاغورث فرار نموده به متاپنت آمد

ملل دیگر تقلید کرتن ها را نموده مخصوصا در متاپنت تمام شاگردان فیثاغورث را
بغیر از دو نفر بقتل رسانیدند

مستعمرات یونان در گل — فسین ها که در آسیای صغیر بودند شغلشان
فقط دزدی دریائی بود و از آن شهری که بمغرب حرکت نمود فسین ها بودند که
به پرووانس آمدند

در سال ششصد مهاجرین فسین در مصب رُن مسکن کرده روی صخره
شهر مارسی (ماسالیا) را بنا کردند. مارسی اول بندر مدیترانه بوده و
بنای مارسی را بدین قسم نقل میکنند.

یکی از تجار فسین موسوم به آگزنیس بناحیهٔ سگبریژ واقع در مشرق رُن رسید
پادشاه این ناحیه عروسی دختر خود را مینمود آگزنیس را هم دعوت کرد و از میان

رسم بود که هر زنی برای انتخاب شوهر خود مختار باشد از اینجهت دختر گیلاس پیاله
از شرابی بدست گرفته و در میان تمام مدعوین به اگزنس تعارف نمود
پادشاه تاجر یونانی را بدامادی خود قبول نمود و اگزنس شهر مارسی را بنا کرد
اراضی مارسی سنگلاخ و محصولاتش مو و زیتون بوده اما چون در کنار دریا واقع
بود ترقی کرده بندر بزرگی باشد
مارسیها بکمک فوسه‌ها مستعمرات زیادی از آلپ تا اسپانی بنا کردند و مشهورترینها
عبارتست از الییا (ایبر) و آنتی پلیس (آنتیب) و نیکا (نیس)
و آگاتا (آگد)
مستعمرات اسپانی — فنیقیها قبل از یونانیان با اسپانی تجارت داشتند
یکی از تجار ساموس بمصر میرفت باد کشتی او را بسمت اسپانی راند و شخص مزبور تا ترتسیس
آمده مال التجاره خود را فروخته و مقدار زیادی طلا و نقره گرفت چون بوطن
خود مراجعت کرد بمعبد هرا رفته و دیگ بزرگی برای الهه وقف نمود
از آن بعد یونانیان راه اسپانی را شناخته و عده مهاجر از فوسه باینجا رفتند
پادشاه تارتسیس محبت زیادی بمهاجرین یونانی کرده و خواهش نمود که در مملکت او
متوطن شوند اما ایشان امتناع کرده نپذیرفتند

مهاجرین در پائین جبال پرنه شهر امپریون را با معبدی برای آرتمیس بنا کردند
امپریونها در ساحل رُدا (رزاس) را ساختند
یونانیان مستعمرات زیادی در مغرب تا مالاکا داشتند و معروفترین آنها
شهر مسلیپون میباشد

فصل یازدهم

اوّلین نمو و ترقی تجارت و صنعت

تجارت یونان — در مدیترانه یا بحرالروم فقط سفاین یونانیان و فنیقیها
حرکت میکردند یونانیان فنیقیها را مجبور نمودند که سفاین خود را فقط در مغرب
مدیترانه حرکت دهند

بزرگترین شهر تجارتی آسیا میلت بود این شهر نزدیک مصب مئاندر واقع
و محصولات لیدی به اینجا میآمده و میلت پارچه های پشمی و فرشهای آنرا میساختند
تجار میلت با سه ناحیه تجارت داشتند در جنوب مصر در شمال مستعمرات یونان در
مغرب با مملکت یونان مخصوصاً از ارتری و سیباریس تجار میلت از آنجا
نواحی شیشه و جواهر و پارچه های کتانی و مس و آهن و پوست و ابریشم و شراب
و روغن میخریدند

ناحیه فنی در ساحل میل واقع و ساکنینش قطاع الطریق و با مملکت گل و اسپانی تجارت داشتند

ساموس اول بندر آسیا بوده و تجارت آنجا با کرنت و کالسیس بوده

شهر تجارتی یونان غالباً در جزیره یا ساحل دریا واقع بوده

کالسیس نزدیک اریپ واقع و محصولاتش پشم و صدف قرمز رنگ و مس و آهن بوده اینشهر دارای کارخانه های اسلحه سازی و پارچه بافی بوده

چون ناحیه پاتی بی بندر بود کالسیس برای آنها تجارت میکردند

ارتری بواسطه جلگه بزرگی از کالسیس جدا بوده

در کرنت ظروف گلی و فلزی میساختند سفاین کرنت بسیار متعدد و گویند مخترع کشتی کرنتیها بوده اند

سفاین کرنت در دو دریا حرکت میکردند یکی در دریای اژه با ساموس و کالسیس دیگری در دریای آدریاتیک با جزیره سیسیل و سیراکوز

اژین در جزیره صخره واقع و تجارت عمده آن ظروف فلزی و آلات مشبک بوده

مگار فقط تجارت گندم داشته و آنرا بواسطه مستعمراتش از بسفر میگذرانیده

بنادر همه یونان در آدریاتیک ازهمه بدتر بوده اند کرسیر که تجارت اپیر را میکرده سیراکوز در جزیره سیسیل و تارانت در ایطالیا که گندم و روغن

یونانیان نزد سناده و در عوض ظروف گلی نسلک دریافت میکرده

غالب شهرهای تجارتی رقیب و دشمن یکدیگر بوده اند مثلا ارتری و مگار ضد کرنت و ساموس و کرنت ضد میل و کالسیس و میل ضد ارتری و ارتری با سیبراکوز و ستمراتس متحد گشته دشمنی بسیار تیس را مینمودند

جنگ عظمی میان کالسیس و ارتری واقع شد کالسیس با کرنت و ساموس متحد گشت و ارتری با میل. سرداران قرار دادند که بی تیر و کمان جنگ کنند ارتری مغلوب گشت

اصل و مبدأ صنایع — در عصر هُمِر عمارات و آلات جنگی را بطرز مشرق زمین میساختند بعد یونانیان آسیا تقلید ممالک مجاور خود فنیقیین و لیدین ها را کرده بعضی اختراعات هم نمودند

حجاری و بنائی و نقاشی و شعر و غیره زود در شهرهای بزرگ یونان ترقی کرد

حجاری — مجسمه های قدیمی خدایان از چوب بوده. گویند **دِدال** یکی از حجاران آتن مجسمه هائی ساخت که دارای حس باصره و حرکت بودند و چنانکه مذکور شد چون این حجار را در لابیرنت حبس نمودند بالی جهت خود تعبیه نموده از محبس فرار کرد

یونانیان بعد ظروف گلی و نقاشی یاد گرفتند و افسانه در این باب نقل کرده اند

دختر بوتادس شبی با شوهرش در اطاقی ایستاده بود سایه شوهر روی دیوار
نمودار شد دختر اطراف سایه را خط کشیده و پدرش او را با گل مجسم کرد

حجارهای قدیم یونان اسلحه سازی و ظروف سازی را از آسیا آموخته بودند فنیقیان
فقط با مفرغ کار میکردند اول قطعات مجسمه را ساخته و بعد آنرا با میخ وصل مینمودند

حجاران ساموس قالب ساختن را اختراع کردند گویند مخترع این طرح
رکس و پسرانش تئودرس و تلکلس بودند که مجسمه برای آپلن ساختند

گلاکس یکی از حجاران شیوس لحیم کردن را اختراع نمود

چهار طائفه حجار در شیوس زندگی میکردند ملاکس و میکیادس
و آکرمس و بوپالس

در کرنت حجاران مشهوری بودند و مشهورتر از ایشان دی پونوس و
سکیلیس به سیکیون آمدند و در قرن ششم سیکیون بواسطه مجسمه‌های قلزیش
در تمام یونان مشهور گشت

معروفترین آنها کاناخس بود که آفرودیت را با طلا و عاج ساخته
و در اطرافش دو مجسمه آپلن را گذاشته بودند

در اسپارت و الیمپی و آرگس و کرنت و اژین حجاران مشهوری سکنی داشتند

حجاران اژین مجسمه‌های پهلوانان را باسم ساخته بودند
در سال هزار و هشتصد و یازده مجسمه زیادی در اژین پیدا کردند که در جلو معبد آتینا
بوده و آنها را از نفیسه‌ها نامیدند حال در باویر در موزهٔ مونیک
(آلمان) میباشد
در بالای جلوخان معبد جنگ یونان با تروا را حجاری کرده‌اند ص ۳۸
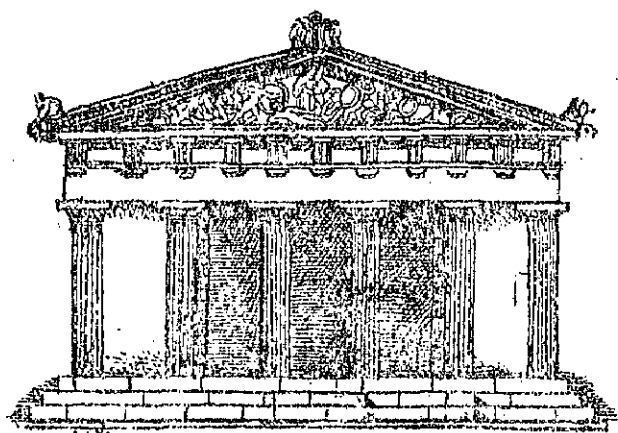
ص ۳ جلوخان معبد اژین

در یک طرف تلامن پادشاه اژین در طرف دیگر لائومدن پادشاه تروا
با هراکلس در طرف دیگر آژاکس و تروآها که پاترکل را احاطه کرده‌اند
در وسط این مجلس آتن با نیزه ایستاده نعش پاترکل مقابل دست از یکطرف

یونانیان هم از طرف دیگر تدریجاً با استفاده از این حجاری را بشکل مثلث بالای
معبد قرار داده و تمام این نقشها در یک سطح مستقیم میباشند

حجاران آتن مجسمه های زیادی ساخته در اکروپل قرار میدادند و در هزار و هشتصد
هشتاد و پنج پادشاهان یونان حفریات زیادی در اکروپل کرده مجسمه زیادی یافتند
غالب مجسمه ها شکل زنانی بودند که با لباس طویل و موهای مجعد و تاج حجاری شده
مجسمه های سنگی و مرمری را اکنون میسازند

بنائی — یونانیان بنائی را هم از آسیا مخصوصاً از لیدی تقلید
کرده بودند اما اطلاع صحیحی در باب آن عصر نداریم و ابنیه را که می‌شناسیم هیچ
شباهتی بمشرق زمینها ندارد

در قرن پنجم و هفتم یونانیان معبدها ساختند که حال تمام منهدم شده و چند خرابه در
سیسیل و سلینونت و مخصوصاً پستوم س ۳۹ در ایطالیا و چند ستون کرنت
و از این بیشتر باقی نمانده

ظروف منقوشه — اطلاع صحیحی در باب نقاشان قرن پنجم نداریم لکن
ظروف منقوشه زیادی در یونان آسیا و در ایطالیا یافته اند که در روی بعضی از
آن ظروف اسم صانعین آنها حکاکی شده.
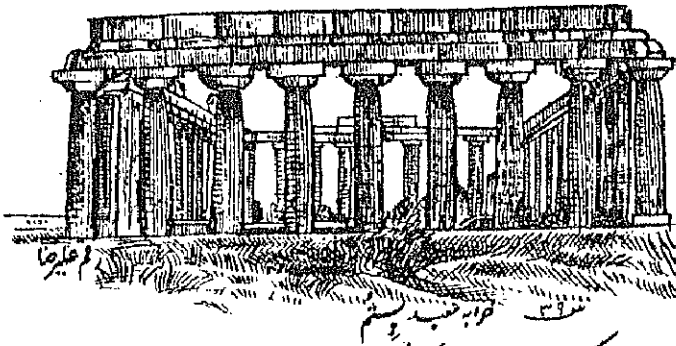
شکل ۳۹ خرابۂ معبد پسٹم

ظروف معمولی کراتر (ظرف دہن کشاد) بود کہ در آن آب را بشراب مخلوط کرده

میآشامیدند۔ شکل ۴۰

شکل ۴۰ کراتر یا ظرف دہن کشاد

شکل ۴۱ لیسیت

لیسیت س ۴۱ ظرفی بوده که
در آن عطریات میگذاشتند و کوپ
(جام) س ۴۲ که با آن آب
مینوشیدند در روی غالب ظروف
تصویر خدایان و جنگ تروا و
هرکلس نقش میکردند

س ۴۲ کوپ یا جام
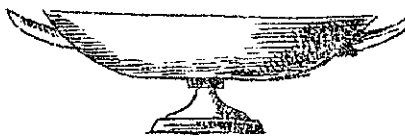
موسیقی و شعر — گویند مخترع نی چوپانان فریژی بوده اند و نشانه
مارسیاس فریژی را بدین نحو نقل میکنند
مارسیاس چوپان آپلن رب النوع موسیقی را حقیر شمرده و هر دو نزد میداس
پادشاه فریژی آمدند پادشاه مارسیاس را در فن ترجیح داد آپلن متغیر گشته مارسیاس
بدبخت را بقتل رسانید و گوش طویلی برای پادشاه خلق کرد
آوازه خوانی یونانیان بطرز فریژین و لیدین و دورین بوده
آلات موسیقی یونانیان نی و سه تار بوده
مغنیان قرن هشتم و هفتم در تمام یونان مشهور و اسم آنها را فقط میدانیم الکمان
که از سارد به اسپارت آمده بود ترپاندر و آلسی و آریون

و سافو (شاعره) که از لسبس بیونان آمده بودند

گویند روزی آریون وچار راهزنان دریا شد و خواستند او را بدریا اندازند اما قبل از این عمل چنگ را گرفته و چنان مقامی نواخت که حیوانات دریا سر از آب برای استماع بیرون آوردند و چون او را در دریا انداختند دلفنی (خوک دریائی) او را به پشت گرفته بساحل رسانید

شعرای مشهور کالینوس و آرشیلاک و سلن و تیرتیس و سیمنید بوده اند

سیمنید همیشه مدح فاتحین را میگفته و حکایتی درباب او نقل میکنند روزی سیمنید قصیده برای دو برادر ساخته و در آن مدح زیادی از کاستر و پلوکس نمود و چون صله خواست بدو گفتند باید از کاستر و پلوکس دریافت نمائی زیرا که تو فقط برای آنها قصیده ساخته و مدح کرده

سیمنید جائی دعوت داشت ناگاه بدو گفتند دو نفر منتظر تو میباشند شاعر بیرون آمده فی الفور سقف طاق پائین آمده و تمام مدعوین کشته شدند و آن دو نفر کاستر و پلوکس بودند

عقلا — در شهرهای یونان مخصوصاً در یونی عقلای چندی بودند

که در باب آثار طبیعت و نجوم و ریاضی و هندسه و سایر علوم سخن میراندند
اقوال این عقلا بسیار مشهور میباشد کلماتی چند از گفتارشان در اینجا ذکر میشود
خود را بشناس — در دنیا چیز زیادی نیست — غلط حرف مزن — حکومت
کسیرا پسند است که اطاعت را اول آموخته باشد — زیاده گوش بده و کم حرف بزن
— مپسند بکس آنچه بخود نمیپسندی — از حد تجاوز مکن — آزادی حقیقی وجدان صاف است —
بهترین خصایل عقلست — بزرگترین بدبختی تحمل نکردن یک بدبختی است —
تجربه انسان را عاقل کند — با تانی شروع کن و با استقامت اعاده نما —
غالب این عقلا خیالات خود را بشعر در میآوردند تا این عقلا قرن ششم هفت
نفر را مشخص نموده و آنها را عقلای سبعه نامیدند چهار نفر از مشاهیر آنها از اینقرارند

تالس ملطی (تالیس) و بیاس پریینی و پیتاکوس
میتیلنی و سلون آتنی

این دو شخص آخری بقدری معروف و مشهور شدند که بعضی ممالک آنها را
مقنن خود قرار دادند

گویند چون شهر پریینس را غارت نمودند این عاقل عریان از شهر بیرون آمده
گفت من همه چیز را با خود بردم

تالس در سال ششصد و چهل در میلیت تولد یافت این شخص فیلسوف و منجم بوده و
سبب خسوف و کسوف را کشف نمود مدتی در مصر تحصیلات ریاضی کرده و قضایای
قضایای مثلث و هرم را آموخت تالس آب را عنصر اصلی دنیا دانسته و میگفت
هر شیئی از آب تشکیل میشود و دوباره بآن مراجعت میکند یونانیان تالس را
خلاق فیلسوفی میدانند

سه عاقل دیگر کلیبول پادشاه لیندسس و شیلن اسپارتی و پریاندر
پادشاه کرنت بوده اند

همچنین آریستدم اسپارتی و اپیمنید کرتی و پیتاکس را جزو عقلاء سبعه محسوب میدارند

فصل دوازدهم نژاد هلنی

اتحاد هلنی — حد یونان قدیم از بحر اسود تا تنگه جبل الطارق بوده این مملکت
عظیم بقطعات بسیار کوچکی تقسیم شده بود که هر کدام حکومت و مذهب و قوانین
علیحده داشته اند غالب شهرها با هم جنگ مینمودند و هر قطعه که تسخیر می شد
ساکنین آنجا را فروخته یا بقتل میرسانیدند با وجود تمام این اختلافات
یونانیان خود را از یک سلسله و از یک نژاد میدانستند
یونانیان هفت ملتی را بسایر ملل ترجیح داده و هر وقت مورخ اخلاق

هلن ها را چنین نقل میکند
هلن ها دارای یک خون و یک زبان میباشند خدایان و معابد و قربانیهای
ایشان مختلف نیست

زبان هلن ها یونانی و تمام خود را از نسل دُکالی یُن میدانستند

ستایش خدایان — یونانیان خدایان را موجودات قادر دانسته
و خوبی و بدبختی را بایشان نسبت داده و آنها را خلاق تمام آثار طبیعت میدانستند
یونانیان خدایان را متکبر و متغیر و زودرنجه و حسود تصور نموده و بهمین نسبت با آنها چاپلوسی و تملق کرده
و صدقه و اعمال خوب در راه آنها مینمودند
گزنفون میگوید کسی محبوب خدایان گردد که برای آنها خدمت نماید
چون دختر کریزس را یونانیان دزدیدند بمعبد آپلن آمده گفت ای
رب النوع نوردار خلاق موسیقی مدتی خدمت نمودم و معبدت را با گلها
قشنگ زینت دادم و حال نزد تو آمده قصاص مطلبم
آپلن رحم به کریزس نموده و ناخوشی سختی به یونانیان فرستاده که مقدار
زیادی از آنها را هلاک نمود
یونانیان تحف و هدایای زیاد از قبیل البسه و جواهر و ظروف شراب و شیر بمعبد خدایان

هیرودوت گوید در وقت شرب مقداری شراب در راه خدایان بر زمین میریختند در
معابد روی محراب با عود و عنبر میسوزاندند

قربانی ـــ غالب قربانیها در قلل جبال یا جنگلها و یا در غارها میشده
در ابتدا روی محراب معبد عود و عنبر سوزانیده و حیوان قربانی را در پائین
آن نگاه میداشتند س ۴۳
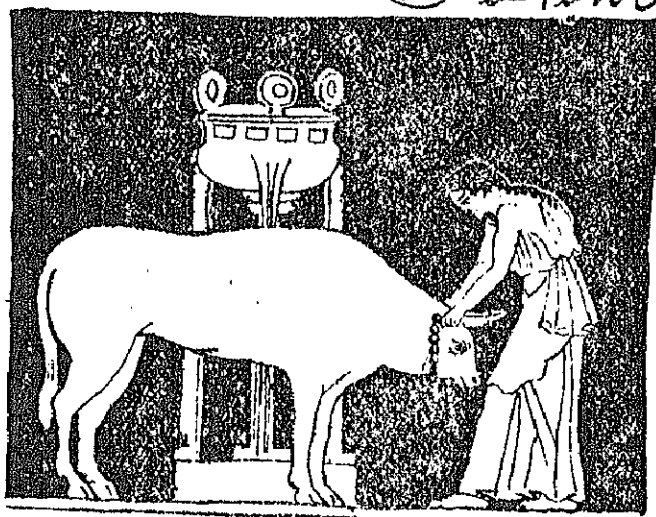
س ۴۳ تدارک یک قربانی

حیوانات قربانی غالباً گاو و یا میش یا قوچ و یا خوک بوده اول تاجی بر حیوان
گذاشته و شاخه گلی بگردنش آویزان مینمودند بعد جو بو داده روی سرش میریختند
و با گرز یا تبری او را میکشتند و خون او را جمع کرده در معبد میپاشیدند

هنگام قربانی شخصی نی میزده و بعد گوشت او را قطعه قطعه نموده معار و عطاهر
با عود و عنبر مخلوط نموده در روی محراب میسوزانیدند
گاهی حیوان را میسوزانده و اینعمل را هلاکست میگفتند هکاتمب قربانی
کردن صد حیوان بوده
ادعیه — برای قربانی ابتدا در چشمه غسل نموده لباس پاکیزه و نظیف
پوشیده در جلو محراب معبد می‌ایستاده و شروع بخواندن ادعیه مینمودند
اغلب اوقات کشیشی نزد شخص قربانی کن ایستاده و ادعیه مخصوصی برای
اینعمل باو تعلیم میکرده
برای قصاص خونخواهی میبایستی خدایان غضب و مخصوصاً ارینی ها میرفتند
اهالی آتن برای اطاعت قانون اینعبارت را نوشته بودند
کسیکه از اطاعت قانون سر بپیچد خود و خانواده اش بقتل خواهد رسید
برای قسم خوردن اول دعا خوانده و بعد خدایان را بشهادت میطلبیدند مثلاً
قسمنامه ذیل را در یکی از نسخ کرت یافته اند
من هستیا و زئوس و هرا و آتن و آپلن و لیت، آرتمیس
و آرس و هفست! (حوریها) و کریبانت ها و تمام خدایان

و آلهه را بشما دست تسلیم

در معاهدات جنگی و غیره سرداران و بزرگان شهر قسم میخوردند
یکی از خطبای یونان قدیم چنین گفته — شهر و وطن یونان را قسم نگاه داشته زیرا که
هر کس مخالفت قسم و قول خود را نماید خدایان مورد غضب نموده و مجازات سخت
او را خواهند نمود

الوهیت و تفأل — یونانیان خدایان را ناصح و مشفق تصور مینمودند
میگفتند خدایان شبها بخواب بعضی اشخاص آمده و الهامات چندی بآنها مینمایند
هومر گفته است که خوابها از مکان خدایان خارج شده بر دو قسمند یکی فریبنده
که از در عاج خارج میشود دیگری حقیقی که از در شاخ خارج میگردد
خدایان معجزه و بعضی الهامات به مردمان مقدس آموخته و چنین اشخاص را مفسر فال
بین خطاب نموده و دولت یا انجمنی برای ایشان تقرری میکرد
سبب خسوف و کسوف و زمین لرزه و امراض مسریه را بخدایان نسبت میدادند
در جنگ پادشاه حیوانی را قربانی نموده و امعاء و معده او را ملاحظه میکرد
و از این رو رضای بودن خدایان را بجنگ ملتفت میگشت

ستایش پهلوانان — ستایش پهلوانان در یونان وجوب و تأکید

زیاد و پرستایش آنها داشتند و تصور میکردند که ارواح آنها در بعضی اماکن و مخصوصاً در جنگها نمایان میشود

تحف و هدایا برای پهلوانان شیر و شراب بوده و آنها را روی زمین میپاشیدند و بعضی اوقات لباس و آلات زینت در مقابر پهلوانان محتوی میکردند

این اعمال را نه فقط برای پهلوانان مجری میداشتند بلکه بعد از فوت رؤسای هر خانواده معمول و مجری می شده است

یونانیان معتقد بودند که اجساد را دفن نمایند و میگفتند چون مرده بمقبر باشد روحش سرگردان و بیخانمان خواهد ماند از اینجهت بعضی را دفن و بعضی را سوزانده استخوانشرا دفن میکردند

ستایش آتش مقدس — در هر خانه و در هر شهری آتش مقدس بوده هرگز او را خاموش نگاه نمیداشتند

قبل از نهار و شام رئیس خانواده قدری شراب روی آتش میریخته و اطفال جدید الولاده را اول نزد آتش مقدس میبردند

آتشکده هر شهری مستحفظ زیادی داشته مثلاً در آتن اعضای شورى مستحفظ آتشکده پرستیان بوده اند

چون شهری را بنا میکردند قدری از آتش مقدس را بآنجا برده و در آتشکده جدیدی که آنجا ترتیب میدادند

معابد — یونانیان معابد زیادی برای خدایان ساخته و در آنها بتی از چوب یا فلز و یا مرمر و عاج گذاشته البته قیمتی با آنها میپوشاندند همچنین پارچه های قیمتی و ظروف طلا و نقره در معابد برده برای خدایان وقف میکردند هر معبدی دارای چند خادم و یک متولی بوده در اعیاد یونانیان بمعابد آمده او سرودی خوانده و بعد نی یا چنگ میزدند

یونان دارای چند هزار معبد بوده ولی مشهورترین معابد دلف و المپی میباشد

دلف — معبد دلف در دامنه کوه فیبد واقع و ۷۰۰ متر از سطح دریا مرتفع میباشد ص ۴۴

گویند مار بزرگی موسوم به پی تن سابق در یکی از غارهای این کوه مسکن کرده و خسارات زیادی بسواکن آنمحل میرسانید روزی آپلن از این مکان عبور نموده و مار را کشته و معبدی در آنجا بجهت خود بنا نمود

یونانیان معابد بزرگی در پائین کوه پارناس ساخته چشمه های بزرگی از کوه جاری بوده و معروفترین آنها کاستالی است که درختهای شجر الغار بر آن احاطه کرده

۴۳ — دلف

گویند در نزدیکی این چشمه موزها یا رب النوع آواز جمع میشده و اپلن چنگ میزده در وسط معبد سنگی بیضی شکل بوده که اطراف آن دو عقاب طلائی قرار داده بودند و آنرا ناف زمین میگفتند

یونانیان تصور میکردند که این سنگ در وسط زمین قرار دارد گویند رب الارباب دو عقاب را بگردش کردن دور زمین مأمور کرد و این دو عقاب همدیگر را در دلف ملاقات کردند در انتهای معبد سه پایه بزرگی در مقابل شکاف صخره قرار داده شده بود گویند نسیم سردی از این شکاف بیرون آمده و هر کس آنرا تنفس میکرد حرفهای بیمعنی میزد زنی موسوم به پیتی بعد از آنکه یک هفته روزه گرفت بمعبد آمد

روی سه پایه نشست چون بخار سمی الهی به دماغش رسید بلرزش پرید و عضلاتش سست شده

و حالتی شبیه بغش به او دست داد شروع به هذیان نمود

خدام معبد آنچه را که او میگفت بشعر در آورده و آنرا وحی نامیدند

در این هنگام جنگ و پریشانی به دلف آمده وحی طلب میکردند یونانیان هم تعظیم

آنها را نموده و تمام معبد اپلن پیشکش میآوردند خدام و کشیشهای معبد بزودی

ترقی نموده اول متمول دولت شدند

اشخاصیکه به دلف میآمدند اول در چشمه کاستالی غسل کرده بعد بمعبد میرفتند

در یکی از دالانهای معبد دلف این پندهای عاقلانه را بخط طلا حکاکی کرده بودند

(خودت را بشناس) (در دنیا چیز زیادی نیست)

چون از هر مملکت البسه و ظروف دسته پایه و مجسمه بدلف میآوردند کم کم معبد موزه گردید

آمفیکتیون — اهل کوهستانی اطراف دلف مجلسی مرکب از دوازده نفر

تشکیل داده و آنرا شورای آمفیکتیون نامیدند

این مجلس سالی دو مرتبه منعقد شده یکی در بهار نزدیک معبد دمتر در (ترمپیل)

و دیگری در پائیز نزدیک معبد آپلن در (دلف)

آمفیکتیونها احترام زیادی بزوار گذاشته و قسم خورده بودند که هر کس ملک

و قصبات خدایان را غصب کند بقتل برسانند در سال ششصد کشیشهای دلف
شکایت نزد سواکن کرنیسا بردند
در این عصر کرنیسا یکی از شهرهای بزرگ و حاصلخیز فسید بود و کرنیسا ها قرار دادند
مقداری پول برای حق راهداری از زوار دلف دریافت کنند
از دلف وحی به آمفیکتیون‌ها رسید که با کرنیسا جنگ کرده مال آنها را غارت
و زنانشان را اسیر و مردان آنها را برای خدایان باید قربانی نمایند
سُلُن قشون را مرتب کرده و بسرداری اُریلُک سپارتی و کلیستن پادشاه
سیون قشون را روانه کرنیسا نمودند اول آمفیکتیون‌ها چشمه را که نزدیک کرنیسا
بود مسموم کردند و بعد از ده سال شهر را مسخر نموده ساکنینش را فروخته و یا بقتل رسانیدند
و قدغن کردند که در زمین کرنیسا هیچکس بنائی ننماید و آن ناحیه را وقف نمودند
دِلُس — یکی از معابد دیگر آپلن دِلُس بوده و ساکنین جزایر یُنی یَن به آنجا می‌آمدند
گویند لِتُ الهه از ترس هرا زن رب الارباب به دِلُس پناه آورد و آپلن
و آرتمیس در این ناحیه از او متولد گشتند آپلن محرابی از شاخ حیواناتی که شکار کرده بود
بنا کرد یُنی یَن‌ها اول مقابل محراب شاخی ادعیه میخواندند اما بعد محراب
و معبدی از مرمر بمحبت رب النوع ساختند

در هر سال از تمام شهرها مخصوصا از آتن به دلفس آمده بعد از آوازه خواندن رقص مخصوصی موسوم برقص ثِرانُس میکردند

اُلمپی — در مغرب پلپنز در دره مستور از درخت محراب مختری بجهت ژوپیتر الارباب ساخته بودند و در هر چهار سال بدانجا آمده دعا میخواندند این مکان موسوم به المپی بوده گویند اعیاد المپی را پلپس و هرکلس پهلوان برقرار کرده بودند بعد پادشاه ناحیه الیفیتس با لیکورک اسپارتی متحد گشته قرار دادند که در ناحیه المپی نگذارند جنگ واقع شود

اوّل در المپی فقط یک محراب و یک میدان اسب دوانی بیشتر نبوده و فقط ساکنین پلپنز بدانجا میآمدند بعد یونانیان شهرهای دیگر تقلید پلپنزها را نموده برای اسب دوانی بدانجا آمدند بعد کم کم یونانیان معابد و مجسمه های زیادی ساختند و المپی یکی از معابد بزرگ یونان گشت

آلتیس دیوار سفیدی بوده که جنگل مقدس المپی را احاطه کرده بوده معبد ژوپتر بسیار بزرگ بوده طولش شصت و چهار مطر و عرضش بیست و هفت مطر و ارتفاع آن بیست مطر و دوازده ستون سنگی از اطراف نگاه داشته بود در بالای جلوخان معبد و مجلس را حجاری کرده بودند از یکطرف از نوماس

و پلپس که برای اسب دوانی خاص شده بودند عرف تا جنگ ست
ذیحیتا در وسط معبد بتی از طلا با تقف ع سیزده متر بزرگ رب الارباب
ساخته بودند این بت روی تختی از طلا و عاج و مرمر قرار داده شده بود و میگفتند
اگر زئوس از روی تخت خود بلند شود سقف معبد مسبوط خواهد کرد
گویند چون خواستند بت را روی تخت قرار دهند فیدیاس مشهور خواست
رضایت رب الارباب را بداند از آنجهت تضرع زیادی نمود ناگاه صدای سختی
مانند رعد و برق منعکس شده و برقی از سقف معبد داخل گشت
نزدیک بت سنگی از مرمر و حلقه طلائی قرار داده بودند
در یکی از اطراف معبد آلتیس واقع بوده که در آن محراب قدیمی زئوس را با خاکستر
حیوانات قربانی ساخته بودند
در آلتیس چند معبد کوچک بوده و در پائین کوه ده طاق برای تحفی که یونانیان می‌آوردند
ساخته بودند در مشرق این محوطه دالانی بود که در آن صدا هفت دفعه انعکاس
می‌یافته آلتیس کم کم بواسطه خرابی کوه و طغیان چند نهر منهدم شده و در سال
۱۸۷۵ آلمانیها حفریات زیادی مدت شش سال در آنجا نموده و یک ملیون
تقریبا خرج کردند چون در این محل حفر نمودند چهل ابنیه و صد و سی مجسمه و هزار و

سیصد آلات مفرعی و هزار آلات کلی و چهارصد کتیبه پیدا کردند اما المانیها بخلاف تصاحب نموده فقط قالب بعضی از آنها را برداشتند

بازیهای المپی — در هر چهار سال یونانیان به المپی آمده و پنج روز جشن میگرفتند حوالی المپی در این مدت از خیمه و چادر مستور میشده برای شروع جشن اول حیوانی قربانی نموده و بعد از طواف در معبد تحف و هدایائی یادی در آنجا قسم اد میداد در این مدت ده قاضی موسوم به هلانذیس (قضات هلن) تهیه جشن میگرفته هلن‌ها در معبد آمده قسمها میکردند که در وقت بازی قانون را رفتار نمایند

فردای آنروز تماشاچیان میدان استاد یا میدان دو جمع شده (در این میدان تا چهل هزار نفر جا میگرفته) زنان و دختران حق دخول در این میدان نداشتند

در طلوع آفتاب شیپورها را بصدا در آورده و قضات با لباس ارغوانی داخل میدان شده و کشتی گیران البته خود را در چادرها و خیمه‌ها میکنند

اول امتحان دو بوده و آن بچند قسم مجری میشده دو ساده که عبارت از طی طول میدان دو و مضاعف که طی دو برابر طول میدان بوده و دو بطی که عبارت از دوازده دفعه گردیدن دور میدان بوده

گویند یک ارگسی در دو سبقت از همگنان خود ربوده و شب برای خبر دادن ظفر خود به ارگس رفت (فاصله المپی تا ارگس نود کیلومتر بوده)

بعد از دو کشتی میگرفتند (ش ۴۵) دو کشتی گیر اول عریان شده و روغن مخصوصی به بدنشان میمالیدند کسی غالب میشد که شانهٔ حریف را سه دفعه بزمین برساند

بعد از کشتی مشت (جنگ با مشت) شروع میشد و دو رقیب مشت خود را از تسمه‌های چرمی و با تیغه‌های سربی حافظه میکرد

ش ۴۵ دو پهلوان

رقم علیرضا
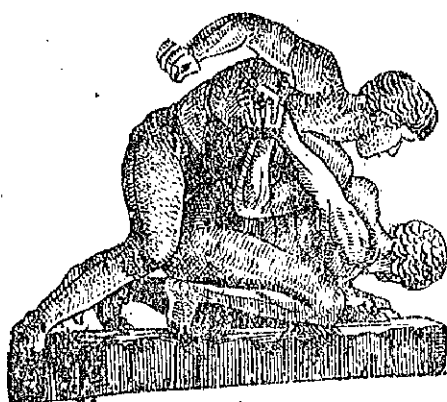
آنقدر بهمدیگر میزدند تا یکی اقرار بمغلوبیت خود کرده دست از کار باز میداشت

بعد از مشت پانکراسی میشده و آن ورزشی مرکب از کشتی و جنگ با مشت بوده این بازی قوت و مهارت زیاد لازم داشته و از اینجهت او را بزرگترین ورزشها تصور میکردند

روز دیگر جشن را در هیپودرم (میدان اسب دوانی) میگرفتند این میدان چهار برابر میدان سابق و حدّ تاخت و تا هفتصد و هفتاد متر بوده

ابتدا تاخت و تاز با عرابه میشده این عرابه ها بسیار سبک و چهار اسب آنها را
میکشیده اول تمام عرابه ها را در عقب سدی نگاه داشته و با صدای شیپوری یکدفعه
تمام حرکت میکردند چون بانتهای میدان میرسیدند اسبها را برگردانیده و
یکدفعه دیگر حرکت میکردند برگردانیدن اسبها بسیار سخت و غالباً حیوانات بتخته
افتاده یا عرابه ها خورد میشد گویند تاراگزیپس شیطان در آن مکان مخفی شده
و اسبها را متوحش مینموده

بعد از عرابه اسب دوانی شروع میشده و سواران دوازده دفعه دور میدان میگشتند
جایزه تعلق بصاحب اسبها داشته نه بسواران مثلاً روزی مادیانی سوار خود را
پرت نموده و اول بمقصد رسید آنوقت جایزه را بصاحبش داده و مجسمه برای
مادیان ساختند

بعد از اسب دوانی تماشاچیان دوباره به استاد آمده منتظر ورزش پانتاتل
یا پنج خوان میشدند اول جست و خیز و بعد نیزه بازی
چهار نفر را که در اسب دوانی سبقت کرده ته نفرشان را برای ورزش دیسک
قبول میکردند (دیسک عبارت از سنگ بزرگی بوده که از فاصله معینی
پرت میکردند ص ۴۶) بعد از تمام این ورزشها جنگ با اسلحه شروع

ش ۴۰ ورزش با دیسک

ش ۴۱ دویدن جنگجویان سپردار

میشده جنگجویان لباس مخصوصی
پوشیده سپری در دست گرفته
دو دو دفعه در طول میدان
دو حرکت میکردند ش ۴۱
روز پنجم تماشاچیان برای
جایزه دادن پهلوانان
جمع میشده جایزهٔ عمده تاجی از شاخهٔ زیتون و شاخهٔ نخلی بوده. این تاج بسیار
مقدس و چنانکه میگویند آنرا از درختی که هرکلس کاشته بود ترتیب میدادند

تاج را روی میزی مقابل معبد قرار داده و یکی از پهلوانان بزرگ بلند شده شخص فاتح را
می‌طلبیده و هلاندیس ها تاج را بر سر او میگذاشتند
چون شخص فاتح بوطن خود مراجعت میکرد رختی ارغوانی پوشیده بر عرابهٔ چهار ا

سوار گشته داخل شهر میشد و فی الفور تاج را در معبد وطن خود مستقر میداد فاتحین المپی در مالیات دادن معاف و در هر تیاتر مجلس مجانا حق دخول داشتند بزرگترین خطاب یونانیان المپیونیک (فاتح بودن در بازیهای المپ) بوده

چهار بازی بزرگ — در یونان چهار بازی بزرگ بوده و هر یونانی در این بازیها حق شرکت داشته

بازیهای المپی که از تمام بازیها مشهورتر بوده و چنانکه مذکور شد این بازی در المپ بافتخار رب الارباب میشده

بازی پی‌تیاک که در دلف نزدیک معبد آپلن و در هر چهار سال تشکیل می‌یافته ابتدای این جشن نی و سیتار میزدند جایزهٔ پهلوانان تاجی از شجر غار بوده

بازی ایستمیاک که بافتخار پزیدن در برزخ کرنت دو سال بدو سال میشده

بازی آتنا کشتی و اسب دوانی و جایزهٔ پهلوانان تاجی از عشقه یا صنوبر بوده

بازی نمئن که هر دو سال در درهٔ نزدیک آرگلید بافتخار آرکلس پهلوان میشده (آرکلس طفلی بود که ماری را هلاک کرد) جایزهٔ فاتحین تاجی از عشقه بوده

پهلوانان — شغل پهلوانان ورزش بوده و مشهورترین آنها میلون کرتنی بوده که حکایات عجیب از او نقل میکنند گویند [illegible]

که با سرعت حرکت میکرد میلون او را با یکدست نگاه میداشت — گاو را بدوش میکشید — گاهی طنابی بدور سر خود بسته و با عضلات سرش او را پاره میکرد — چون پیر شد قوت خود را خواست بیازماید دستش را در شکاف درختی نمود و خواست او را بشکند اما بمقصود نرسیده دستش در شکاف درخت ماند تا اینکه گرگ یا شیری او را خورد

زورخانه ها — در هر شهر یونان زورخانه بوده که در آن آلات ورزش از همه قبیل یافت می شده جوانان برای جنگ آزمودن بدانجا آمده جستن و دویدن و نیزه بازی کردن میآموختند گاهی هم عریان شده با روغن و خاک تمام بدن خود را آغشته کرده کشتی میگرفتند چون کشتی تمام میشد با آلتی بدن خود را پاک کرده بعد در حمام میرفتند (س ۳۸)

س ۳۸ کشتی گیر که بدنش را پاک میکند (رقم علیرضا)

غالبا در زورخانه ها مردمان زیادی بتفرج آمده در آنجا استراحت میکردند

فصل سیزدهم

جنگ اوّل لِدی

شهرهای یونانی آسیا که بپادشاه ایران تسلیم شدند

شهرهای یونانی آسیا پرجمعیت و باثروت تر از ممالک یونان بوده ولی چون
مجاور ممالک آسیا بودند با قشون آسیائی مقاومت نکرده بزودی تسلیم شدند

یکی از ممالک بزرگ آسیا لیدی بود و پایتختش سارد در روی صخرهٔ
نزدیک پاکتل بنا شده بود

قشون لیدی بحوالی ینی آمده و چند شهر آنها را گرفتند سایر شهرها تسلیم شده و سالی
مبلغی مالیات میدادند

کرزوس پادشاه لیدی با یونانیان دوست گشت و یونانیان هر سال برای
تماشا به لیدی میرفتند این پادشاه دارای عمارات و گنجهای زیاد بوده و غالب بدلف
آمده وحی میطلبید

غالب ظروف طلائی که در دلف بود کرزوس فرستاده بود باری این پادشاه اول متمول
آن عصر بوده

در جنگ لیدی با ایران کرزوس مقداری قشون از اسپارت خواست کورش
(سیروس) پادشاه ایران خواست یونانیان آسیا را با خود متحد نماید ولی آنها قبول نکرد

کورش لیدی را تسخیر کرده و کرزوس را گرفت

بعد از تسخیر لیدی پادشاه ایران بیونانیان حمله نمود و حکایتی در این باب نقل میکنند
یونانیان آسیا برای اطاعت قاصدی نزد پادشاه ایران روانه کردند کورش
این افسانه را در جواب گفت   نی زنی در ساحل دریا نشسته منتظر است که ماهیان
بصدای نی برقص در آیند هرچند کوشید فایده نداد تا اینکه عاقبت چند ماهی را دام
گرفته روی ساحل انداخت ماهیان شروع بحرکت کردند آنوقت نی زن گفت وقتیکه
شما را میخواستم گذشت حالا دیگر قطع امید کنید

شهر میل با ایران متحد گشت و ساکنین جزایر مستقل ماندند زیرا که ایران آنعصر هیچ کشتی
نداشت ولی ساکنین سواحل متوحش گشته قلعه بندیهای محکمی نمودند و فسئین را
برای امداد نزد اسپارتیها فرستادند

تمام شهرهای آسیائی یونان تسلیم شدند ولی فسئنها عیال و اطفال خود را در چند
کشتی نشانیده بممالک یونان هجرت کردند و ایرانیها ساخلوی در آنجا ترتیب دادند
فسئنها چند جزیره میخواستند از شیئین ها ابتیاع نمایند ولی آنها قبول نکردند
فسئنها دو مرتبه بوطن خود مراجعت نموده مقداری عساکر ایرانی را بقتل رسانیده
بعد چند قطعه آهن در دریا انداخته قسم خوردند که دیگر مراجعت نکنند مگر وقتیکه قطعات

آتن‌ها تا آسیب بیرون آیند ولی مقدار زیادی رد قسم خود نموده دو مرتبه به فنیس برگشتند
یُنی‌ین‌ها خود را یک ملت تصور کرده و هر سال برای جشن تمام بمعبد پُنیدین رب
النوع دریا می‌آمده این معبد روی کوه میکال مقابل جزیرهٔ ساموس ساخته شده بود
دآنرا پانی یونیوم یا عید پانی یونی میگفتند
گویند عقلای ملت دو دفعه یُنی‌ین‌ها را باتحاد قسم داده بودند قبل از جنگ
تالس میس (ثالس) یُنی‌ین‌ها را مجبور نموده بود که در تئش واقع در مرکز
ینی مجلسی تشکیل داده و از هر شهری چند وکیل بدانجا فرستند
بعد از جنگ بیاس پرین حکم کرده بود که ینی‌ین‌ها ترک وطن خود کرده در جزیرهٔ
ساردینی شهری بنا نمایند
ینی‌ین‌ها باین نصایح گوش نداده مغلوب پادشاه ایران شدند
شورش یُنی‌ین‌ها — ینی‌ین‌ها مدت چهل سال مطیع و منقاد پادشاه ایران
بوده و حکام آنها یونانی بودند در جنگ داریوش با سیت‌ها این حکام او را همراهی کرده بودند
پادشاه ایران هیستیه حاکم ملیّ را به شوش برده نگاه داشت و دامادش
آریستاگراس در آنجا حاکم شد
روزی آریستاگراس با آرتافرن ساتراپ ایرانی نزاع نمود زیرا که ساکنان

مقداری پول از حاکم یونانی قرض کرده و نمیخواست آنرا رد نماید از اینجهت اریستاگراس
قسم خورد که در یونی شورشی برپا کند
حکایت این شورش را بدین نحو نقل میکنند
هیستیه برای خلاصی از شورش هر چند کوشش کرد فایده نبخشید تا اینکه روزی
غلامی خریده سر او را تراشید و چند کلمه بنفع خیال کوبی روی پوست سرش
نوشته او را نزد اریستاگراس فرستاد چون غلام بملطیه آمد اریستاگراس سر او را
تراشیده و مضمون مطلب را فهمید
غالب شهرهای یونی شورش نموده حکام ایرانی را بقتل رساندند بعد برای محافظت شهرها
قشون بزرگی مرتب ساختند
پادشاه ایران چون از شورش یونی اطلاع یافت هیستیه را باینجا مامور کرده داد
بسارد آمده سبب شورش را از آرتافرن ساتراپ ایرانی درخواست نمود
ساتراپ بد چنین جواب داد – دلیلش واضح میباشد زیرا که تو خود کفش را
دوختی و اریستاگراس پوشید
حریق سارد – اریستاگراس از اسپارت کمک خواست ولی آنها
امتناع نمودند و حکایتی در این باب نقل میکنند.

اریستاگراس چون با سپارت آمد ورقه از مفرغ که روی او عبارات ذیل حکاکی
شده بود به کلئومن پادشاه اسپارت نشان داد — ثروت ممالک آسیای بی اندازه
میباشد قشون آنها کم اسلحهٔ آنها فقط تیر و کمان و نیزه است — تسخیر این ممالک بسیار
آسان است کلئومن برای جواب چند روز مهلت خواست

روز موعود کلئومن مسافت مابین ایونی تا پایتخت ایران را از اریستاگراس سوآل کرد
آریستاگراس جواب داد سه ماه راه لازم میباشد پادشاه گفت بدبخت آیا
تصور میکنی قشون لاسدمن مدت سه ماه بتواند حرکت کند

آریستاگراس هرچند جد و جهد کرد فایده نبخشید تا اینکه گرگو دختر هشت ساله
کلئومن گفت ای پدر یا عازم خیال شو یا این اجنبی ترا ضایع خواهد کرد

آریستاگراس به آتن آمده بیست کشتی و عده قشون از آنها گرفت .

یونانیان در اقریکشتی نشسته بسارد آمدند بعد از زمانی قشون ایران سارد را
احاطه کردند و یونانیان در وقت فرار سارد را آتش زدند

تسلیم شدن ایونی ها — یونانیان از سارد فرار کرده بممالک و جزایر
اروپا پناه بردند ایونی ها یونانیان آسیا را بشورش تحریک کردند لیکن پادشاه
ایران سه دسته قشون بدان نواحی فرستاده و آنها را منظم کرد

آریستاگراس به تراسی فرار کرده و در آنجا مقتول شد و هیستیه هفت کشتی از
شی تیوها گرفته و در مدخل بحر اسود دزدی میکرد اما آخر الامر تسلیم یکی از سالترابها
شده و او را در سارد بدار زدند

یونیها تمام متحد گشته و فسین دینی را رئیس خود قرار دادند
فسین سیصد و پنجاه و سه کشتی یونی را نزدیک جزیره لاد نگاهداشته و یونیها را
بحرپیمائی میآموخت اما آنها اطاعت فسین را نکردند
ابتدا شصت کشتی ایرانیها بیونیان حمله نمود سفاین لسبس و سامس بدون جنگ
فرار کردند فسین دنی بعد از اینکه سه کشتی ایرانیها را غرق کرد به تنی آمد چند
کشتی دیگر گرفته به سیسیل فرار کرد
ایرانیان میل را تسخیر کردند مردان را کشته زنان و اطفال را بایران آورده
داریوش شهری نزدیک رود دجله برای ایشان بنا نمود
یونانیان چون فتح میل را شنیدند بسیار متوحش گشتند
گویند فرنیخس شاعر تسخیر میل را به تیاتر در آورده بود تماشاچیان بسیار
مغموم و محزون شده شاعر بدبخت را بدادن جریمهٔ بزرگی محکوم کردند
جنگ ماراتن یدی — داریوش چون از حریق سارد مطلع گشت مصمم

شد که تلافی نماید گویند یکی از خادمان داریوش هر روز به پادشاه می گفت
(پادشاها آتنی ها را بخاطر بیاور)

چون داریوش از انتظام شهرهای یونانی آسیا فراغت یافت عازم جنگ با
یونان شد و آنرا جنگ اول مدی مینامند

در سال ۴۹۳ ق. م. مردونیوس داماد داریوش با قشون و کشتی زیادی بسمت
یونان حرکت نمود چون نزدیک کوه آتس رسید طوفان سختی بلند شده و تمام
سفاین را شکست گویند سیصد کشتی و بیست هزار نفر تلف شد و مردونیوس بایران
مراجعت نمود

داریوش در دفعه دوم چند قاصد بیونان فرستاده آب و خاک خواستند (آب
و خاک علامت تسلیم و اطاعت کردن بوده) یونانیان جزایر تسلیم شدند اما اسپارتیها
و آتنیها متحد شده قاصدها را کشتند

اسپارتیها قاصدین را در دریا و آتنیها آنها را در بارآتر انداختند (بارآتر
چاهی بود که مقصرین را در آن میانداختند)
قشون ایرانی مرکب از مادها و پارسها بود که با تیر و شمشیر جنگ میکردند داریوش
این قشون بزرگ را در ششصد کشتی نشانید

ایرانیان چون به ناکرنس رسیدند آنجا را غارت کرده بعد آتش زدند از آنجا به تراسس آمده پس از شش روز آنجا را مسخر کرده آتش زدند چون ایرانیان به آتیک رسیدند از سفاین بیرون آمده در جلگه ماراتن سنه ۴۹۰ اردو زدند آتنیها متوحش گشته از اسپارتیها کمک خواستند قاصد آتنی دویست و چهل کیلومتر راه را در دو روز طی کرده به اسپارت آمد

اسپارتیها را رسم بر این بود که برای جنگ در پانزدهم ماه حرکت نمایند و آن وقت نهم ماه بود از اینجهت آتنیها را لازم بود تنها جنگ نمایند

میلتیاد — میلتیاد یکی از نجیب زادگان آتن بود و مدتی در تراس سلطنت کرده بعد از شکست نیی به آتن مراجعت کرد

چون ایرانیان در ماراتن اردو زدند قشون آتن هم از شهر خارج شده مقابل آنها خیمه و چادر برپا کردند لباس جنگی آتنیها زره و مغفر و پاپیچ و اسلحه آنها تیر و نیزه بود تمام قشون آتن ده هزار بود و لی هزار نفر هم از **پلاتث** کمک آنها فرستادند رؤسای آتنیها ده **استراتژ** (سردار) بود و میلتیاد یکی از این سرداران بود آتنیها میان دو کوه نزدیک معبد هرکلس صف کشیده و کوه ها را سنگر نمودند سرداران خیال حمله نداشتند لیکن میلتیاد آنها را مجبور کرد آنوقت سرداران

میلتیاد را رئیس کل قشون نمودند

ش ۴۹ جلگهٔ ماراتن

جنگ ماراتن — ایرانیان جنگجویان مشهور را در مرکز قشون قرار داده
اسلحهٔ آنها فقط تیر و شمشیر بود فاصلهٔ میان دو قشون یک کیلومتر و نیم بود
آتنیها صف منظمی بسته و با قدم سریعی یکدفعه حمله به ایرانیان کردند جنگجویان مرکزی
آتنیها را عقب نشاندند لکن یونانیان قشون یمین و یسار ایرانیان را شکست داده و آنگاه
حمله بقشون مرکزی کرده آنجا را هم شکست دادند

ایرانیان فرار نموده خود را بکشتیها رسانیدند آتنیها خواستند سفاین را آتش
زنند ولی بمقصود نرسیده هفت کشتی آنها را گرفتند

آریستن آتنی شجاعت زیادی در آنجنگ نمود س ۵۵
سی نژیر برادر اشیل شاعر در جنگ کشته شد و افسانه در باب او

نقل میکنند سنجی فرزند کی
از سفاین را بایکدست نگاه داشت
یک ایرانی دست او را با شمشیر
قطع نمود این پهلوان با دست دیگر
کشتی را نگاه داشت باز ایرانیهم
قطع کردند اینده فعه سی ثر کشتی را
بدندان گرفته و مقتول شد
ایرانیان بدماغه سونیوم آمده و
خواستند از آنجا به آتن مراجعت کنند
سرداران آتنیها را برداشته
به آتن آمده و در پائین کوهی اردو
زدند ایرانیان چون به انجا رسیدند آتنیها را مشاهده کرده فرار نمودند چند روز
بعد دو هزار اسپارتی به آتن آمده و تحسین یادی از آتنیها کردند
در جنگ ماراتن ششهزار و چهارصد ایرانی و صد و نود و دو آتنی مقتول شده بود
آتنیها دو مجسمه بزرگ برای میلتیاد ساخته و آنها را در پرتیان و دلف قرار دادند
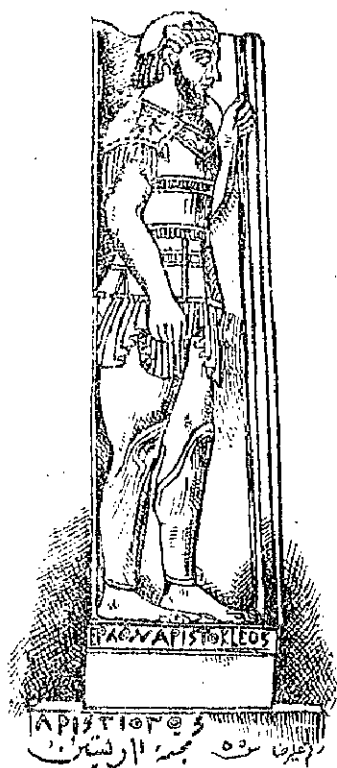
ΕΡΓΟΝ ΑΡΙΣΤΟΚΛΕΟΣ

ΑΡΙΣΤΙΩΝ

مجسمه ارستیون — رقم علیرضا سنه ۵

مرگ میلتیاد — بعد از شکست ایرانیان میلتیاد هفتاد کشتی و عده‌ای قشون برداشته بجزیرهٔ پاروس آمد.

قشون پاروس با کمک ایرانیان قوی بود از این جهت میلتیاد آنجا را به آسانی مسخر کرد در این جنگ زخم برداشت گویند چون میلتیاد از حصار معبد دمتر جست رانش شکست میلتیاد چون مراجعت به آتن کرد گزانتیپ و چند آتنی دیگر او را خائن قلم داده مقصرش نمودند

میلتیاد بدبخت بواسطهٔ زخم و درد شدید پایش بمحکمهٔ قضات نتوانست بیاید دوستانش هر قدر کوشش کردند اثری ننمود و او را بدادن پنجاه تالان (پول قدیم یونان) محکوم کردند. زخم میلتیاد کم کم شدید شده و به قانقرایا منجر گشت بنا بر قول بعضی میلتیاد در محبس مرد و آتنی‌ها جسد او را مدتی با غل و زنجیر نگاه داشتند

تمیستوکل — بعد از مرگ میلتیاد زمام اختیار آتن بدست تمیستوکل و آریستید افتاد خانوادهٔ تمیستوکل نجیب نبود اما چون پدرش آتنی بود از این جهت او را در جزء نجیبان محسوب میداشتند

تمیستوکل در جوانی تحصیل زیادی کرده بود آتنی‌ها او را مسخره نموده میگفتند تو از موسیقی و آوازه خوانی هیچ بهره نداری تمیستوکل جواب داد بلی موسیقی و آواز

[illegible] نمیدانم ولی ترقی دادن مملکت را نیکو آموخته‌ام

حکایات زیاد از این شخص نقل میکنند

تمیستکل نویسندگان و صانعین را همیشه بخانه خود دعوت میکرد در مجالس و محافل
نطق در باب وطن و حکومت آتن مینمود بعد از شکست ایرانیان شخصی از اضطراب
و غمناکی او سؤال نمود تمیستکل جواب داد فتح میلتیاد مرا مضطرب ساخته

پدر تمیستکل پسرش را از تحصیل ممانعت میکرد ولی او به او گوش نداده و همیشه در فکر
ترقی دادن آتن بود آتنیها تمیستکل را مقنن خود قرار دادند و کارهای عمده او
آتنیها کشتی بزرگ نداشتند مثلا سفینه بزرگ آنها پانتکنتر س ۵۱ بود که
بواسطه پنجاه پاروزن حرکت میکرد
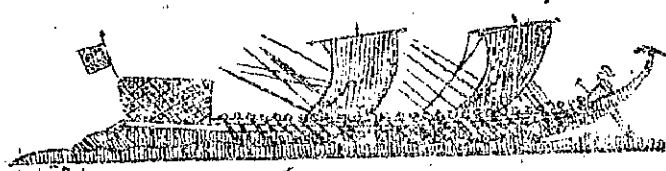
س ۵۱ کشتی پانتکنتر

سفاین دیگر تریر نیز بوده س ۵۲ که بواسطه صد و پنجاه پاروزن حرکت میکرد
این سفاین دارای چند شراع و در جلو آنها آلت تیزی قرار داده بودند که بواسطه
آن سفاین دشمن را سوراخ میکردند چون آتنیها هیچ کشتی نداشتند از اینجهت در

جنگ بحری خیلی پست بودند

رقم علیرضا

۵۲ کشتی تری یراتیک
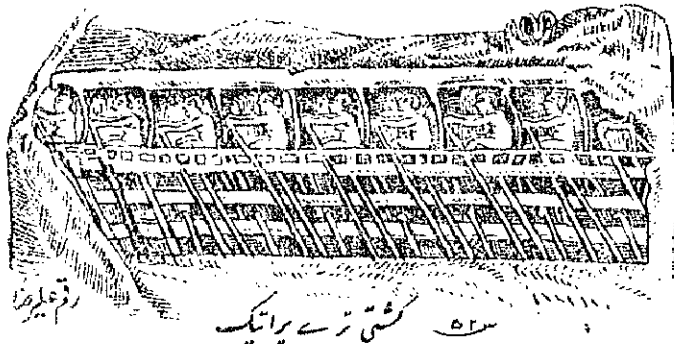
تیمستکل دویست کشتی بزرگ جنگی ساخت بعد برای پناه دادن سفاین بندر بزرگی
ساخته وآنرا پیره نامید

ملاحان این سفاین فقرای آتن بودند بعد کم کم از ممالک دیگر غلام خریده وآنهارا
ملاح نمودند آتینها این سفاین را برای جنگ با ایران ساخته بودند لیکن جنگ با
ایران شد و بعدها آتن اول شهر بحری یونان گشت

ارستید — رقیب بزرگ تیمستکل ارستید بود که او هم دارای خانواده
نجیب بود این شخص در دیانت و عدالت مشهور شد و حکایات زیادی باب او نقل میکنند
گویند دو نفر روزی شکایت نزد ارستید آوردند یکی از آنها ارستید را مخاطب
قرار داده گفت رفیق من ترا فریب داده فی الفور ارستید متغیر گشته گفت شما

شکایت نه از من آورده نه من نزد شما

روزی قانونی وضع نمود مجلس یونان خواست رای در باب آن قانون دهد ناگاه ارستید
بمجلس آمده گفت من خود تازه ملتفت شده ام قانون من غلط میباشد

ارستید همیشه ضدیت با تمیستکل نموده و قوانین او را رد مینمود ارستید گفته است
آتن وقتی منتظم خواهد شد که ارستید و تمیستکل را در چاه باراتر بیندازند
نزاع مابین این دو شخص بزرگ کم کم شدت نمود و قرار دادند چنانکه مذکور شد
موافق استراسیسم عمل نمایند اکثریت آراء با رستید افتاد و او را ده سال از
آتن اخراج کردند و این حکایت را بدین منوال نقل میکنند

روز رای دادن ارستید در میدان بازار ایستاده بود دهقانی با و نزدیک
شده و خواهش کرد که روی صدف اسم ارستید را بنویسید ارستید متعجب شد گفت
آیا خبط و تقصیری از او دیده دهقان جواب داد خیر او را نمی شناسم بلکه هرگز او را
ندیده ام لیکن از بسکه او را ارستید عادل خطاب میکنند من خسته شدم

گویند روزی که ارستید از شهر خارج میشد گفته بود خدا کند که آتنی ها دیگر از ارستید یادی نکنند

فصل چهاردهم جنگ دویم مدی

گزرسس (خشایارشا) — داریوش تهیهٔ جنگ دیگری با یونان میدید
لکن بمقصود نرسیده درسال (۴۸۶) قبل از میلاد بدرود زندگانی گفت

پسرش گزرسس بتخت نشست اول مصر یاغی را مطیع کرده بعد مصمم بجنگ یونان شد
یونانیان حکایت تولید اینجنگ را بدین نحو نقل میکنند

گزرسس اسایش پرور و عیاش بود و پسر عمویش مازدنیوس همیشه او را
بجنگ یونان ترغیب میکرد و پیزیستراتها هم او را کمک نموده میگفتند از —
انماکریت آن وحی آمده که یک ایرانی دو ساحل هلسپن را بواسطه
پلی متصل خواهد کرد

ارتابان عموی پادشاه مخاطرات جنگ را از پیش ملاحظه کرده او را منع
مینمود دو شب متوالی گزرسس شخصی را خواب دید که او را بجنگ یونان حکم میکند
شب سوم پادشاه عموی خود را در رختخوابش خوابانید ارتابان هم همانخواب را دید

گزرسس مدت چهار سال تهیهٔ جنگ یونان را نمود

برای عبور از کوه آتش زبانهٔ خاکی که شبه جزیره را بیونان وصل میکند گزرسس
بریده سفاین را از آنجا گذرانید

برای قشون بری روی تنگهٔ هلسپن دو پل قایقی بنا کردند این دو پل از ششصد

چهارده قایق مرکب بوده آنها را بواسطه طنابهای کتانی بهم وصل کرده روی آنها تیر
انداخته بودند و بعد روی آنرا با خاک مستور نمودند یونانیان حکایت ساختن آن
پل را بدین نحو نقل میکنند

گویند طوفانی پل اول را خراب کرد گزرسس حکم کرد سیصد شلاق بر سطح آب زده
گفتند ای آب شور و تلخ بصاحبت بی ادبی کردی حال بقوت و زور از تو عبور
خواهیم کرد بعد عمله جاتی که پل را ساخته بودند بقتل رسانید

قبل از جنگ پادشاه ایران قاصدهای چندی بتمام شهرهای یونان بغیر از اسپارت و آتن
فرستاده آذوقه طلب نمودند

جنگ گزرسس — در اواخر پائیز قشون ایران بسارد آمده
زمستان را در آنجا گذرانیدند

در سال ۴۸۰ گزرسس بر عرابه سلطنتی سوار شده و تمام قشون در عقب او
حرکت کرده تا بهلسپون رسیدند در آنجا [illegible] در روی تنگه نزدیک ساحل
دریا قرار دادند فردای آن روز پادشاه ایران مقداری شراب در ظرف
طلائی ریخته برای خورشید وقف نمود و ظرفش را در دریا انداخت
بعد از قربانی مدت هفت شبانه روز متوالی قشون ایران عبور کرد در جلو

قشون ده هزار مرد جنگی بود که البسهٔ آنها زره زری و اسلحهٔ آنها تیر و نیزه بود که گلوله
طلائی یا نقره منتهی میشد بعد از آنها هزار سوار بود که مستحفظ عرابه شاه و عرابه مقدس
بودند که هشت اسب سفید آنرا میکشیده

در این قشون بزرگ هر ملتی با لباس و اسلحهٔ مخصوص خود جنگ میکرده مثلاً
ایرانیان و مدها سواره و لباس آنها زره بوده و بآن ترکش بسته بودند اسلحه
آنها تیر و شمشیر و سپر آنها از نی بود

آشوریها دارای مغفر فلزی و زره کتانی و گرز چوبی بودند

ساسها از ساحل دریاچه آرال آمده اسلحه آنها تیر و شمشیر بود

هندیان با لباس پنبه و تیر و کمان آنها با چوب خیزران بود

تمام جنگجویان ممالک ایران (آری و پارتی و سغدیان و کرازمی)
ساکنین بحر خزر و قفقاز که پوست بز پوشیده اسلحه آنها سپر تبر و نوعی ساطور بود

عربان لباس عریضی پوشیده و روی آن کمربند بسته بودند

سیاهان افریقا که از پوست ببر یا شیر خود را مستور کرده نصف بدنشان را سفید
و نصف دیگر را قرمز کرده بودند

عربان نوک تیرهای خود را از سنگ چخماق و نوک نیزه‌ها را از شاخ [illegible] کرده بودند

اتیوپی‌ها سر خود را از پوست کله اسبی مستور کرده بودند

لیبیائی‌ها با لباس پوستی

تمام ملل آسیای صغیر که تقریباً البسه و جنگ‌آلات‌شان شبیه یونانیان بود

سواران ایرانی و هند با اسب و اعراب با شتر و هندیان با گورخر حرکت میکردند

گویند قشون پیاده یک میلیون و هفتصد هزار و قشون سواره هشتاد هزار و عرابه سواران بیست هزار بوده اند عده قشون را بدین قسم معین کرده بودند

چون در دُریسکس به دره هبر رسیدند ده هزار سرباز را در محوطه نگاه داشته بعد خارج کردند و عده دیگر را در آن محوطه داخل نمودند خلاصه این عمل را صد و هفتاد دفعه تکرار کردند در عقب این قشون بزرگ مقدار زیادی غلام و ساربان و مهتر و نعلبند بود

ایرانیان زنان خود را هم همراه برده بودند گویند رودخانه هائیکه در نزدیکی قشون ایران بود خشک شدند تمام صحرا بی علف ماندند زیرا که فقط خرج یک غذای آنها چهارصد تالان بوده

در آبدر شخصی خدایان را تشکر کرده گفت ستایش میکنیم خدایان را که ایرانیان فقط یکدفعه غذا میخورند اگر دو دفعه میخوردند دیگر در دنیا چیزی پیدا نمیشد

سفاین ایرانی عبارت از ۱۲۰۷ کشتی جنگی بود که از ملل سواحل مدیترانه گرفته بودند.

مثلا سیصد کشتی فنیقی و دویست مصری و ۱۵۰ قبرسی و ۱۰۰ کالیسی و ۱۰۰ کاریائی ۲۰۷
و ۲۰۰ کشتی یونانیان آسیا

در هر سفینه ۳۰ نفر نشسته بود و مجموع جمعیت سفاین دویست و هفتاد و شش هزار بود
سه هزار قایق حمل و نقل آذوقه و آلات جنگی مینمودند
هردوت مورخ گوید قشون جنگی گزرسس ۲۶۴۰۰۰۰ و اگر تمام را بغیر از
زنان حساب کنند ۵۲۸۰۰۰۰ نفر میشده

مقاومت یونانیان — چون ممالک یونان از قصد ایرانیان مخبر گشتند
متوحش گشته بعضی تسلیم و برخی باهم متحد گشتند رؤسای طوایف قرار دادند که در
مدت جنگ نزاع شهری ننمایند و از هر ناحیه مقداری جنگجو و کشتی بفرستند
چون اسپارتیها در جنگ ید طولائی داشتند از اینجهت یونانیان بکرآنها را رئیس
قشون بحری و بری نمودند

وکلا از سیراکوز و کرسیره و کرت کمک خواستند
چون ژلن پادشاه سیراکوز با کارتاژها جنگ میکرد کمک نتوانست بکند کرتیها هم
دخالت در جنگ نکردند فقط کرسیرا چند کشتی فرستاده و چون بجنوب پلپنز رسیدند
برگشتند خلاصه غالب شهرهای بزرگ کمک با سپارت و آتن نکردند

ممالک متحده یونان از قرار ذیل مرتب شدند

مگارا - آتن - کالسیس - ارتری - اپیدوروس -
سیفنس - سیتینس - پلات - تین پی - اسپارت
و تمام پلپنز - آتشن ها - آرکادین ها - تسالی ها - و
باقی ها در قشون ایران داخل شدند

مدافعت ترموپیل - در راه پلپنزسه معبر تنگ بود (۱) معبر تامپه
در جلو تسالی (۲) معبر ترموپیل در جلو یونان مرکزی (۳) معبر برزخ
کرنت در جلو پلپنز

ده هزار نفر در کشتی نشسته خواستند معبر تامپ را نگاهداری نمایند اما پادشاه اسپارت
آنها را ممانعت نمود زیرا که ایرانیان از راه دیگر بخوبی میتوانستند بیایند

سرداران یونانی در برزخ کرنت جمعیت جنگ را در معبر ترموپیل قرار دادند این معبر
بقدری تنگ بود که دو عرابه فقط میتوانست از آنجا بگذرد در نزدیکی معبر جلگه
بود که در آن چشمه های آب گرم و آب گوگردی جاری بود اینکار را از این جهت
ترموپیل (ارض چشمه آب گرم دار) نامیدند

در انتهای معبر محرابی بجهت هرکلس ساخته و معبر را بواسطه دیوار و دری مسدود کرده بودند

قشون بریاست لئونیداس پادشاه اسپارت نزدیک معبر ارودوره این قشون کم
بود از ۳۰۰ اسپارتی و ۱۰۰۰ اریکت و ۵۰۰ تژه و ۵۰۰ مانتنی و ۱۲۰ ارکمنی
و ۱۰۰۰ ارکادی و ۲۰۰ فلینت و ۸۰ میسن و ۴۰۰ کرنتی و ۷۰۰ تسپی
و ۱۰۰۰ فسید

خلاصه مجموع تمام این قشون ۴۸۰۰ جنگجو بود بغیر از لکریان
چون گزرسس نزدیک شد لئونیداس قاصدی به اسپارت فرستاده کمک خواست
اما چون اسپارتیها عید آپلن کارنین را گرفته بودند نتوانستند بیایند
چون پادشاه نزدیک به ترموپیل رسید تصور کرد اسپارتیها فرار خواهند کرد لکن
برعکس شد گزرسس چهار روز استراحت نمود در روز پنجم حکم حمله داد یونانیان
پدها را عقب نشانیدند پادشاه متغیر شده قشون عمده را روانه نمود آنها هم نتوانستند
کاری بکنند و جنگ دو روز طول کشید و عاقبت یونانیان فائق آمدند
اسلحه یونانیان بزرگتر و محکمتر از اسلحه ایرانیان بود بعلاوه اسپارتیها جنگ
و گریز را خوب آموخته بودند
پادشاه در اینمدت روی تختی نشسته تماشای جنگ را میکرد شب هیدارنس
یکی از سرداران ایران عده قشون برداشته از کوه بالا آمد فسید که مستحفظ کوه

بودند آنها را مشاهده نکردند زیرا که درختهای بلوط زیادی در کوه روئیده بود خلاصه
در طلوع آفتاب قشون ایران از کوه پائین آمده خود را نزدیک معبر رساندند
جاسوسان یونانی لئونیداس را مخبر کردند تمام سرداران جمع گشته مصمم فرار شدند
لئونیداس گفت من با سیصد نفر اسپارتیم تا جان دارم جنگ خواهم نمود اگر شما
میل رفتن دارید بروید تمام سربازان یونانی بغیر از تس پی ها و تب ها فرار کردند

قتل لئونیداس — در طلوع آفتاب دوم مرتبه جنگ شروع شد اسپارتیها
امروز تمام از جان خود گذشته خود را بقشون ایران زدند آنروز ایرانی زیادی مقتول
و بعضی خود را بدریا انداخته غرق شدند ❋

یونانیان چون صف قشون دشمن را بهم زدند شمشیرها را کشیده حمله نمودند لئونیداس
کشته شد یونانیان اطراف او جمع شده جنگ نمودند و در چهار حمله چهار دفعه ایرانیان
مغلوب شدند

قشون هیدران از عقب یونانیان را احاطه کرده تمام آنها را بی استثنا در معبر
ترموپیل بقتل رسانیدند

یونانیان چون فتح ترموپیل را شنیدند تحسین زیادی از اسپارتیها نموده لئونیداس را
یکی از پهلوانان بزرگ دانسته بنای بزرگی در معبر ترموپیل بجهت او ساختند بعد

سنگی عبارت سیمونید شاعر را حکاکی کردند

(ای عابرین به اسپارتیها بگوئید ما در اینجا قانون را متابعت کرده و تمام کشته شدیم)

در میان معبر قبرستانی برای مقتولین بنا کرده عبارت ذیل را نزدیک آن روی سنگی حکاکی نمودند

(اینجاست که ۴۰۰ پلپنزی با شش کرور ایرانی جنگ کرده)

حکایات زیادی درباب اینجنگ نقل میکنند

قبل از جنگ گزرسس قاصدی نزد لئونیداس فرستاده گفته بود اگر تسلیم شوی ترا پادشاه کل یونان خواهم نمود پادشاه اسپارت جواب داد بهتر است برای وطن بمیرم تا آنرا حکومت کنم

گزرسس نوشته بود خلع اسلحه نماید لئونیداس جواب داده بود خود بیا و اسلحه را ضبط نما

چون جنگ شروع شد یک یونانی نزد پادشاه اسپارت آمده گفت ایرانیان نزدیک هستند پادشاه جواب داد بلی ما نزدیک آنها شدیم

و از روز آخر که تمام اسپارتیها مقتول شدند لئونیداس قشون را غذای کمی خورانیده گفت شام را امشب نزد هادس رب النوع جهنم صرف خواهیم کرد

یک اسپارتی موسوم به دی ننسس جواب بزرگی داده است یکی از ساکنین مملکت

بدو گفت قشون ایران بقدری زیاد است که اگر تیر رها کنند جلو خورشید گرفته
میشود دی ینکس جواب داد بهتر از این وقت تا در سایه جنگ خواهیم کرد
لئونیداس میخواست دو نفر اسپارتی را از جنگ گریزاند برای آنکه پیغام او را
به اسپارت برند آنها امتناع کرده جواب دادند ما برای جنگ کردن آمده‌ایم
نه برای پیغام بردن
دو نفر اسپارتی ناخوش بودند یکی چشم درد داشت روزی اسلحه بر خود مرتب کرده
خود را در میدان جنگ رسانیده مقتول گردید دیگری موسوم به آریستدم باسپارت
برگشت رفقایش باو اعتنا نکرده او را بیغیرت خطاب میکردند
یکنفر اسپارتی پیغامی به تسالی برده دیگر مراجعت نکرد رفقایش او را بیغیرت
و بی‌شرف خطاب میکردند این اسپارتی از خجالت خود را خفه کرد
گویند چون گزرکسس یونانیان معبر ترموپیل را بقتل رساند سر لئونیداس پادشاه
اسپارت را بریده و جسد او را بدار آویخت

جنگ بحری آرتمیزیوم — مدت جنگ بری سفاین یونان نزدیک
دماغه آرتمیزیوم توقف کرده بودند عده سفاین ۱۸۰ بود و ۱۷۰ کشتی تعلق باتینیان داشت
۱۲۰۰ کشتی ایران در ساحل ماغنزی توقف کردند اول صبح طوفان شدیدی شد

دسته روز طول کشید و چند کشتی ایرانیان را خورد کرد ولی بسفاین یونانیان صدمه وارد نیامد از اینجهت یونانیان تشکر زیادی از پزیدن رب النوع دریا نمودند و حیوانی بجهت او قربانی کردند

چون طوفان تمام گشت سفاین ایران بخلیج پاگازتیک آمده لنگر انداختند سفاین ایران بریاست اریبیاد و اسپارتی خواستند فرار نمایند اما تمیستکل آنها را منع نموده گفت باید ساکنین اب را با اطفال و اموالشان بکشتی نشانیده آنوقت فرار نمائیم

گویند ساکنین اب ۳۰ تالان بتمیستکل داده بودند تمیستکل ۵ تالان آن را باریبیاد داده و ۳ تالان به آدیمانت امیرالبحر سفاین داد

ایرانیان ۲۰۰ کشتی برای محاصره سفاین یونانی حرکت دادند یونانیان خواستند شب فرار نمایند اما بالاخره مصمم جنگ شدند و سفاین اشکل با وزنی مرتب کرده حمله نمودند این دفعه سی کشتی ایرانی را تسخیر نمودند

بعد سفاین یونان برگشته در ساحل دریا لنگر انداختند شب طوفان سختی شده چند سفاین ایرانی را خورد کرد آنوقت دو روز ایرانیان با یونانیان در دریا جنگ کرده بعد برگشتند هنگام رفتن تمیستکل نزدیک چشمه که ایرانیان ازو

زده بودند عبارت ذیل را روی سنگی حکاکی نمود

ای بیچارگان ای هموطنان عزیز شما وطن خود را ترک کرده جنبیان را ملکیت میکنید حال پیداست اگر میل بملک بوطن ندارید اقلا ترک جنبیان گفته بشهر خود کوچ کنید

تسخیر آتن — چون آتن از تمام نواحی یونان بیشتر در خطر بود از دلف وحی خواستند پی تی دلف جواب داد ای ملت بدبخت چرا آرام و ساکت نشسته اید ترک خانه و وطن خود گفته فرار نمائید وطن شما را خراب خواهند کرد و ارس رب النوع جنگ مملکت شما را آتش خواهد زد

آتنیها ناامید شده اینده شاخه زیتونی (علامت خواهش) بدست گرفته در معبد ایستادند پی تی جواب داد بیهوده منتظرید تمام خدایان از اعمال بد خیمه شما متنفرند لکن رب الارباب دیوار چوبی را از تمام مخاطرات محفوظ میدارد و شما تمام میتوانید در آن پناه ببرید

آتنیها معنی دیوار چوبی را نمی فهمیدند و گمان میکردند دیوار چوبی مقصود از معبد آکرپل میباشد تمیستکل گفت دیوار چوبی باید کشتی باشد

آتنیها تمام حرف تمیستکل را تصدیق نموده در تمام آتیک جار زدند که هر کس عیال و اطفال خود را برداشته بساحل دریا بیاید رهبان معبد ارکتئون برای آتنیها

خبر آورد که مار مقدس معبد امروز برای غذا از لانه خود بیرون نیامده و محتمل است
که رب النوع آتن شهر را ترک کرده باشد یونانیان آتن عیال و اطفال خود را برداشته
در بنادر سالامین و ازین و ترزن بکشتی نشستند از طرف دیگر جنگجویان در بنادر
جنگی قرار گرفتند

ایرانیان چون به آتن رسیدند شهر را خالی دیده به آکروپل آمدند چند آتنی در دژ پشت
سنگر بسته و مدت دو هفته با آنها جنگ کردند آن وقت دسته از سربازان ایران از طرف
دیگر تپه بالا آمده حمله بیونانیان کرده تمام آنها را بقتل رساندند بعداً آکروپل را هم
غارت کرده آتش زدند

گویند ایرانیان درخت زیتون مقدسی را که آتن رب النوع کاشته بود سوزانیدند
ولی بعد از چند روز شاخه از آن روئید

هرودت مورخ گفته است آتنیها نجات دهنده یونان بوده اند ولی اگر حقیقة
اگر آنها با ایرانیان کمک میکردند هیچ ملتی در جنگ بحری با آنها مقاومت نمیکرد

جنگ سالامین — سفاین یونان در سالامین لنگر انداخته بود
عده آنها ۳۸۷ بوده
۱۸۰ کشتی آتنی و ۴۰ فروند از کرنت و ۵۰ از ازین و ۵۵ فروند کشتی

فقط هسپارتیها داشتند سایر سفاین بجزایر کالسیس و ناگزس و ملس جزایر
پلپنز (سیون و اپیداور و تریزن و هرمیون) داشته
سرداران یونان از حریق آتن خبر شده خواستند سفاین را در برزخ کرنت جمع
نمایند اما تمیستکل مانع شده از اوریبیاد سپهسالار بحر خواهش نمود که جنگ دیگری
در سالامین ش ۵۳ بنمایند

ش ۵۳ لنگرگاه سالامین

تمیستکل گفت اگر سفاین را از خلیج بیرون بریم بزودی ایرانیان سفاین ما را تسخیر
کرده تمام زنان و اطفال ما بدست آنها خواهد افتاد باری مباحثه و مشاجرهٔ زیادی
در این باب نمودند گویند اوریبیاد آخر الامر خسته شده خواست تمیستکل را با چوب
بزند تمیستکل گفت هرچه خواهی بکن ولی یک کمی هم حرف مرا گوش ده
ادیمانت یکی از سرداران کرنت گفته بود نباید حرف این بی شرف و بی وطن را

کوشش را تمیستکل جواب داده بود وطن من همین دویست سفینه است که می‌بینی من
افتخار دارم که وطنم بهتر و با قدرت‌تر از وطن تو میباشد

خلاصه تمیستکل خواست سفاین آتن را به ایطالیا برد اما اریبیاد و سرداران دیگر او
مخالفت نموده قرار دادند که جنگی در سالامین با ایرانیان نمایند

چند روز بعد ملتفت شدند که سفاین ایران نزدیک برزخ کرنت رسیده سرداران
بسیار متوحش گشته اریبیاد را مجبور بفرار نمودند تمیستکل برای مخالفت کردن آنها
یکی از معتمدین خود را موسوم به سیکینس بسمت ایرانیان فرستاده و کاغذی
بدو داد که بپادشاه ایران دهد مضمون آن نامه از اینقرار است چون من ترقی
شاهنشاه را خواهانم خواهش مینمایم سرداران ایران را از فرار ممانعت نمایند
شب از روز اریستید خبر آورد که سفاین ایران جلو خلیج را سد کرده اند
گزرزس هزار کشتی فنیقی را در جلو خلیج نگاه داشته بود چون روز شد آتنیها
سفاین خود را مقابل فنیقیها نگاه داشتند اول سرود جنگی مخصوصی خواند
یکدفعه تمام حمله بقشون دشمن نمودند

بعد از جنگ سختی فنیقیها را عقب نشانیده حمله بسایر سفاین نمودند گزرزس
روی تختی از نقره نزدیک دماغه دریا نشسته تماشای جنگ را میکرد

ایرانیانی که در جزیره پزیتالی مانده بودند تمام مقتول شدند گویند در این جنگ
سیصد کشتی از ایران و ۴۰ کشتی از یونان تلف شد

فرار گزرسس — بعد از فتح سالامین یونانیان منتظر واقعه دیگری بودند گزرسس
خیال داشت سدی در خلیج سالامین بنا کند

سفاین یونان تا جزیره آندروس ایرانیان را تعاقب کرده بعد در آنجا توقف
کردند تمیستکل خواست تا هلسپن رود اما سرداران او را ممانعت کردند از این جهت
تمیستکل دو مرتبه سکینس را نزد گزرسس فرستاده و پیغام داد که من یونانیان را
از تخریب هلسپن ممانعت کرده ام و شاهنشاه بآسانی میتواند بآسیا رود

گزرسس دیگر میل ماندن یونان را نداشت و پسر عموی خویش مردنیوس را با مقداری
قشون در تسالی گذاشته خود بآسیا مراجعت کرد در مراجعت مقدار زیادی ایرانی
بواسطه قحطی و ناخوشی هلاک شدند

گویند چون گزرسس بمصب استریمن رسید طوفان سختی پیدا شد و نزدیک بود تمام
سفاین غرق شوند پادشاه ایران بهمراهان خود گفت زندگانی من در این لحظه بسته
بهلاکت شماست خواهش میکنم مرا از این طوفان نجات دهید ایرانیان تشکر
زیادی نموده و مقدار زیادی خود را بدریا انداختند آنوقت سفاین سبک گشت

گزرسس چون بایران رسید تاج طلائی برئیس ملاحان جایزه داد و بعد سر او را برید زیراکه ایرانیان در کشتی او هلاک شده بودند

ماردونیوس در یونان — بعد از فرار گزرسس یونانیان دچار ماردونیوس شدند قشون او مرکب از ۳۰۰۰۰۰ ایرانی و مقداری قشون تسالی و یونان شمالی بود

چون بعد از جنگ سالامین یونانیان خواستند ایرانیان را تعاقب نمایند کلئومبروت اسپارتی حیوانی قربانی کرد و در آن روز کسوفی واقع شد یونانیان این واقعه را شوم تصور کرده به پلپونز مراجعت کردند

یونانیان چون مملکت کاریستین ها (در جنوب اُب) را غارت کردند بیونان برگشته و مجسمه بزرگی برای آپلن ساخته آنرا در دلف قرار دادند

بعد تمام رؤسای قشون بحری جمع شده برای جایزه سرداران مشورت کردند قرعه ها در محراب پزیدن کشیده شد و جایزه را به تمیستکل دادند

بعد ها تمیستکل به اسپارت سفر کرد ساکنین این ناحیه ضیافت بزرگی از او نموده و تاجی از شاخه زیتون مقدس باو جایزه دادند و در مراجعتش سیصد اسپارتی او را همراهی کردند چون تمیستکل به آتن آمد رقیبهای خود را مصدر کارهای عمده

دید مثلاً آریستید رئیس قشون بری و گزانتیپ رئیس قشون بحری شده بود

ماردنیوس در بهار به آتن آمده و یکی از یونانیان هلسپونت را برای صلح نزد یونانیان
فرستاد آتنیها راضی نگشتند و آخرالامر لیسیداس قاصد ایرانی را با عیالش
بضرب سنگ هلاک کردند

بعد آتنیها قاصدی باسپارت فرستاده کمک طلبیدند مفتشین سپارت امتناع
کرده گفتند هنوز عید هیاسنت تمام نشده خلاصه مدت ده روز آتنیها را معطل
کرده و هیچ جوابی ندادند

باری با اصرار زیادی اسپارتیها ۵۰۰۰ هیلت اسپارتی و ۵۰۰۰ سرباز پریک
به آتن فرستاده هر اسپارتی هفت هیلت مسلح همراه خود برده بود که مجموع
قشون اسپارتی چهل هزار نفر بود

گویند یکی از ساکنین تژه به مفتشی گفته بود اگر آتنیها با ایرانیان متحد شوند تمام مملکت را
خراب خواهد شد

جنگ پلاته — ماردنیوس بعد از آنکه آتن را آتش زد قشون را بجلگه
پلاته آورد ایرانیان در این جلگه اردو زده دور اطراف آنرا خندق کندند
قشون ماردنیوس مرکب از ۳۰۰۰۰۰ آسیائی و ۵۰۰۰۰ یونانی بود

اسپارتیها و آتینها و تمام متحدینشان در جلگهٔ نزدیک چشمهٔ گارگافی اردو زدند و قشون آنها مرکب از ۳۸۰۰۰ هپلیت و ۰۰۰۰۰ سرباز مسلح به تیر و نیزه بود

رئیس کل قشون یونان پزانیاس اسپارتی بود

اسپارتیها در طرف یمین و آتینها بریاست آریستید در طرف یسار صف کشیدند

آتینها نزدیک بود که برای مکان جنگ با اسپارتیها نزاع کنند لیکن اریستید آنها را خاموش نموده گفت برای نزاع کردن با هم نیامده‌ایم بلکه ما تمام قوای یونان را در اینجا جمع کرده میخواهیم دشمن بزرگ را از پیش برداریم

قشون مرکزی یونان عبارت بود از ۱۵۰۰ تژه و ۵۰۰۰ کرنتی و ۳۰۰۰ مکا و ۶۰۰ ارکمن و ۳۰۰۰ سیونی و ۸۰۰ اپیادور و ۱۰۰۰ تریزن و ۴۰۰ مینی و ۱۰۰۰ فیلنت و ۸۰۰ هرمیون و ۶۰۰ اریتری و ۴۰۰ کالسیس و ۵۰۰ آمبراسی و ۸۰۰ لکاد و ۲۰۰ سفالنی مجموع تمام قشون مرکزی ۱۶۹۰۰ نفر بود

مدت ده روز جنگ واقع نشد و هرچه از دو طرف قربانی میکردند اثر نیکوئی دیده نمیشد تا آنکه ماردونیوس شروع بجنگ کرد

شب این خبر را اسکندر کبیر برای آتینها آورد

روز جنگ اسپارتیها مقابل ایرانیان و آتنیها مقابل یونانیانی که مطیع پادشاه ایران
شده بودند صف کشیدند پزانیاس محل ایشانرا تغییر داد زیرا که آتنیها طرز جنگ کردن
ایرانیان را بهتر میدانستند ماردنیوس هم ملتفت شده او هم مکان قشون خود را تغییر داد
ایرانیان چشمه گارگافی را خراب نمودند شب پزانیاس قشون را بطرف پلاته
حرکت داد اتفاقا قشون یونانی به سه دسته شده و تمام از هم جدا ماندند
در طلوع آفتاب ماردنیوس ملتفت حرکت یونانیان گشته و حکم جنگ داد پزانیاس
خواست قشون آتنی را که جدا مانده بود بکمک اسپارت بیاورد اما آنهم با ایرانیان
جنگ میکردند پس در آن واحد دو جنگ اتفاق افتاد
پزانیاس برحسب عادت حیوانی قربانی کرده امعاء او را ملاحظه مینمود ولی اثر
نیکوئی در آن نمیدید و حیوان دیگر قربانی میکرد
ماردنیوس وقت را غنیمت شمرده قشون ایرانی را نزدیک اسپارتیها آورد
ایرانیان سپر خود را سنگر کرده اسپارتیها را هدف گلوله مینمودند ناگاه پزانیاس
ملاحظه کرد که اگر لحظه صبر نماید تمام قشونش تلف خواهد گشت از اینجهت صورت
خود را بطرف معبد هرا زن رب الارباب نموده از ته قلب نالید و الهه را بکمک
خواست دعایش بزودی مستجاب گشته و امعاء حیوانی را که تازه قربانی

کرده بود نیکو یافت فی الفور قشون را منظم نموده و با ایرانیان حمله نمود این جنگ مدتی طول کشید ماردنیوس خود سوار اسب سفیدی شده فرمان جنگ را میداد ناگاه تیری باو خورد و سردار ایرانی را هلاک نمود ایرانیان بی سردار مانده باردوگاه خود فرار نمودند اسپارتیها آنها را تعاقب کرده تا بخندق اردو رسیده منتظر ورود آتنیها شدند.

آتنیها از آنطرف یونانیان مطیع ایران را شکست داده با سپارتیها ملحق شدند در آنروز راهی ساخته و از خندق گذشته تمام ایرانیها را در آنجا بقتل رسانیدند.

گویند در این جنگ ۲۶۰۰۰۰ ایرانی و ۹۱ اسپارتی و ۱۶ تژه و ۵۲ آتنی تلف شد. قشون مرکزی یونان جنگ نکرده بودند. یونانیان خیمه‌های ایرانیان را غارت کرده مقدار زیادی اسلحه و جواهر و تختخواب و میز و پارچه‌های قیمتی و طلا و نقره یافتند عشر این غنائم را برای خدایان خرج کردند مثلاً دو مجسمه فلزی برای زئوس المپی و پزئیدن کرنتی ساختند برای آپلن یک سه پایه طلائی ساختند که آنرا سه مار بهم پیچیده نگاه میداشتند (ص ۵۴) این سه پایه را در دلف قرار داده و روی ستون آن اسم ۳۱ ملتی که در جنگ ایران با هم متحد شده بودند حکاکی کردند خلاصه در سال ۴۷۹ قبل از میلاد یونانیان بکلی از جنگ با ایران

فارغ شدند

جنگ میکال — در این
مدت سیس سفاین یونانی موسوم
به لئوتی شیدیس ریاستاً
سواحل آسیای صغیر را طی کرد
خواست یونانیان آسیا را به
ایرانیان بشوراند چون سفاین
به دلس رسید در آنجا
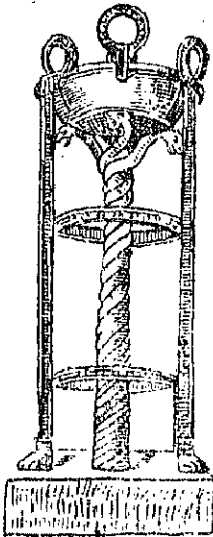
عکس سه پایهٔ پلاتئا

رقم علیرضا

توقف نمود سامس‌ها میخواستند سفاین را به آسیا برند اما سرداران بحری ممانعت
میکردند بالاخره یکنفر سامسی به لئوتی شیدیس گفت چه لقب هژه‌سیسترات
(رئیس کل) را بشما داده اند لئوتی شیدیس خجل گشته و فوراً حکم حرکت داد
قشون ایرانی که مرکب از ۶۰۰۰۰ نفر بود در دماغهٔ میکال اردو زده بودند از (بجهت)
۳۰۰ سفاین ایرانی هم بدانجا رفتند یونانیان آنها را تعاقب نموده به میکال
آمده در مقابل آنها اردو زدند

ایرانیان چون از یونانی‌هائی که همراهشان بود خوف داشتند اسلحهٔ آنها را گرفته و

آنها را

انها را مستحفظ اردو قرار دادند آتنیها از طرف جلگه و اسپارتیها از طرف کوه
یکدفعه حمله کردند یونانیها با آنها متحد شده تمام ایرانیان را بقتل رسانیدند
یونانیان بعد از غارت کردن اردو سفاین ایران را آتش زدند
گویند جنگ پلاته و میکال در یکروز واقع شده بود و یونانیانی که در میکال جنگ میکردند
باینها الهام شده بود که یونانیان دیگر هم در پلاته فتح خواهند کرد

فصل پانزدهم دولت آتن

تجدید بنای حصار آتن — هرودت مورخ گوید آتنیها آزاد کنندهٔ
یونان شدند وطن پرستی را به یونانیان آموختند بعد از خدا این کسی که توانست ایران را
مغلوب کند آتنیها بوده اند راستی هرودت صحیح فهمیده زیرا که آتنیها هر قدر قوه
داشتند بکار بردند هرچند مملکتشان خراب و سوخته شد
تمیستکل خواست حصار شهر را مجدداً بنا نماید از اینجهت قرار داد هر خانواده اول
حصار آتن را تشکیل داده بعد منازل خود را بسازند
مقصود اسپارتیها این بود که چون شهر محکم گردد ممکن است ساخلو دشمن شود از
اینجهت بنای حصار آتن را جایز نمیدانستند تمیستکل گوش باینحرفها نکرده همیشه
جد و جهد زیادی برای بنای حصار مینمود

چون تمیستکل با اسپارت رفت مدت ده روز در آنجا توقف کرده به منزل مفتشین رفت و به مجلس اسپارت حاضر گشت که این کیفیت معطل رفقای خود هستم و ممکن است برای ایشان کاری اتفاق افتاده باشد که نتوانسته اند بیایند

اسپارتیها چند نفر برای تحقیق بنا حصار به آتن روانه کردند تمیستکل به آتنی ها پیغام فرستاد که قاصدین اسپارت را تا مراجعتش توقیف کنند

چون حصار تمام گشت تمیستکل با آتن مراجعت کرد

حصار جدید بزرگتر از قدیمی بود و اجنبیان زیادی بدانجا آمده مسکن نمودند

خیانت و قتل پوزانیاس — بعد از فتح میکال شهرهای یونان با اسپارت متحد گشته سفاین را به هلسپونت آورده در آنجا جنگی با ایرانیان نموده و آنها را از تراس خارج کردند

پوزانیاس امیر البحر به بیزانس (قسطنطنیه) آمده کم کم عادت ایرانیان را اختیار کرده لباس آنها را می پوشید پارسیها و مصریها او را همراهی کرده و غالب بزرگان ایرانی با او دوست شدند چنانکه امیر البحر یونانی خواست دختر گزرسس را به عقد خود درآورد و در عوض او میخواست یونان را برای پادشاه ایران مسخر نماید

پوزانیاس بد رفتاری زیاد به یونانیها نموده و ملتزمینها ترک خدمتش گفته به مملکت خود

برگشتند یونانیان جنبه به ریاست سفاین را به آریستید دادند و از او [illegible]
اسپارت در جنگ با ایران مخالفت نمود

مفتشین پزانیاس را به اسپارت آوردند ولی دو مرتبه به بیزانس آمده با ارتا[illegible]
ساتراپ ایرانی متحد گشت یونانیان این دفعه پزانیاس را حبس کردند ولی چون [illegible]
پول داده از حبس خلاص شد پزانیاس کوشش زیادی برای شورانیدن [illegible]
نمود ولی فایده نبخشید

روزی قاصدی نزد آرتاباز فرستاد و از او کمک خواست قاصد کاغذ را باز نمود
و ملاحظه کرد که در آن نوشته بود حامل کاغذ را بقتل رسانید قاصد کاغذ را به مفتشین
نشان داد و آنها خواستند پزانیاس را استنطاق کنند

قاصد در رفتن امتناع کرده بمعبد پزیدن واقع در نزدیکی دماغه تنار پناه برد
پزانیاس نیز نزد قاصد رفته او را مجبور به بردن پیغام نمود

مفتشین قرار دادند که او را هلاک کنند یکی از آنها او را مخبر کرد پزانیاس بمعبد آتن
کالکی اُکس (خانه فلزی) پناه برد آنجا در معبد را از سنگ مسدود کردند
و اول کسی که سنگش را آورد مادر پزانیاس بود

[illegible] چند روز در معبد بسر برد تا موتش رسید وقت او را بیرون آوردند

اسپارتیها تصور کردند که الهه از عمل قبیح (قتل پوزانیاس) متغیر گشته از اینجهت دو مجسمه بزرگ بجهت او ساختند

اتحاد دِلُس — ساکنین جزایر و سواحل یونان مدتی با ایرانیان جنگ کرده عاقبت خواستند اتحاد نمایند ارستیدرئیس قشون بحری تمام مبعوثین شهرها را در دلس نزدیک معبد آپلن جمع نموده قرار دادند که هر شهری بمقداری پول و قشون و کشتی بفرستند

یونانیان چون از جنگ خسته شده بودند فقط مبلغ ۴۶۰ تالان (پنج کرور فرانک) فرستادند این پول را در تحت نظارت آتینیها در معبد آپلن قرار دادند ارستید برای نگاهداری عهدنامه آهن گداخته در دریا انداخت و تمام مبعوثان قسم خوردند که خلاف معاهده رفتار نمایند تا اینکه قطعهٔ آهن از آب بیرون آید

(۴۷۶) تمام شهرهای متحده به یک خود حکومت میکردند ولی تمام در تحت حکم و نظارت آتن بودند

اخراج و مرگ تمیستکل — آتینیها بروی از تمیستکل برگشته او را بهکار و خائن قلمداد دند زیرا که با هیچ خانواده رابطه نمیکرد و زود متموّل گشته بود چنانکه میگویند صد تالان داشته است

روزی تمیستکل صفات لازمهٔ سردار بودن را بیان میکرد ارستید باو گفت خصیصت را فراموش کرده اید و آن بیغرض بودن است

تمیستکل خواست صحبت مخفیانه در مجلس بکند ارستید صحبت او را سؤال کرد تمیستکل گفت خوبست سفاین متحدهٔ آتن را آتش زنیم برای آنکه آتنیها فقط کشتی داشته باشند

ارستید گفت حرف شما صحیحست لکن این ظلم بزرگیست

بعد از جنگ سالامین دیگر تمیستکل را سردار نکردند و پس از مدتی موافق استراسیسم اورا اخراج کردند تمیستکل به ارگس رفت

چون پزانیاس درگذشت آتنیها خواستند تمیستکل را هلاک کنند سردار یونانی به کرسیر فرار کرده و از آنجا به اپیر رفت آدمت پادشاه ملس ها دشمن او بود روزی تمیستکل را در خانهٔ خود دید که نزدیک آتش مقدس نشسته و بچه را در بغل دارد آدمت مغموم گشته و او را بمقصد خویش روانه کرد

از آنجا تمیستکل به کشتی نشسته خواست به آسیا رود اما طوفان سختی پیدا شده کشتی را به ناکزس برد سردار یونانی خود را به رئیس کشتی معرفی نموده گفت اگر به آتن رویم من و تو مقتول خواهیم شد رئیس کشتی متوحش گشته کشتی را در دریا نگاه داشت چون کشتی به افز رسید تمیستکل خواست بخانهٔ پادشاه ایران رود پادشاه ایران هم

پول گزافی داده بود برای اینکه تمیستکل را بیاورند سردار یونانی خود را در عبا
مخفی کرده به سوز (شوش پایتخت قدیم ایران) رسید بعد از آنجا نزد ار
تاگزرسیس (اردشیر درازدست) جانشین گزرسیس رفته و خود را معرفی نمود
پادشاه از جرئت تمیستکل تعجب نموده سه شهر باو عطا کرد

تمیستکل در ماگنیزی مسکن کرده و در آنجا بدرود زندگانی گفت ایرانیان مقبرهٔ
بزرگی برای او ساخته و دوستان یونانیش استخوان او را از قبر بیرون آورده
مخفیانه در آتیک دفن کردند

گویند تمیستکل وعدهٔ تسخیر یونان را به پادشاه ایران داده بود و چون نتوانست بهره‌مند
شود خود را با خون گاو و ناخوشی مسموم کرد

سیمن — پسر ملتیاد نتوانست جریمه پدرش را ادا نماید ولی خواهرش موسوم
الپی نیس که در وجاهت از تمام زنان آتنی گوی سبقت برده بود زن کالیاس
متمول گشته و جریمه را ادا کرد

سیمن ساخلو ایرانی را که در شهر ایئن واقع در مصب استریمن بود محاصره کرد
ایرانیان مقاومت نموده شهر را آتش زدند و از این جنگ بعد دیگر دشمنی در طرف
تراس نبود سیمن چون از جنگ مراجعت کرد عمارات و معابد زیادی

در آتن

در آتن بنا نمود

سیمن بسیار مهمان نواز و فقیر دوست بود مثلا روزی نبود که مهمان در خانه او نباشد
در بازیهای المپی جایزه بزرگی به سیمن عطا کردند

آتنیها جزیره کوچک سیرس را غصب کرده ساکنینش را فروخته و رعایای آتن را
در آنجا مسکن داده بودند گویند تزه اول پادشاه آتن در این جزیره مدفون بود
روزی عقابی خاک محلی از آنجا را با چنگالش عقب نمود سیمن همانجا را حفر کرده
استخوانهای درشتی یافتند سیمن استخوانها را به آتن آورده و در سال ۴۶۹
قبل از میلاد معبد بزرگی ساخته و آنرا تزیئون نام نهاد ش ۵۵

رقم علیرضا

ش ۵۵ معبد تزه در آتن
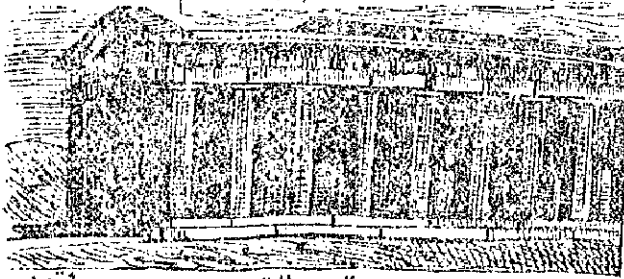
سیمن با ۲۰۰ کشتی سواحل جنوبی آسیای صغیر را طی کرده و یونانیان آسیا را
بشورانید بعد سفاین فنیسی را شکست داد (۴۶۵)

چون به آتن مراجعت کرد درخت نخلی از مفرغ ساخته و آنرا در سال ۴۶۵ در معبد

این نشر را داد

گویند در جنگ ندکورسیمن ۲۰۰ کشتی دشمن را اسیر نمود و آتنیها را لباس ایرانی پوشانده بدنقیم ایرانیان را فریب داد سیمن با ۳۴۰ کشتی و ۲۰۰۰۰ محبوس به آتن مراجعت کرد

طغیان و اطاعت متحدین آتن — یونانیان جزایر و سواحل اول به آتنیها اطاعت کردند ولی بزودی از حکم آنها سر پیچیده و آتنیها برای گوشمال آنها کشتی و قشون فرستادند

ناگزس که باثروت ترین شهرها بود مدتی مقاومت کرد ولی آتنیها آنرا محاصره کرده در سال ۴۶۶ تسخیرش نمودند آتنیها ده هزار مهاجر به ترس فرستاده خواستند معادن طلای آنجا را ضبط نمایند تازس ها ادعای ملکیت نمودند مدت سه سال آتنیها این شهر را محاصره کردند تازس ها عاقبت تسلیم شده سفاین و معادنشانرا به آتنیها واگذاردند

چون آتنیها گنج دلس را به آتن بردند اسپارتیها بر آنها شوریدند آخر الامر سه شهر واقع در دریای اژه غیر از چهار شهر به آتن تسلیم شده تمام سالی ۶۰۰ تالان به آتن میدادند

انقطاع بین اسپارت و آتن — اسپارتیها از ترقی و ثروت آتنیها متوحش گشته

خواستند تا رسن‌ها را در جنگ کمک نمایند

در سال ۴۶۴ زمین لرزهٔ سختی در لاکنی شد ۲۰۰۰۰ نفر تلف شدند تمام خانه‌های
اسپارت بغیر از پنج خانه خراب شد هیلت‌ها وقت را غنیمت شمرده خواستند
خود را از قید اسپارتیها خلاص کنند اما ارکیداموس پادشاه فی الفور قشون بزرگی
ترتیب داد و هیلت‌ها جرئت جنگ نکردند

مسنی‌ها قشون بکوه ایتم فرستاده و در آنجا قلعه بندی مینمودند اسپارتیها
آنجا را محاصره کرده و سیصد نفر از ایشان کشته شد آنوقت از آتنیها کمک طلبیدند
سیمن پسر میلتیاد دوست اسپارتیها بود و یکی از پسرانش را لاسدمنیاس
نام نهاده بود خطبای آتن کمک فرستادن را جایز نمیدانستند لکن سیمن در مجلس
حاضر شده گفت آتن و اسپارت دو پای یونانند اگر اسپارت منهدم گردد یونان
فالج خواهد ماند سیمن با عدهٔ هیلت با سپارت رفت با مسنیها شکست نخوردند
اسپارتیها از آتنیها مظنون گشته و آنها را برای کمک قبول نکردند چون سیمن با آتن
مراجعت کرد آتنیها و بزرگان از او نفرت نمودند و موافق استراسیم اورا
نفی بلد کردند

خلاصه مدت ده سال مسنیها ایتم را دفاع نموده و بعد تسلیم شدند اسپارتیها هم آنها را

از پلپنز اخراج کردند
آتنیها شهر نپاکت را که در برزخ کرنت و جهت تسخیر نموده و مسنیها را در آنجا
منزل دادند از آن زمان به بعد مسنیها با آتنیها متحد گشته و دشمن اسپارتیها شدند
جنگ و شورش زیادی مدتی در یونان طول کشید و اطلاع صحیحی در باب آنها نداریم
زیرا که هیچ مورخی آنها را تشریح نکرده است
کرنت و اژین رقیب آتنیها بودند مگارا و آتنیها متحد گشته ٥٠ کشتی به اژین
روانه نمودند کرنت مگارا را غارت کردند ولی از آنطرف آتنیها اژین را با سفاین
و اموالش غصب نمودند (۴۵۷)
اسپارتیها قشونی جهت تسخیر فسید فرستاده بودند این قشون در راه به آتنیها خورد
و آنها را عقب نشانیدند اسپارتیها از این فتح بسیار شاد شده و سپری از طلا ساخته
در معبد المپی قرار دادند
سیمون در این جنگ باردوی آتنیها رفت لکن سرداران او را نپذیرفتند سیمون
اسلحه خود را در آنجا نهاد سرداران برای اسلحه او نزاع کرده و در سال ۴۵۷
همه یکدیگر را مقتول کردند بعد از مدتی بار سیمون را احضار کردند و مدت پنجسال
نزاع آنها با اسپارت متارکه شد سیمون دویست کشتی برای تسخیر جزیره قبرس

حمل نمود و خودش در آنجا درگذشت

باز جنگ در یونان شروع شد تسالی و مگار و تریزن و ارگس با هم متحد شده با آتن و اسپارت جنگ کردند چون غالب شهرهای یونان میل زیاد باسپارتیها داشتند کم کم ترک آتنیها را نمودند مثلا مگار ساخلو آتنیها را بقتل رسانیدند و ساکنین اُب ملاحان سفاین آتنی را کشتند

بالاخره آتنیها دوباره اُب را مسخر کرده و تمام ممالک متحده از آنها برگشتند آتن بنابر معاهده سی سال ترک جنگ با اسپارت نمود (۴۴۵)

اتمام جنگ با ایرانیان — چون آتنیها شهرهای یونانی آسیا را از دست ایران گرفتند خواستند مالک جزیره قبرس و مملکت مصر شوند

در این زمان یکی از شاهزادگان افریقا موسوم به اینارُس بر پادشاه ایران شورید آتنیها بکمک این شاهزاده برخاستند و شهر ممفیس را مسخر کردند

ایرانیان در ساخلو شات بلان (قصر ابیض) جنگ میکردند پادشاه ایران مگابازر را پول زیادی برای شوراندن اسپارتیها فرستاد اما بهره مند نشد زیرا که یکدسته قشون ایرانی بمصر آمده و آنجا را از آتنیها تخلیه کرد یونانیان در جزیره مسکن کرده مدت هیجده ماه جنگ کرده تا اینکه ایرانیان تمام آنها را بقتل رسانیدند

ایرانیان اپیارسس افریقائی را با زده ه و د ویست و پنجاه کشتی آتن بدست ایشان

افتاد (۴۴۵ — ۴۵۹)

بعد از این جنگ آتنیها سفیری بشوشش فرستاده و با ایرانیان عهدنامه نوشتند که پادشاه ایران دیگر از شهرهای یونانی آسیا مالیات نگیرد و سفاین جنگی ایران در دریای اژه سیر نکند گویند این سفیر سیمن پسر میلتیاد بوده و از اینجهت این عهدنامه را صلح سیمن نامیدند

فصل شانزدهم
دمکراتی یا حکومت عامه

تشکیل دمکراتی — قبل از جنگ مذ حق حکومت و شغلهای عمده و انتخاب وکلا بنا بر قوانین سلن فقط با طایفه نجبا بود و چنانکه مذکور شد ملت آتن بچهار طبقه تقسیم شده بود تتیت ها که در طبقه چهارم محسوب میشدند نه حق دخول در اراکه داشتند و نه حق انتخاب

چون تت ها در جنگ با ایران زحمات و صدمات فوق العاده کشیدند آریستید قانونی وضع نموده دولت آتن را در جلو قانون مساوی ساخت

هنگام جنگ مجلس اریوپاژ مرکب از اجزائی چندی بود که خدمت زیادی بملت

نمود و هر سه کدام پنج درهم دادند رئیس این مجلس سیمن بود

مجلس دیگری در عصر ریاست افیالت منعقد شد این شخص رقابت زیادی
با سیمن داشت تا اینکه موافق استراسیسم او را اخراج نمودند

بعد ده قبیله بزرگ آتن ده استراتژ انتخاب کردند ریاست قشون و حکومت
و نظم شهر با این اشخاص بود

پریکلس — چون افیالت رئیس طایفه دمکراتها را بقتل رساندند پریکلس
جانشین او گشت

۴۹۵ مجسمه مرمری پریکلس

پریکلس ۴۹۵ از طایفه
آلکمئونیدها بوده مادرش
خواهرزاده کلیستن و پدرش
گزانتیپ سمت [illegible]
سپهسالار بود پریکلس دارای
قیافه ملیح و نظری ثابت
بوده در جوانی میل زیادی بعلوم داشته و دامن معلم موسیقی او بود
دوستان پریکلس با علم و تربیت شده بودند مثل زنون [illegible]

آناگزاگر

در ایطالیا و

روزی پریکلس در یک کشتی نشسته بود ناگاه کسوفی پیدا شد ملاح متوحش گشته کشتی را
نگاه داشت پریکلس لباسش را بر سر ملاح انداخته گفت آیا چیزی فوق العاده
می بینی ملاح جواب داد خیر آنوقت پریکلس باو گفت ای احمق چه فرقی میان
لباس من است با آن شئی که خورشید را مستور نموده است

پریکلس همیشه میل زیادی بحکومت داشته و خود را چنان بدیانت مشهور کرد
که آتینا او را به پیزیستراتس شبیه نموده و او را رئیس مملکت نام نهادند
در مجالس و محافل حرافی نمینمود و خاموشی پیشه نهاد خود کرده یونانیان
از اینجهت او را المپین لقب داده بودند

پریکلس فقط در خانه خود زندگی میکرده و هر سال حاصل ملکش را فروخته صرف
معاش قرار میداد روزی در یکی از خیابانهای آتن گردش مینمود شخصی او را
تا نزدیک منزلش همراهی کرده و دشنام چندی بدو داد پریکلس چون بمنزل
رسید خادم را گفت که مشعلی بردار و این شخص را بمنزلش راهنمائی کن
آناگزاگراس و پرتاگوراس سقراط حکیم و فیدیاس
صنعتگر مشهور و اریپید شاعر رفقای پریکلس بوده اند

آسپاسیا زوجه پریکلس بر خلاف زنان آتن علم دوست بوده و همیشه صحبت فضلا
شوهرش را حفظ میکرد مدت چهل سال پریکلس آتن را حکومت نمود بدون اینکه
پریکلس از او شکایت کند در حکومت او آتن بزرگترین شهر یونان شد و فضلای
چندی بدانجا کوچ نموده و وطن گرفتند اینها را با قرابت پریکلس نامیدند

ملت — در آتن خانواده نجبا و بزرگان فقط جزو ملت محسوب میشدند و فقرا
و کارگران جزو اجنبیان محسوب میشدند

تبصره یا اجنبیان حق تجارت داشته ولی نمیتوانستند زن آتنی تزویج
نمایند اجنبیان حق ملک خریدن و در مجالس آتن داخل شدن نداشتند
آنها فقط مشغول کارهای عمده بوده و اطفال آنها در سن بلوغ جزو قشون نمی
شدند. بیشترهای آتن دارای اراضی بزرگی بوده اند که زیر دست آنها غلامان
بوده است. صنعت‌های دیگر از قبیل کوزه گری و آهنگری ۵۰۹
و اسلحه سازی هم توسط غلامان انجام میشد

تعداد معینی از صنعتگران و عملجات جزو ملت آتن محسوب میشد ولی علما
این ترتیب را ناصواب میدانستند و ارسطو میگوید دولت منظم دولتی است
که در آن کارگران و عملجات را محسوب نکنند زیرا که شغل جسمانی آنها سبب ضعف

شکل ۵۷ دو زارع که حاصل زرعشان را وزن میکنند

هوش و ذکاوت آنها میگردد

شکل ۵۸ کارخانهٔ آهنگری
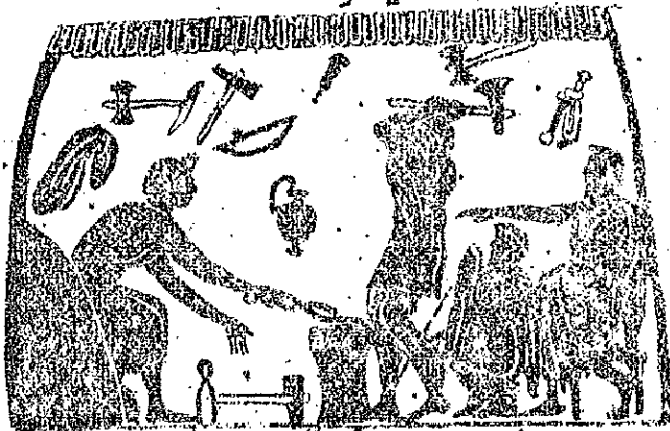
حکومت ملت — حکومت آتن بواسطهٔ ملت انجام میگرفت مثلاً آتن و دیگر

معینی عده وکیل برای مجلس شوری یا قضاوت انتخاب میکرده و دولت بوکیل
مجلس یک دریم (تقریبا یک فرانک) و بعضو محکمه قضاوت روزی سه ابل
(۴۵ سانتیم) میداده

یونانیان این قسم حکومت را دِمُکراتی (حکومت عامه) میگفتند و ترتیب
حکومت قدیم را که با نجبا بود آریستکراسی (حکومت اشرف)
یا الیگارشی (حکومت منحصره) مینامیدند

شورای پانصد نفری — غیر از مجلس شوری مجلس دیگری بود مرکب از
پانصد نفر که هر سال تجدید میشده برای انتخاب این اشخاص رای را روی باقلاها
سیاه و سفید می نوشتند

برای انعقاد این مجلس اول اعضایش تاجی برسر گذاشته و حیوانی بجهت ارباب الانواع
یا آتن رب النوع قربانی مینمودند در یکطرف این مجلس ستاری بنا کرده بودند برای
اینکه تماشاچیان مخلوط با اعضای شوری نگردند

سان دیدن قشون و محافظت آتش مقدس با این مجلس بوده مثلا این پانصد نفر را
بده قسمت نموده و هر قسمتی مدت پنج هفته آتشکده پرتیان را محافظت مینمود

قضات — در آتن قضات زیادی بوده و چنانکه مذکور شد از گذشته‌ها
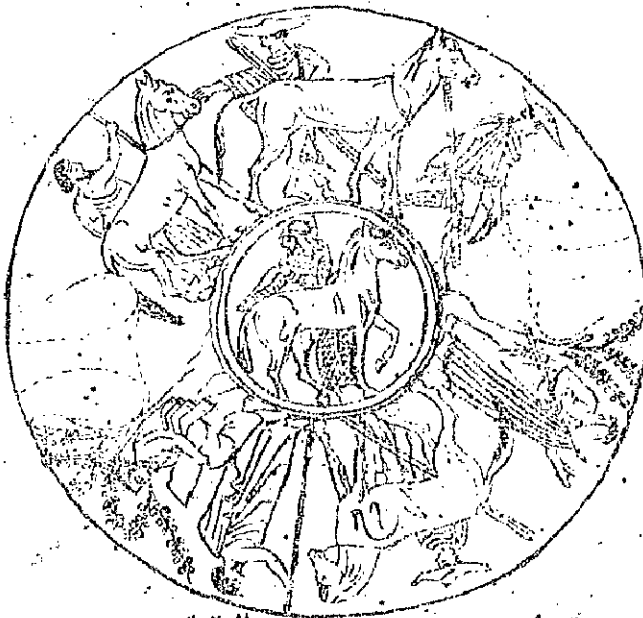
شکل ۵۱ — سان دیدن قشون در آتن

رؤسای قضات و استراتژها رؤسای قشون بوده اند.

تنظیم شهر و طرز قانون با شصت نفر بوده. تمام این اشخاص را بغیر از استراتژها با انتخاب میکردند و مدت شغل آنها یکسال و تمام مسئول ملت بوده اند. شغل قضات اجرای قوانین مجلس بود.

دولت آتن — همانطوریکه در آتیک حکومت با ملت بود در جزایر و سواحل

آسیا هم ملت متکون میشدند اغلب شهرهائی را که آتن مسخر کرده بود سکنه آنها را
از آنجا کوچ نموده و آتنیها در آنجا متوطن میشدند این اشخاص هیچ جزو ملت آتن
محسوب میشدند و با آنها تفاوت زیادی با مهاجرین داشتند زیرا که مهاجرین ترک
وطن کرده بودند عده آنها پانزده هزار نفر و مسکنشان در جزایر لمنس و
امبروس و سیروس بود

دول متحده آتن حکومت علیحده داشتند و هر سال مبلغی مالیات به آتن میفرستادند
آتنیها ساکنین جزایر و سواحل را به پنج قسمت کرده بودند جزایر و تراس
و هلسپونت و ینیا و کاری

اگر شهری از دادن مالیات امتناع میورزید فوراً چند کشتی جنگی آتن بآنجا
رفته بعد امتناع را اموال میشمرد آتن اول شهر با ثروت و مقتدر یونان شده دول
متحده از این ترتیب شکایت کرده و عاقبت بعضی از آنها شوریدند

جزیره ساموس با میلت جنگ کرده بود آتنیها آنها را صلح داده و پریکلس با چهل
کشتی جنگی به ساموس فرستاد و پریکلس آنها را به ۲۰ تالان جریمه نموده و ۵۰
۵۰ مرد اسیر نمود

یکی از شهرهای دیگر موسوم به بیزانس وقت را غنیمت شمرده خود را از تحت تسلط

آتنیها خارج کرد . در مراجعت پریکلس مقداری از آتنیها با ایرانیان متحد گشته
و ساخلو آتنی را که در ساموس بود بقتل رسانیدند پریکلس این دفعه ساموس را محاصره کرده
و بعد از نه ماه آنجا را مسخر کرد بعد تمام سفاین جنگی و خسارت جنگ را از ساموسها
گرفت آنوقت آتن مالک تمام جزایر و سواحل دریای اژه گشت

پیره — در مدت جنگ با ایرانیان آتنیها از ساختن پیره فارغ شدند
در ساحل جنوبی آتن ناحیه ایست صخره که در دریا داخل گشته و چند بندر حقیقی تشکیل
میدهد آتنیها این بنادر طبیعی را ترک گفته فقط در بندر کوچک فالر سفاین را
نگاه میداشتند

بنا بر سفارش تمیستوکل آتنیها اطراف ماخذ را با قطعات سنگ و با میله آهنی
که دارای ۱۱ متر طول و ۶ متر و نیم عرض بود پیوند کردند .
برای ارتباط بندر به آتن دو حصار متوازی بنا کرده و آنها را دیوار طویل نامیدند
بعدا حصار دیگری از بندر فالر تا آتن ساختند
سفاین جنگی در دو بندر کوچک مونی شی و زآ لنگر میانداختند و در بندر [illegible]
۹۰ کشتی و در دیگری ۱۷۶ کشتی توقف مینمود .
آتنیها بندر پیره را بدو قسمت نموده بودند یکی برای سفاین تجارتی و دیگری برای

سفاین

سفاین جنگی در تورنفانه و بندر دیگر این بندر قصبه ساختند و آنرا پیرا نامیدند سفاین تجارتی در بندر لنگر انداختند و مال التجاره خود را در این قصبه میآوردند

تجارت آتن — آتن در قرن پنجم اول شهر یونان بود و یکی از خطبای یونان میگوید پیرا بازار عمده آتن میباشد

چون زمین آتیک بقدر کفایت غله حاصل نمیکرد و سلن حمل و نقل گندم را بخارجه غدغن نموده بود آتنیها ماهی و شراب و گندم از خارجه داخل کرده در عوض اسلحه و پارچه و سایر اثاث البیت از قبیل کوزه و ظروف ساخته با آنها میفروختند تجارت با پنطس مرتب شد که از سواحل بحر اسود گندم و ماهی و پوست و چوب و غلام خریده و در عوض ظروف گلی و روغن و شراب میفرستند آتنیها بندر دیگری در دریای اژه داشته و از آنجا با ملیت ها تجارت میکردند.

چون آتنیها در تراس معادن چوب استخراج میکردند از اینجهت شهری در آنجا بنا کرده و آنرا آمفی پلیس نام نهادند

از طرف جنوب آتنیها با مصریها تجارت داشته و از آنجا گندم میآوردند

روزی یکی از شاهزادگان مصر موسوم به پسامتیک ۳۰۰۰۰ بوو اسن گندم به آتنیها بخشید (بوو اسن اندازه قدیمه است و مساوی با

۱۳ لیطر میباشد)

از طرف مغرب آتنیها با جنوب ایطالیا و مخصوصاً با سیسیل تجارت داشتند چون سیباریس خراب شد ساکنینش از آتنیها کمک خواستند و آتنیها شهر توری ئی را در سال ۴۴۳ قبل از میلاد در نزدیکی آنها بنا کردند

این شهر را یک جاده بساحل ایطالیا وصل بود و آتنیها تا شهر ناپل و اتروری تجارت میکردند بازی آتنیها سکوکات شان از ساحل بحر اسود تا ایطالیا رواج داشت روی این سکوکات شکل جغد یا سر آتن ربة النوع نقش شده بود

چون در شهرهای یونان صرافخانه متعدد بوده از اینجهت در آتن همه قسم سکوکات یافت میشد و صرافان آتنی پول منفعت میدادند و این اشخاص را تراپزیت میگفتند در قدیم منفعت پول زیاد بوده مثلاً صدی پانزده یا صدی بیست بیشتر منفعت میدادند

فصل دهم

ابنیه یادگاری و آکروپول آتن

تزیین آتن — بعد از جنگ با ایران آتنیها زحمات و صدمات زیاد کشیده و شهر خود را بسیار آرایش نمودند

سیمن پولی را که از غارت بعضی شهرها حاصل کرده بود برای زینت آتن بکار برد مثلاً در
میدانهای شهر درختهای چنار کاشت و چند دالان ستون دار در اطراف آنها بنا نمود
یکی از این دالانها موسوم به فُسیل (مُلوّن) بود زیرا که پلیگنُت تازُسی
آنجا را رنگ آمیزی کرده بود این نقاش وطن خود را ترک کرده با سیمن به آتن آمده بود
و در آنجا تسخیر گرد او الپی‌نیس خواهر سیمن را نقاشی نمود چون سیمن درگذشت دوستانش
تزیین فسیل را اتمام نموده و جنگ ماراتن را در لحظه که آتنیها حمله با ایرانیان کرده بودند
رسم نمودند و در این پرده تصویر میلتیاد و سی‌نژیر را هم رسم کرده بودند
چنانکه مذکور شد سیمن معبد تزئون را بنا کرده و در جنگل آکادموس که خارج شهر
آتن بود در خانه عبادت مجسمه های بزرگ قرار داد
پریکلس اعمال سیمن را بانجام رسانیده و مقداری پول از گنج آتن برداشته برای
مخارج آنها صرف کرد
آکرُپل — آتنیها ابنیه عالی و مجسمه های قشنگی ساخته در آکرپل و معبد آتن
رب النوع قرار دادند حصاری را که سیمن میخواست بدور آکرپل بنا نماید پریکلس
بانجام رسانیده و فاصله بین حصار و صخره آکرپل را پر نمود
آکرپل شبیه مجسمه بزرگی بود که روی پایه قرار داشته باشد

پیکلس در بزرگی برای آکرپل ساخته و مخارج آن دو هزار تالان شد
اگر از پائین صخرهٔ آکرپل عبور کنیم به دهلیزی خواهیم رسید که موسوم بپرپیل میباشد
در وسط این دهلیز دیواری بنا شده که بجلوخانی مرکب از شش ستون ختم میگردد
و در اطراف این جلوخان دو بنای دیگر است که هر کدام را شش ستون نگاه داشته
یکی در شمال موسوم به پیناکتک و سقف آن از مرمر ساخته شده

در عقب بنای جنوبی معبد ویکتوار (فتح) واقع شده و چهار ستون هر جلوخان
آنرا نگاه داشته در جلو آن کتیبه هائی است که رب النوع فتح را در روی آنها رسم
نموده اند حال اگر از پرپیل بگذریم بجادهٔ مقدس خواهیم رسید که در آنجا معبد
آتن از دور نمایان است ص ۶۰

در این معبد مجسمهٔ آتن پرماشس را با مغفر و نیزه ساخته در بالای آکرپل قرار
دادند اشخاصیکه از طرف دریا به آتیک میرسیده از دور جبههٔ مغفر رب النوع را
مشاهده میکردند

چون جادهٔ مقدس را طی کنیم بدو بنای مشهور آکرپل خواهیم رسید یکی پارتنن
در طرف راست و دیگری ارکتئیون در طرف چپ

ارکتئیون نزدیک درخت زیتون مقدس واقع بود و بنا بر قول بعضی مورخین

اکرپل اتھن
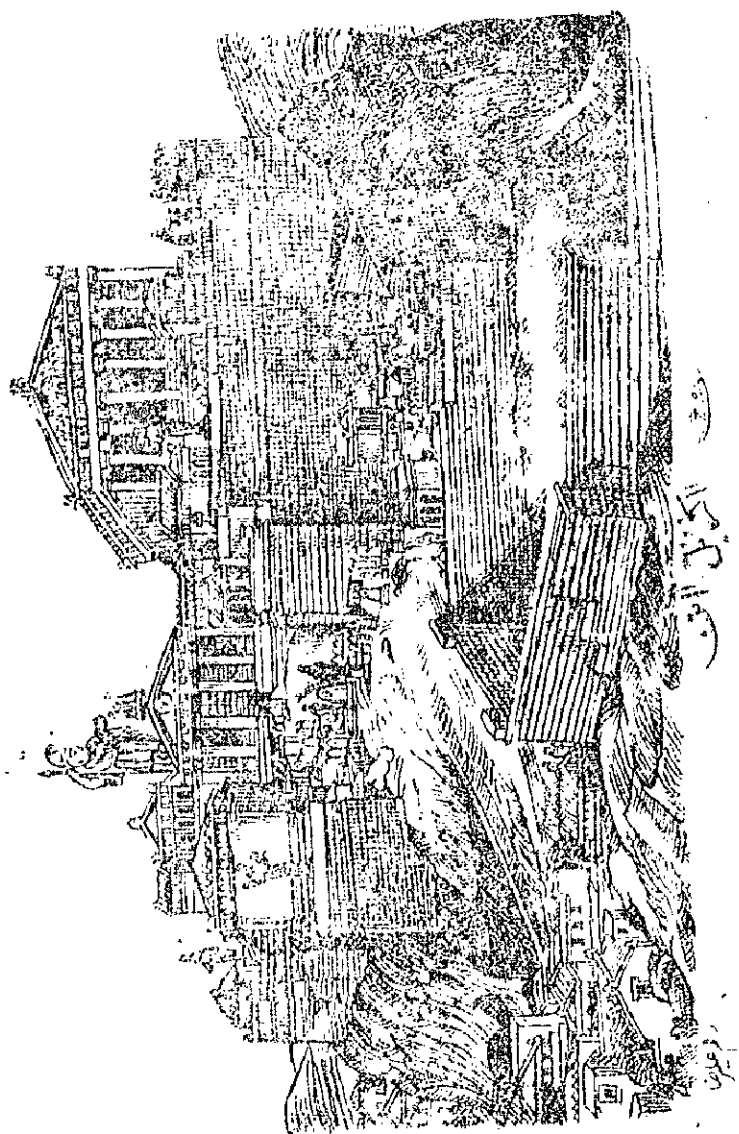
بتی چوبی از آسمان در این مکان افتاده آتنیها اِرِکتِ پهلوان آتن را
در ارکتیون ستایش میکردند بنای این معبد از مرمر بود و در سقفش مجسمهٔ چند دختر
موسوم به کاریاتید نصب کرده بودند

در کنار آکروپل معابد پرپیدن و هفائیستس و چند غار بجهت آگلروس و
پان و آپلن بنا شده بود در آکروپل آبادی و مسکنی نبود فقط آنجا را برای
خدایان وقف کرده بودند

پارتِنُن — مشهورترین بنای آکروپل پارتنن است که در آن معبد آتن ساخته شد
و پنج سال بنای آن طول کشیده
تمام پارتنن را از مرمر معادن پنتلیک ساخته بودند
شکل این معبد مستطیل و دارای شصت و هشت متر طول و سی متر عرض میباشد
هشت ستون در عرض و بیست و هفت ستون در طولش قرار داده بودند
در این معبد بسمت مشرق باز میشده و در مقابلش جلوخان بزرگی بود که هشت
ستون آنرا نگاه میداشته
در بالای ستونها چند سنگ موسوم به آرشی تراو قرار داده و در فوق آن
قطعات سنگی دیگری موسوم به فریز گذاشته بودند در فواصل انقطاعات مرمر نصب

کرده بودند انها قطعات را ترکیب و مرمرها را عقب میزدند
درروی سنگهای مرمر چند کتیبه حجاری نموده و جنگ سانترها و حوادث ارکت را
روی آنها رسم کرده بودند

در اطراف تحتانی جلوخان معبد چند کله شیر ساخته و لوله های ناودان آبگیر و آنها
وصل نموده بودند در اطراف فوقانی چند مجسمه قرار داده اند

چون از جلوخان بگذریم به دهلیزی میرسیم موسوم به پرنائس (منزل اول)
درعقب این دهلیز معبد حقیقی نائس (منزل) واقعست در جلو معبد سه والان
باشد و هر کدام دو ردیف ستون دارند

در نائس مجسمه آتن را که فیدیاس ساخته بود در روی پایه قرار داده اند رب النوع
زره طلائی پوشیده در دستش نیزه و در پائین پایش سپر و ماری گذاشته شده
صورت و دستهای الهه را از عاج ساخته اند

گویند فیدیاس میخواست مجسمه را از مرمر بسازد آتینها او را از این خیال برگردانده
گفتند صرفه جوئی برای خدایان حرام میباشد و باید تمام مجسمه از طلا ریخته شود
در اطراف معبد اسلحه زیادی از قبیل سپر و ظروف طلائی یا نقره ای ریخته بود
درعقب نائس در کوچکی بود که به تالاری موسوم به اپیس تدمس (منزل آخر)
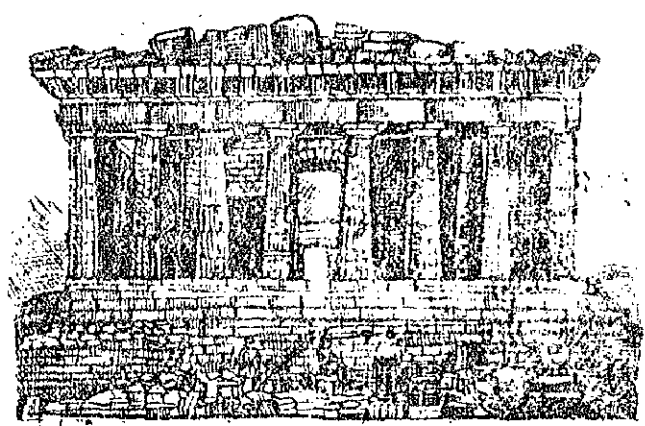
معماری یونان — یونانیان در معماری مهارت زیاد داشتند و مخصوصاً
ید طولائی در ساختن ستونها داشتند. یونانیان غالباً به سبک دُرین و
یُنیاین و کرنتین ها بنائی میساختند. سبک دُرین قدیمی و تقریباً از قرن
ششم در جزیره سیسیل و ایطالیا مرسوم بود ش ۶۲.
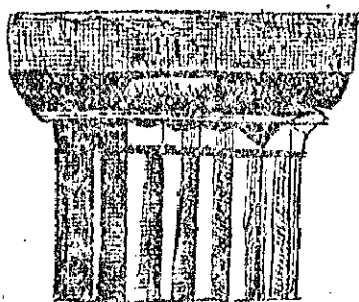
سبک یُنیاین مثل مشرق
زمینها بود و این سبک از
قرن هفتم قبل از میلاد تا قرن
چهارم بعد از میلاد مرسوم بود
ش ۶۳.
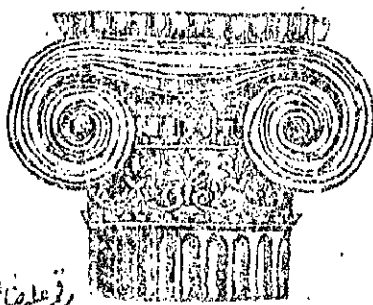
ش ۶۲ سر ستون به سبک دُرین

سبک کرنتین در عصر پریکلس
اختراع شد و اصل آن را
بدین نحو نقل میکنند ش ۶۴
یکی از دختران کرنت چون
مُرد دایه اَش آلات زینتی
که این دختر مالک بود و در

رقم علیرضا

ش ۶۳ سر ستون به سبک یُنیاین

ته ستونها را مستقیماً روی آنها گذاشت بعد نزدیک سبد چیچکی (?) از زمین بیرون
آمده و آنرا از اطراف احاطه نموده گالیماک حجار آنرا مشاهده کرده و سرستونی بدین ترتیب
ساخت
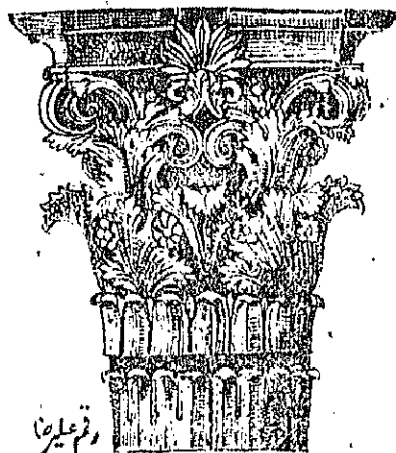
منظر معبد برحسب قدمش تغییر میکند مثلاً ستونهای معابد قدیم کوتاه و نازک (?) و ستونهای جدید بلند و ظریف بود معابد یونان غالباً ملوّن بسرخ و آبی و زرد و سبز بوده غالباً کتیبه‌ها را قرمز میکردند معابد قدیم تمام ملوّن ولی
معابد جدید فقط ستونها و مجسمه‌هایش ملوّن بود

رقم علیرضا

شکل ۴۳ سرستون به سبک کرنتی ین

فیدیاس — اطلاع صحیحی درباب زندگانی حجاران و معماران نداریم ولی
فقط میدانیم فیدیاس مشهورترین آنها بوده
اینشخص حجاری را اول نزد اِژلادامِس ارگسی آموخت و در عصر سیمن مجسمهٔ
آتن پرماشُس را ساخت بعد پرکلس او را برای حجاری پارتنن آورد

چند معمار و حجار قابل خدمت او میکردند اما خود فیدیاس مجسمهٔ آتنی را از طلا

و عاج ساخته و شاگردانش فریز پارتن را ساختند

گویند چون مجسمه تمام شد آتنیها فیدیاس را خائن قلم دادند زیرا که روی سپر رب النوع

تصویر خود و پریکلس را حجاری نموده بود و حجار مشهور را اخراج کردند

فیدیاس به المپیا رفته و مجسمهٔ بزرگی برای رب الارباب ساخت این مجسمه بقدری

قشنگ و ظریف بود که هر کس آنرا ندیده بود خود را بدبخت تصور میکرد. در پایهٔ مجسمه

این کلمات از قول رب الارباب حجاری شده بود

(فیدیاس پسر شارمیدس این مجسمه را برای من ساخته است)

عید پاناتن — در آتن اعیاد چندی برای رب النوع مرسوم بود ولی مشهورترین

اعیاد عید پاناتن بود که هر چهار سال منعقد میگشت. س ۵۶ س ۶۶

س ۵۶ عید پاناتن

می نواختند

بعد از اینها پیران حرکت میکردند و هر کدام شاخهٔ زیتونی در دست داشتند و در عقب ایشان

جوانان سواران شکل ۴۷ و قشون پیاده

شکل ۴۷ سواران یونانی در روز عید پاتن

تمام این جمعیت مقابل پارتنن صف کشیده قربانی میکردند بعد کشیشها در معبد را باز نموده

و تمام مجسمهٔ آتن رب النوع را مشاهده کرده تعظیم مینمودند.

ایجاد دیونیزس و تراژدی — در آتن چند عید برای دیونیزس

رب النوع نباتات مرسوم بود

در عید گلها (آنتس تری) یعنی در اواخر زمستان ملت محصول شراب را در تنگها

یا ظروف گلی ریخته بافتخار رب النوع خود نوشیده میشد

روز عید تمام کلاهی از گل ترتیب داده بر سر میگذاشتند و هر کدام شیشه لبریز شراب

در ظرفی ریخته و در مکانی بریاست ارکنت پادشاه می نشستند بعد بصدای شیپور یکدفعه ظروف را برداشته و نوشابه گویان سر میکشیدند هر کس که ظرفش زودتر خالی میگشت او را جایزه و انعام میدادند

چون تمام شرابها نوشیده میشد تاجهای گل را در معبد رب النوع قرار داده و زن ارکنت پادشاه با چهارده زن دیگر حیوانی قربانی میکرد

بعد از کماه عید دیونیزی شروع میشد اول بت رب النوع را در قصبه سرامیک گردانده و در جلو محراب معبد دیونیزس آواز مخصوصی موسوم به دیتیرامب میخواندند این جمع آوازه خوانها را تراژیک (تراگس یعنی بز) میگفتند زیرا که آوازه خوانان بشکل ساتیرها لباس میپوشیده

بعد از ساتیرها شخصی با نقابی کتانی ظاهر شده و او را دیونیزس مینامیدند این شخص در روی عرابه سوار شده با همراهانش صحبت مینمود

غالباً این عید را نزدیک تبرزی سیاهی که در میدان بازار واقع بوده منعقد مینمودند باید دانست که این اعیاد نه فقط مخصوص به دیونیزس بود بلکه آنها را برای خدایان و پهلوانان هم تشکیل میدادند فرنیکوس مجلس تیاتری تشکیل داده و تسخیر میلت را ظاهر ساخت در این تیاتر بازیگران بلباس زنان درآمده بودند

اشیل که ملقب به خلاق تراژدی میباشد تیاترا و تماشاخانه های بزرگ
ترتیب داده و تراژدی (تیاتر غم انگیز) بنفیسم مرسوم گشت

کمدی — بعد از خوشه چینی یونانیان عید لن تراتیکل میدادند در آن
عید مقداری شراب برای دیونیزس وقف نموده و مجالس مهمانی منعقد میشد در تمام
شهرها فقار خدایان آوازه میخواندند بعد چند نفر امثال ساتیرا و باکانت ها
لباس پوشانیده و صورت آنها را از تفاله شراب طون میکردند تماشاچیان بدور
این اشخاص جمع گشته رقص و طرب نموده گاهی هم دشنام و کلمات مسخره آمیز
بهمدیگر میگفتند اینوضع موسوم به کمس بود

اطلاع صحیحی در باب این عیاد نداریم لکن چیزی که واضح میباشد اینست که
سوزاریون این عید را در مگارا مرسوم نموده و آتنیها تقلید او را نمودند بعد کم کم
این عید مرسوم گشته و بازیگران چندی در روی عرابه سوار گشته مجلس را بطرب
در سیاوردند باین قسم کمدی (تیاتر مضحک آمیز) تشکیل یافت

تیاتر — تراژدی و کمدی را اول روی عرابه ظاهر میساختند بعد چون
این اعمال صعب و دشوار بود بنای بزرگی برای تماشاچیان و بازیگران
ساختند این بنا در دامنه تپه واقع شده و سنگهای تپه را حجاری نموده طبقات

چند جا یافتند تمام این شبیه به یک نیم دایره بود (این نیم دایره را تیاتر یا تماشا
خانه نامیدند)

در سه طبقه پایین کشیشها و در طبقات دیگر تماشاچیان می نشستند در پایین تخته بند
دیگری بود که منقسم بشکل نیم دایره و آنجا را ارکستر (محل رقص) نامیدند
در وسط این جا محراب رب النوع واقع بوده و آوازه خوانان و موزیک چیان
بدور آن میگشتند ص ۶۸

در مقابل تماشاچیان محوطه موسوم به سین (مجلس) واقع بود و در جلوی آن
فضای بزرگی بود که بازیگران در آنجا می ایستادند این تیاتر شبیه به یک عید
مذهبی بوده و هر سال آنرا تجدید مینمودند
یک ارکنت رئیس این عید بود و دولت یکی از نجبا را برای تهیه آلات و ادوات
تیاتر انتخاب کرده او را کُرِژ لقب میدادند

مخارج این تیاتر به پانصد درهم میرسید برای ترادی پنجاه پسر و برای کمدی
بیست و پنج پسر حاضر نموده و پول زیادی به آوازه خوانی داده پسرانرا آواز
خواندن میآموزاندند مخارج بازیگران و موزیکچیان هم با ارکنت بوده
این تیاتر مدت ده روز طول میکشید زیرا که ارکنت ها با هم رقیب بودند مثلاً

ش ۵۹ تیاتر دیونیزس در آتن
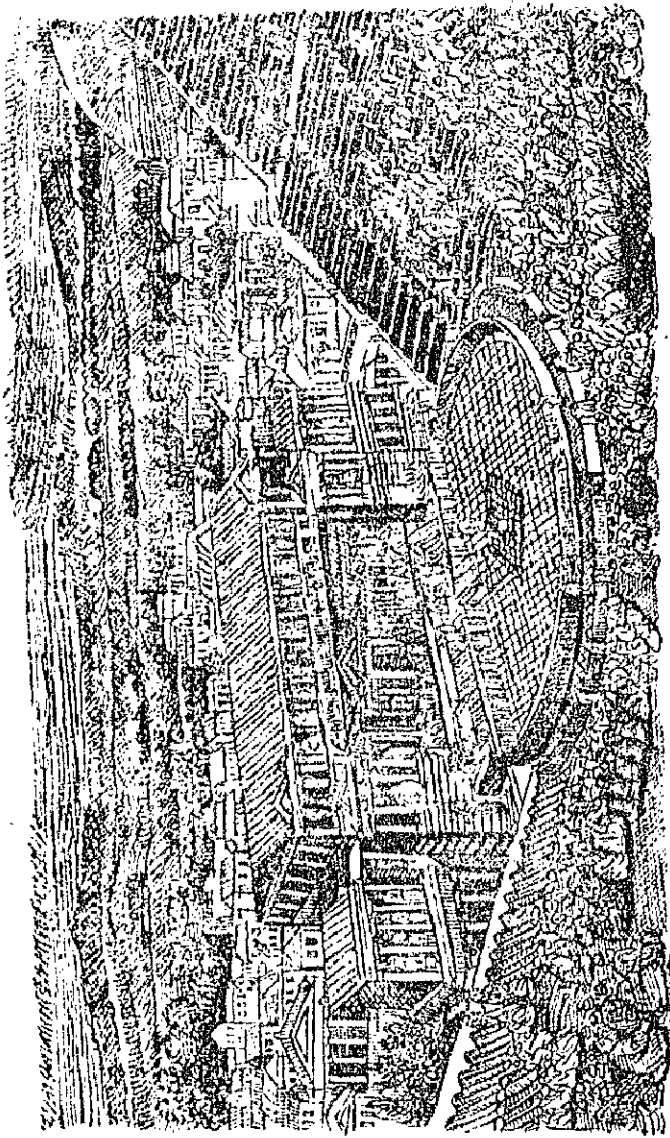
سه دفعه تراژدی و پنج دفعه کمدی بجا میآورده هر قطعه یک روز طول میکشید
هر مجمع تراژیک مرکب از سه تراژدی (تریلوژی) و یک قصیده ساتیرک بود
در طلوع آفتاب تیاتر شروع میشد سی هزار نفر در آن میتوانستند حضور یابند
قیمت دخول نفری دو ابل بود

آوازه خوانان اول بر اکستر آمده دور محراب طواف میکردند بازیگران نقابی بر صورت
آویخته در روی پله که ارتفاعش یکمطر و نیم بود می ایستادند

البته بازیگران تراژدی شبیه بمشرق زمینها بود ولی بازیگران کمدی لباس کوتاهی
پوشیده و نقابهای مضحک و عجیب و غریب بصورت میآویختند

هر قطعه تیاتر با سه بازیگر مجری میشد و مرتب کردن تمام آنها با کرِگ بود

بعد از اتمام تیاتر قضات برای جایزه دادن رأی جمع کرده و اسم آنها را روی
سنگ پایه می نوشتند

مصنفین درام — (درام تیاتریست مرکب از تراژدی و کمدی) مصنفین
درام شعرای مشهور یونان بودند اغلب تیاتر آنها تلف گشته ولی اسم سه شاعر
با اشعارشان از برای تراژدی و یک شاعر از برای کمدی بیادگار مانده
مشهورترین مصنفین تراژدی اشیل میباشد برادرش سیجیژیر در جنگ
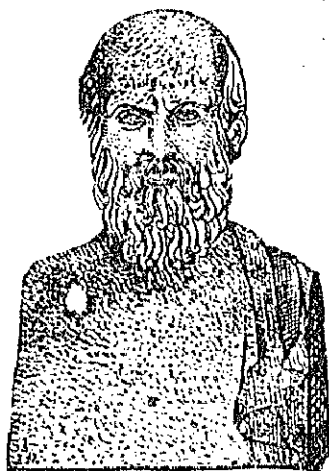
سنه ۶۹ اشیل

ماراتن کشته شد سنه ۴۹۰
شاعر خودش در سالامین
جنگ کرده و از آنجا به آتن
آمده تیاتری منعقد نمود در
اواخر عمر اشیل بجزیره سیسیل
رفته و در آنجا بدرود زندگانی
گفت

شاعر دویم سفکل سنه ۴۹۵ میباشد این شاعر مدتی در آتن کار کرده و صد تراژدی
تالیف نموده آتنیها همیشه او را محترم
نگاه داشته و حتی دو دفعه او را سرلشگر
نمودند سفکل در نود سالگی درگذشت
شاعر سیم اریپید است که پسر
یک سبزی فروش بوده همیشه با شعراء
و آناگزاگر فیلسوف مراوده مینمود
غالب اشعار این شاعر مذهبی و اخلاقی

سنه ۷۵ سفکل

بوده چون اشعار اری پید از فیلسوفی و اخلاقی میدیدند با و محبت نمیکردند از اینجهت شاعر بمقدونیه آمده و از آنجا به تراس رفت س ۷۱

اریستفان شاعر کمدی بوده است مدت چهل سال اشعار ضحک آمیز ترتیب داده و همیشه بر ضد حکومت عامه و مجلس و فیلسوفان و مخصوصاً بر ضد کلئون رییس دمکراتها و سقراط و اری پید سخن میراند چون کمدی نوشتن در آتن آزاد بود از اینجهت حکومت او را ممانعت نمیکرد

(۷۱) اریستوفان

این چهار شاعر در یونان بلکه در تمام عالم مشهور میباشند و هنوز اشعار و قصاید آنها در دست میباشد

فصل هجدهم
زندگانی در یونان و ادبیات

زندگانی مادی — چنانکه سابقاً مذکور شد آب و هوای یونان بسیار گرم و خشک میباشد. و در تمام فصول میتوان با کمی لباس و خوراک زندگانی

تو مدت چند قرن البسه یونانیان
فقط از یک لباس پشمی یا کتان
بود شیتن لباس کتانی طویلی بود
که بتن‌ها می‌پوشیدند لباس
مردان و زنان س ۷۲ تقریبا
بهم نزدیک شبیه بود باید دانست که
یونانیان تقلید آسیانیها را کرده
و بعد مثل آنها لباس پوشیدند

س ۷۲ یک زن یونانی که لباس می‌پوشد

یونانیان چون از خانه بیرون می‌آمدند قسمی شنل کوتاهی روی لباس خود می‌پوشیدند
کفش آنها از چوب بوده و بواسطه چند تسمه او را بپای می‌بستند س ۷۳

س ۷۴ س ۷۵ س ۷۶

زنان گیسوان خود را گلوله نموده و پشت سر می‌بستند مردان لباس سر برهنه
ریش و سبیل را می‌تراشیدند در سفر یک قسم کلاه نمدی پهنی بسر می‌گذاشتند
غذای یونانیان بسیار ساده و مطبوع بوده و طباخ قابل نداشتند س ۷۷
غالبا با قسمی عصیده و نانهای کلفت و گوشت تغذیه می‌کردند

ص ۷۳ رقاص زرین

ص ۷۴ یک زن یونانی

یونانیان شراب کم استعمال میکردند و غالباً آن را با آب مخلوط مینمودند

اغذیه نجباء و اغنیاء از زیتون و روغن ص ۷۸ و باقلا و پیاز و انجیر و پنیر مرکب بوده

یونانیان اول نشسته غذا میخوردند بعد بتقلید آسیائیها را نموده غذا را درازی بیز صرف میکردند

س ۲۵ دو جوان یونانی

س ۲۶ دو زن یونانی که آب میبرند
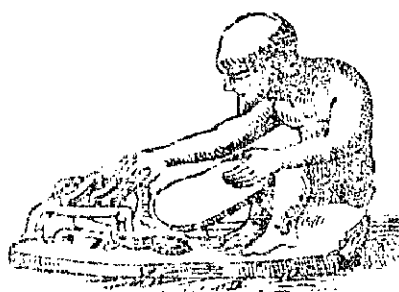
س ۲۷ طباخ یونانی

معابد یونانیان از مرمر و خیلی
باشکوه بود ولی شهرهای ایشان کثیف
و دارای خیابانهای تنگ بود
دیوار منازل کوتاه و غالبا
دزدها آنها را خراب مینمودند
اطاقهای منازل بی پنجره و گلی
بود مردان فقط برای خواب بخانه میآمدند زیرا که زندگانی ایشان فقط در
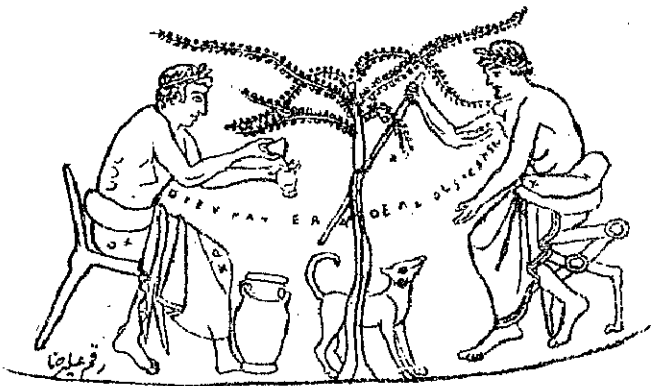
س ۷۸ دو زارع که روغن میگیرند

درزورخانه ها بود و برای کسب خبرگاهی در دکاکین دلاکان یا آهنگران میرفتند
دریونان چون شخصی میمرد اورا درعرابه گذاشته و چند نفر پارچه بر سر انداخته مرده را
تا قبرستان همراهی میکردند س ۸۹

س ۷۹ تشییع جنازه یک یونانی

غلامان و کنیزان — در شهرهای یونان عده غلامان و کنیزان
بیشتر از یونانیان بوده

یونانیان غالبا از ممالک لیدی و فرژی و سیری غلام میخریدند
طباخی و اعمال مشکل با غلامان بود بعضی از کنیزان پارچه میبافتند و برخی گندم
آسیا نموده نان می پختند

سد ۸۰ هر خانواده
اقلا ده غلام و کنیز داشتند
نجبا و اغنیا صد غلام
و مقدار زیادی کنیز داشتند
بعضی از غلامان آهنگری
یا نقاشی یا اسلحه سازی و یا دلاکی سد ۸۱ مینمودند و در آتن غالب غلامان
ملاح یا تاجر بوده اند مثلا
هر کدام در دکانی نشسته نصف
دخل را برای خود و نصف
دیگر را بصاحبانشان میدادند
غلامان حق دخول در جاهای مهم
شهر و در خانه ها و مجالس

سد ۸۱ دلاک یونانی

نداشتند ارسطو میگوید غلام آلت ذی روح میباشد

در یونان غلامان را بسیار اذیت میکردند مثلاً در آتن چون نزاعی بین دو شخص

واقع میشد غلامان همدیگر را ضبط نموده و برای بروز دادن خبر صدمه زیادی

بآنها وارد میآوردند

یکی از خطبای یونان میگوید برای اثبات گناه و تقصیر شکنجه بهترین وسایل است

زنان — تقریبا در تمام شهرهای یونان زنان غالبا در اطاقی موسوم به

ژینیس (منزل زنان)

می نشستند در طفولیت همیشه نزد

مادر بودند ص ۸۴

درس یا نوع شغل زنان

فقط منحصر به بافتن و زردوزی

کردن نساجی ص ۸۳ بوده

زنان را درس میخواندند

صفات عمده زنان منحصر

باطاعت و سکوت بود

رقم علیرضا

ص ۸۳ یک دختر یونانی با مادرش

ش ۶۳ زنان نساج

در پانزده سالگی (سن تزویج) پدر دخترش را بیکی از دوستانش تزویج مینمود چون زن بخانهٔ شوهر داخل میشد فی الفور در اطاق مخصوص خود در تحت مواظبت غلامان و تهیه کارهای خانواده را مینمود ش ۸۴

در اعیاد مذهبی زنان با غلامان از خانه بیرون میآمدند و اگر زنی بی اذن شوهرش بمکانی میرفت او را جزء زنان نانجیب محسوب میداشتند

اطفال — تربیت اطفال با پدران نبوده فقط چون طفل تولد میشد او را نزد پدرش میبردند اگر پسند واقع نمیشد فی الفور او را در خیابانهای شهر میگذاشتند تا آنکه کسی او را بخانه خود برده گاهی اطفال جدید الولاده را

کسی بر نمیداشت و بدبختان
میمردند اگر بر عکس طفل مطبوع
پدر واقع میشد مادر بچه را نگاه
خود میسپرد اگر دختر بود او را
از بیرون آمدن منع میکرد
ولی پسر را تا هفت سال
فقط در خانه نگاه میداشته

رقم علیرضا

یک زن آتنی نشسته

اطفال بیچاره را به پداگوگ ها (لله) می سپردند و تربیت اطفال با آنها بود
در مدارس آتن خواندن و نوشتن و حساب کردن و آوازه خواندن را باطفال
می آموزاندند اطفال غالبا اشعار هومر را حفظ میکردند
تحصیل در این زمان بسیار مشکل بود زیرا که علوم را روی پاپیروس (گیاهی
که در مصر میروید) می نوشتند و این نسخ خطی نادر و گران بود
برای نوشتن صفحات چوبی یا آهنی را از موم مستور کرده و با سوزنهای موسوم
به استیل روی آنها می نوشتند
در سن بلوغ اطفال بزورخانه رفته جنگ کردن ص ۸۵ و کشتی گرفتن و

و دویدن میآموختند

در آتن دو ورزشخانه عمده بود یکی برای نجبا و دیگری برای اجنبیان و موسوم به
سینوزارژ بود

۸۵ — سه جوان سرباز آتنی

اطفال در نوزده سالگی در ادارات نظامی داخل گشته مدت دو سال خدمت مینمودند

انجمن عامه — تمام کارهای عمده و ترتیبات حکومت با نجبای آتن بود غالباً
آتنیها در مکانی جمع گشته و در باب کارها مشورت میکردند

این انجمنهای سه مرتبه منعقد میشد در قرن پنجم در میدان آگورا جمع میشدند ولی
در قرن ششم در پنیکس که در دامنه صخرهٔ است مجلس میکردند

در بالای این انجمن بیرقی گذاشته بودند اعضاء انجمن روی تپه نشسته و در مقابل
ایشان سکوئی بجهت قضات ساخته بودند

برای انعقاد انجمن قضات چند بچه خوک در مجلس گردانده بعد آنها را ذبح نموده بخون آنها
[illegible] ها آغشته میکردند بعد یکی از قضات دعائی خوانده و لعن بر خائنین ملت مینمود
چون تمام اعضاء در جای خود می نشستند یکی از رؤسای شورای پانصد نفر از جای
خود بلند شده مقالاتی را که در آن باب باید صحبت شود پیشنهاد انجمن عامه مینمود
خطبا در باب کارها صحبت نموده از انجمن جواب میطلبیدند هر کس که آن مقالات را
نمی پسندید دستش را بلند میکرد

اگر قانونی را از انجمن عامه بمحکمه قضاوت میفرستادند رد می شد فی الفور
مقننین را از تمام کارهایش خلع نموده و غالبا او را در شماره ملت محسوب نمیداشتند

محاکم قضاوت — انتخاب قضات هم با ملت بود انجمن آنها موسوم
به هلیه و اجرائیش کمتر از انجمن حکومتی بود و هر روز اعضای انجمن در میدانی
جمع شده محل شوری و مرافعه را معین میکردند

هر قاضی رئیس ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ یا ۲۰۰۰ نفر بود در مجلس مقصر و مفتری
حاضر شده مرافعه خود را بیان میکردند قضات بعد از اتمام حرف ایشان
چند ریگ سفید یا سیاه در ظرفی موسوم به اورن میانداختند (اورن
ظرفی بود که در آن خاکستر نعش مردها را میگذاشتند)

خطباء — در آتن خطباء بسیار محترم و با قیمت بوده اند بعضی مثل پریکلس و دموستن در باب جنگ و صلح و ترتیبات حکومت صحبت میکرده برخی در باب نجوا مذهبی سخن میسرائیده

در آتن کسی حق وکیل گرفتن نداشته ولی از ابتدای قرن پنجم هر کس مقداری پول بخطباء داده آنها را وکیل مینمود مشهورترین وکلا رفون ایزه و لیزیاس بوده اند خطبای قدیم مقالات خود را نمی نوشته از اینجهت اطلاع صحیحی در باب آنها نداریم ولی از قرن پنجم خطباء مقالات خود را نوشته اند و مقالات ده نفر از آنها بیادگار مانده و آنهارا ده خطیب اتیک مینامند

مورخین — در قرن ششم مردمان زیادی مخصوصا در شهرهای یونانی آسیا زندگانی خود را وقف بتاریخ نوشتن کرده بودند و آنها موسوم بلگوگرف میباشند

مورخین مشهور اول آتنی بوده اند و هرودت مورخ قدیمی تر آنها میباشد این مورخ در یکی از شهرهای آسیای صغیر موسوم بهالیکارناس متولد شد و مدتی در ممالک آشور و مصر و اروپا سفر کرده جنگ ایران و یونان و عادات و رسوم ایرانیان را در تاریخ خود نقل کرده

تاریخ هرودت به نه قسمت بوده و هرکدام برای یکی از موزها (ربة النوع طرب) نوشته شده بود

هرودت در تاریخش محسنات زیادی از آتنیها نموده بود و حکومت آتن ازاین بابت ده تالان باو جایزه داد

توسیدیت مورخ آتنی بوده و معادن طلای زیادی در ترس مالک بود ریاست سفاین جنگی آتن مدتی با توسیدیت بود لکن او را متهم کرده و از آتن اخراجش نمودند مورخ بدبخت به اسکاپت هیل که در ترس واقعست رفته و تاریخ جنگ پلپنز را نوشت بیچاره هنوز تاریخش را اتمام نکرده بود که او را بقتل رسانیدند سنه ۸۶

گزنفن تاریخ توسیدیت را اتمام نمود این مورخ یکی از سرداران بزرگ آتن بوده و مدتی در آسیا جنگ نموده ولی فایده از فتوحاتش نبرده او را از آتن اخراج کردند گزنفن به الید که یکی از شهرهای اسپارت است رفته و در آنجا متوطن گشت گزنفن تاریخش را بزبان ساده نوشته و مخصوصاً مراجعت ده هزار نفر را که خود سردار آنها بوده و بعدها مذکور خواهد شد بخوبی نمایانده

سوفسطائیان، عالمین معانی و بیان — در عصر پریکلس

توسیدیت
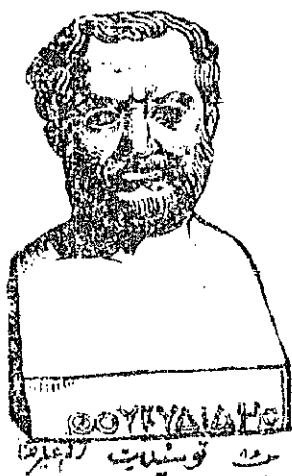
مردمان چندی به آتن آمده
از تقوی و حوادث دنیوی
و اعجاز سخن بسیار اندیشیدگی
از آنها موسوم به هیپیاس
گفته من بر ضد طبیعت کار
میکنم

این اشخاص دوست و دشمن زیاد داشتند زیرا که غالبا اعتقاد بخدایان یونانیان
نداشتند مثلا پرتاگراس که معروفترین آنهاست گفته انسان مقیاس
هر شیئی است و وجود خدایان را نمیتوانیم ثابت نمائیم آتنیها از این مقالات
متغیر گشته کمر قتل او را بستند پرتاگراس فرار نمود
دیاگراس که از ساکنین ملس بود عقاید مذهبی الوزیس را مسخره نمود آتنیها
او را تعاقب کردند دیاگراس بشهری فرار نموده خود را خلاص کرد
اطلاع صحیحی درباب سوفسطائیان نداریم لیکن واضح است که پرتاگراس و دیگر
اشخاص حکیم عاقلی بودند
در همین عصر مردمان دیگری به آتن آمده مقالات زیادی در فصاحت و بلاغت

زیستند مشهورترین این علما از جزیرهٔ سیسیل آمده اند

گرژیاس که از ساکنین لئونتینی است در مقالات خود میگوید بلاغت
و فصاحت را میتوان آموزاند ولی تعلیم کردن عقل محالست — هیچ موجودی نیست
— اگر موجودی باشد شناختن آن محال است — اگر هم شناخته شود آن را باثبات
نخواهند توانست برسانند

گرژیاس مدتی در آتن بسر برد و همه او را محترم میداشتند هرچند از اهل سیسیل بود
لکن مقالاتش را بزبان آتیک ها نوشته بود

یکی از علمای سیسیل موسوم به کراکس که از ساکنین سیراکوز بود مقالات چندی در
باب مرافعه و شکایت نوشته

تیزیاس یکی از شاگردان کراکس گفته بود اگر من بتوانم هر مرافعه را در محاکم قضاوت
باثبات رسانم مبلغی پول به استادم تقدیم خواهم کرد چون تعلیمش تمام شد کراکس
پول طلب کرد تیزیاس نداد کراکس شاگردش را بمحکمهٔ قضاوت برد تیزیاس در
مقابل تمام قضات بلند شد و گفت اگر معلم من چیزی ثابت کند من هیچ نخواهم داد
زیرا که من با او قرار داده ام که چون شیئی را من باثبات رسانم باو جایزه دهم قضات
متعجب گشته حرف او را پسندیدند

فصل نوزدهم

جنگ پلپنز

آغاز جنگ — در وقتی که آتن با اسپارت صلح کرده بود یعنی در سال ۴۴۵ آتن اول شهر بحری و اسپارت اول شهر بری یونان گشت و هر کدام مقداری متحد با خود داشتند

اسپارت تنها در ترتیبات حکومتی یونان مخالفت نمیکردند لکن کرنت که با اسپارت متحد بود رقیب آتن شد زیرا که تجارتش ضرر میرسانیدند

کرنت با کرسیر که یکی از مستعمراتش بود جنگ میکرد زیرا که حیوانات قربانی را برای روز عید کرنت نفرستاده بود کرسیر از آتن کمک خواستند و هم مقداری کشتی و قشون به کرسیر فرستاد

در این زمان پتیدیا که یکی از مستعمرات آتن بود بر آتنیها شورید کرنتیها که رقیب آتن بودند چند کشتی به کمک ساکنین پتیدیا روانه کردند

مگارها هم بر آتن شوریده و آتنیها قرار دادند که از آن زمان بعد سفاین تجارتی مگار در بنادرشان داخل نمایند مگارها هم قسمتی از اراضی آتیک را غصب نموده و آنجا را زراعت کرده برای دیشتر و تلف نمودند

در جنگ کرنت با آتن نمایندگان اسپارت دیگر بار و کرنت جمع گشته و آتش جنگ را
دادند ولی آتنیها که در مجلس حضور داشتند مخاطرات و صدمات جنگ را نشان داده مجلس کردند
اسپارتیها کوشش یا تغییر نمایان کرده و در بابت آرکیداموس پادشاه اسپارت در
سال ۴۳۲ قرار جنگ را دادند

اسپارتیها اول از دلف وحی خواستند وحی رسید که آتنیها را بقوت غلبه خواهید
کرد. اسپارتیها در این باب با متحدین خود مشورت نموده و از گنج دلف و المپی مبلغی
پول برداشته چند سفینه جنگی ساختند

آتنیها پیغامی به اسپارت فرستادند که تصور نکنید آتن پست تر و ضعیف تر از اسپارت است
اگر مساوی شهر اسپارت نیست بلاشک از او قویتر است

غفلت پلاتها — قبل از جنگ تب ها که دشمن آتنیها بودند کوشش زیادی
نموده و شهر کوچک پلات را تسخیر نمودند

در اوایل بهار سال ۴۳۱ سیصد مرد جنگی تب کمین نموده و در شبی بارانی داخل
پلات شده و فریاد کردند هر کس میخواهد آسوده باشد اسلحه خود را گرفته به پائین رود
پلات ها بجز تسلیم چاره ندیدند ولی چون صبح آمد پلات ها خیابانهای شهر را سنگر
کرده حمله به تب ها نمودند زنان پلات از بالای بام ها سنگ بسر دشمن میریختند تب ها

خود را بکانهای تنگ شهر انداخته خواستند از دروازه که داخل شده بودند فرار نمایند
لکن دروازه بسته بود و از اینجهت عده‌ای بقتل رسیده و عده‌ای خود را از حصار شهر
پرت نموده هلاک شدند

پلات با ۱۸۰ اسیر خود برگشته و برای آتنیها خبر این فتح را دادند آتنیها
چند کشتی آذوقه بدانجا فرستاده و زنان پلات را به اتیک آوردند

استیلاء اتیک — قشون آتن مرکب از ۱۳۰۰۰ هپلیت و ۱۶۰۰۰
نگاهدار و ۱۲۰۰ سوار و ۱۶۰۰۰ برای ساخلو بود

شهرهای متحدهٔ آتن ۳۰۰ کشتی و سالی ۱۰۰۰ تالان برای آتن میفرستادند
آتنیها در معبد پارتنن ۶۰۰۰ تالان بغیر از ۶۰۰ تالان و شمش طلای الهه مالک بودند
تمام شهرهای پلپنز بغیر از آرگس و آشئن با اسپارت متحد شدند
قشون اسپارت زیادتر از آتن بود لیکن بی پول و بی کشتی بودند پریکلس چون
قوهٔ بری اسپارت را میدانست آتنیها را مجبور بجنگ بحری نمود
تمام سکنهٔ اتیک به آتن آمده در حوالی بندر پیره سکنی نمودند اسپارت تمام
شهرهای متحده را جمع کرده و ۶۰۰۰۰ نفر بریاست ارکیدامس پادشاه اسپارت
در سال ۴۳۱ به اتیک روانه نمود چون اسپارتیها به اتیک رسیدند شهر را خالی دیدند

مقداری داخل شده و مقداری در بیرون چادر زدند

اسپارتیها آتیک را غارت کرده درختها را بریده و زرعها را آتش زدند آتنیها

از دور شعله آتش را تماشا نموده خواستند از شهر بیرون آمده جنگ نمایند

لیکن پریکلس آنها را ممانعت نموده گفت درخت اهمیت ندارد و باز سال دیگر

خواهد روئید ولی انسان چون کشته شد محال است دیگر زنده شود

بواسطه تنگی آذوقه اسپارتیها بعد از چندی از آتیک بیرون آمدند

سفاین آتن از بندر پیره بیرون آمده و سواحل پلوپونز را غارت نمودند

پریکلس بعد از غارت آتیک با ۱۳۰۰۰ هپلیت به مگار رفت ولی چون از [illegible]

متوحش بود اول آنجا را مسخر کرده و آتنیها را در آنجا مسکن داد

طاعون آتن — در سال ۴۳۰ مجدداً اسپارتیها آتیک را غارت نمودند

در این زمان طاعون سختی در آتن بروز کرد گویند این طاعون از مصر یا ایران سرایت

کرده بود زیرا که اول بواسطه تجاری که در بندر پیره آمده بودند ناخوشی

بروز کرد آتنیها تصور میکردند که آپولن رب النوع سبب وقوع طاعون شده

عده زیادی از ایشان هلاک شدند پریکلس با وجود ناخوشی جنگ سختی با اسپارتیها

نموده و ۱۰۰۰ نفر از قشونش هلاک شد ملت پریکلس را متهم نموده او را از

سرداری خلع نمودند و پسر و خواهر پریکلس از طاعون مردند ولی پریکلس هیچ
بمرگ آنها اهمیت نداده و همیشه وطن را مدافعه نمود تا آنکه پسر آخرینش هلاک شد
پریکلس تاج عزا را بسر پسرش گذاشته گریه زیادی نمود و این اول دفعه بود
که این سردار بزرگ گریه و زاری نمود

آتینها دو مرتبه پریکلس را سردار نمودند ولی ایندفعه بواسطه ضعف و غصه زیاد
این سردار بزرگ دچار طاعون گشته و در سال ۴۲۹ درگذشت

دوستان پریکلس در نزدیک مرگش بدور او جمع شده فتوحات او را بیاد
میآوردند سردار بزرگ با صدای ضعیفی دوستان را خطاب نموده گفت تمام حظ
دنیا را برده‌ام و تا بحال باعث مرگ کسی نشده‌ام

تسخیر پلات — مدت چندسال اسپارتیها به آتیک آمده آنجا را غارت
مینمودند از آنطرف هم آتینها بسواحل پلپنز آمده آنجا را غارت میکردند اسپارتیها چون
سفاین تجارتی آتن را تسخیر مینمودند ملاحانش را در دریا میافکندند از آنطرف آتینیها نیز
قاصدین اسپارت را در چاه باراتر میانداختند

قشون اسپارت پلات را محاصره نمودند در این شهر فقط یکدسته قشون و صد زن برای نان
پختن بود پادشاه اسپارت چند حیوان قربانی نموده و از خدایان حامی پلات خواهش

تسخیر شهر را نمود

چون حصار این شهر را محکم ساخته بودند اسپارتیها نتوانستند زود آنجا را تسخیر کنند ازاینجهت
خواستند آنجا را آتش بزنند ولی روسای قشون این عمل را نپسندیده قرار دادند که سنگر
محکمی با چند خندق بدور پلاته بسازند بالاخره مدت دو سال شهر را احاطه نمودند تا اینکه
پلاتها به تنگ آمده در شب تاریکی ۲۲۵ مرد جنگی از حصار پائین آمده و با خنجر و
نیزه حمله به اسپارتیها نمودند بعد از جنگ فرار کرده به آتن رفتند اسپارتیها شهر را
مسخر نموده تمام مردان را بقتل رسانیده زنان را اسیر نموده بعد ابنیه شهر را خراب
کرده پلات را به تبس بخشیدند

شورش و تسخیر میتیلن — میتیلن بزرگترین شهر لسبس بود ساکنین چون
ضعف آتن را مشاهده کردند با سپارت متحد شدند آتنیها ۲۵۰ کشتی و ۳ دسته
قشون در پنتید و میتیلن و آکارنانی گذاشتند

میتیلنیها تسلیم شده و اسپارتیهائی که در آنجا بودند بمعابد پناه بردند ولی آتنیها
آنها را با سران و از لشکریان از معابد بیرون آورده با غل و زنجیر به آتن فرستاده و تمام
آنجماعت را بقتل رسانیدند

چون آتنیها از میتیلن فراغت حاصل کردند خواستند که شهرهای متحده دیگر مثل میتیلن

رفتار نکنند از اینجهت قرار دادند که تمام ساکنین میتیلین را بقتل سانند ولی روز دیگر از این حکم پشیمان گشته و قاصدی برای منع قتل میتیلین روانه نمودند ساکنین میتیلین از قتل خلاص شدند ولی شهرشان خراب گشته و زمینش به ۳۰۰۰ قسمت شده و هر کدام را به یکی از نجبای آتن بخشیدند

نیسیاس و کلئُن — بعد از مرگ پریکلس دو نفر در باب ریاست مجلس آتن همیشه نزاع داشتند

رئیس دیگر اتها کلئن بود این شخص دارای چند کارخانه دباغی بود (ارستفان که رقیب او بود او را مسخره نموده دباغ خطابش میکرد)

کلئن حکم قتل میتیلینیها را داد زیرا که عداوت زیادی با اسپارتیها داشت و جنگ میگویند جنگ را او سبب شد

نیسیاس یکی از متمولین بزرگ آتن بود و چند معدن نقره در لُریوم ملک بود گویند در معدن نقره اش ۱۰۰۰ غلام خدمت میکرده این شخص خطیب و عالم نبوده لکن چون مهمان نواز و حامی ضعفا بود کم کم در آتن مشهور گشت

نیسیاس بر ضد دیگر اتها بود و جد و جهد زیادی برای اصلاح نمود

وقایع پیلُس و اسفاکتری — تقریبا برای حفظ شهر لشنی تی که در

جزیره سیسیل و اعانت چند کشتی و عده قشون بریاست دیشان فرستاده بودند
این سردار فتوحات زیادی در اکارنانی کرده بود

دمستن برای حفظ هیلت هائی که به اسپارت شوریده بودند خواست چند سنگر
روی کوهی که مشرف بر پیلس است بنا نماید سرداران انحراف ورزیده نپسندیدند ولی سربازان
چند سنگرهائی که دمستن گفته بود ساختند در این ایام اسپارتیها عید گرفته بودند و مانع
از ساختن سنگرها نگردیدند

بعد از شش روز سفاین آتن از پیلس مراجعت نموده و دمستن را با پنج کشتی و مقداری
قشون در آنجا گذاشتند اسپارتیها بعد از عید قشون خود را از آتیک و کرسیر برگردانده
دمستن را احاطه نمودند

۴۲۰ هیلت اسپارتی از کشتی بیرون آمده در جزیره سفاکتری اردو زدند دمستن
مقداری از قشونش را در دامنه کوه نگاه داشته و خود با ۶۰ هیلیت جلو بندر
پیلس را نگاه داشته مدت دو روز جنگ کرد آخر الامر اسپارتیها خواستند حمله
نمایند ولی ۵۰ کشتی از آتن به کمک دمستن آمده و سفاین اسپارت را شکست
داد و چهارصد و بیست هیلیت اسپارتی که تمام از خانواده نجبا بودند بین
سفاین و قشون آتن گرفتار شدند

مفتشین اسپارت برای خلاصی جزیرهٔ اسفاکتری بجز صلح چاره ندیدند از این جهت چند قاصد به آتن فرستاده برای اینکه قرارداد صلح را بدهند

کلئن خواست که اسپارتیهای اسفاکتری تسلیم شوند ولی قضات با نیکیاس راضی نگشته و جنگ دوباره شروع شد

حکومت اسپارت اعلان نمود که هیلت‌ها اگر آذوقه بجهت اسپارتیهای اسفاکتری برسانند تمام آزاد خواهند شد هیلت‌ها از این خبر مشعوف گشته هر کدام مقداری آذوقه بجهت آنها بردند

کلئن در مجلس آتن اظهار کرد که باید حکماً جزیرهٔ اسفاکتری را تصرف آورد نیکیاس گفت اینکار را باید کلئن انجام دهد تمام اعضا مجلس رای بجهت کلئن دادند

کلئن قرار داد که پس از بیست روز به اسفاکتری خواهم رفت

کلئن چنانکه وعده داده بود بعد از بیست روز با عده قشون بکشتی نشسته روانه اسفاکتری شد در این جزیره اسپارتیها در پناه چند درخت منزل کرده بودند از اتفاقات یک کشتی جرقهٔ آتشی پریده درختها را سوزانید اسپارتیها را در حرکت داده بعضی نزد یک چشمه و برخی در ساحل جزیره منزل نمودند

کلئن چون به اسفاکتری رسید قشونش را بدو قسمت نموده شب وارد جزیره شد

اولیا پیش قراولان اسپارت را بقتل رسانده و آنگاه مرتفعه جزیره را تسخیر نمود
در طلوع آفتاب اسپارتیها خود را میان دو دسته دشمن دیدند از هر طرف که حمله
مینمودند بضرب تیر و فلاخن هلاک میشدند تا اینکه از گرسنگی و تشنگی خسته شده
از آن ۴۲۰ نفر فقط ۲۹۲ نفر باقیماند

کلئون خواست آنها را زنده به آتن ببرد لیکن اسپارتیها قرار دادند با قشونی
که در ساحل بندر پیلس منزل داشت مشورت نمایند در این بین کاغذی رسید
و در آن نوشته بود ای اسپارتیهای شجاع خود را تسلیم نموده سبب خفت
اسپارت نشوید

اسپارتیها تسلیم شدند و این اول دفعه بود که اسپارتی تسلیم شود زیرا که در موقع
خطر چون چاره نمیدیدند خودشان را میکشتند

شخصی یکی از محبوسین جزیره اسفاکتری گفت آیا اسپارتیهائیکه در جزیره کشته شدند
شجاع بودند محبوس جواب داد ولی تیرهای گران شجاعان را انتخاب میکنند

چون کلئون به آتن مراجعت نمود آتنیها تحسین زیادی از او نموده و او را با تقسیم اجر دادند
که در مسید پریتان غذا خورد و در اکرپل مجسمه برای رب النوع ظفر بسازد (۴۲۵)

برازید آتش در آمفی پلیس —— آتنیها بعد از فتح اسفاکتری

قرار دادند که اگر ایندفعه اسپارتیها به آتیک حمله برند محبوسین اسفاکتری را بقتل برسانند از اینجهت مدتی اسپارتیها جنگ نکردند

آتنیها باز عادت خود را ترک نکرده هرسال سواحل پلپنز را غارت مینمودند مثل اینکه جزیرهٔ سیتِر را تسخیر نموده و یک ساخلو آتنی در آنجا گذاشته بعد شهر تیر را که در آن اژین ها مسکن نموده بودند تسخیر کرده و ساکنینش را به آتن فرستاده و در آنجا تمام را بقتل رسانیدند

یکنفر اسپارتی موسوم به براز یداس که در شجاعت و عدالت مشهور بود قصد کرد که آتنیها را از تراس خارج کند آتنیها احتیاج زیادی باین شهر داشتند زیرا که معادن طلا و جنگلهای زیاد داشت

مُفتّشین ۱۰۰۰ سرباز پلپنزی و ۷۰۰ هیلت همراه براز یداس نمودند

براز یداس با کمال اطمینان از تسالی که یکی از شهرهای متحدهٔ آتن بود عبور کرد نزد پردیکاس پادشاه مقدونیه رفت و خواست او را با اسپارتیها متحد کند

براز یداس از آنجا بکالسیدیک رفت یکی از ساکنین اغنیز موسوم به آکانت خواست او را از عبور کالسیدیک منع کند ولی بهره مند نگشت

یک ساخلو آتنی در آمفی پلیس که نزدیک رود استریمن است توقف داشت براز ید

اول پل رودخانه را تصرف آورده بعد شهر را مسخر نمود و قرار داد که ساکنین یا تسلیم
شوند و یا شهر را تخلیه نمایند
برای مدد آتنی‌ها نیسیاس از توسیدیت با هفت کشتی آمد ولی وقت گذشته بود آتنی‌ها
توسیدیت را اخراج کردند
شهرهای کالسیدیک تماماً بر علیه آتن شوریده و با اسپارتی‌ها متحد شدند بعد تاج
طلائی به براز یداس جایزه دادند
کلئون چون از نتیجه آمفی‌پلیس مخبر گشت بمجلس آتن حاضر شده گفت حتماً باید این شهر بزرگ را
از تحت تصرف اسپارتی‌ها خارج کنیم آتنی‌ها او را سردار نموده با ۳۰ کشتی به
آیون که بندر آمفی‌پلیس بود روانه نمودند
کلئون در دامنه تپه‌های پای شهر اردو زد براز یداس سربازان را در شهر مخفی نمود
سردار آتنی مخبر گشته خواست به آیون فرار نماید آنا براز یداس یکدفعه بایشان حمله
نموده شکست فاحشی بایشان داد کلئون در جنگ مقتول و ۶۰۰ نفر از همراهانش
هم کشت مقتولین اسپارت با خود براز یداس هفت نفر بود (۴۲۲)
صلح نیسیاس — در اینوقت هر دو طرف از جنگ خسته شده
نیسیاس آتنی و پلیستوناکس پادشاه اسپارت میل بصلح داشتند ولی

شهرهای کرنت ومگار وباقی همیشه در فکر جنگ بودند اسپارتیها صلح نموده وقرار
دادند که مدت پنجاه سال جنگ نکنند برای استقرار صلح هفده آتنی وهفده اسپارتی
قسم بوطن خوردند هر سال این قسم نامه مکرر میشد وآنرا روی سنگها حجاری نموده در معبد
اکرپل والمپ آمیکلین والمپی ودلف قرار دادند این عهدنامه موسوم بصلح نیسیاس
میباشد (۴۲۱)

جنگ کرنت با آتن و اسپارت با ارگس مدتی طول کشید ارگسها با آرکادیها
مانتین والین متحد شده ولی باز از اسپارت شکست خوردند

الینها رقابت نموده دیگر اسپارتیها را در بازیهای المپی داخل ننمودند لیکاس
اسپارتی بدون معرفی کردن خودش در بازیهای المپی حاضر شده وفاتح گشت
ولی چون بعدا او را شناختند حکم قتل او را داده ولیکاس بدبخت را
بضرب چوب هلاک کردند

آلسی بیاد — در این عصر شخصی موسوم به آلسی بیاد در آتن مشهور گشت ۸۲
خانواده این شخص از نجبا، مادرش از طایفه آلکمئون، وپدرش کلینیاس
که در یکی از جنگها مقتول شد در وجاهت وفصاحت از تمام آتنیها گوی سبقت
برده بود وحکایات زیادی درباب زندگانی او نقل میکنند

تخته نرد بازی مینمود ناگاه
عرابه رسید رفقا از جای
خود بلند گشته معبر گشاد
نمودند آلسیبیاد از عرابه چی
خواهش نمود که قدری

۸۳ آلسیبیاد

صبر نماید تا بازی تمام شود عرابه چی اعتنائی نکرده پیش رفت فی الفور آلسیبیاد
در کوچه خوابیده گفت حال اگر میتوانی پیش بیا
روزی یکی از رفقایش را با دندان گاز گرفت رفیقش گفت تو مثل زنان گاز میگیری
آلسیبیاد جواب داد خیر آسوده باش مثل شیر گاز میگیرم
آلسیبیاد یک سگ قشنگی داشت که ۷۰۰۰ درهم قیمت داشت و بود برای اینکه خود را در آتن
مشهور نماید دم سگ را برید
روزی با رفقایش شرط نمود که هیپنیکس را که در آتن مشهور بود سیلی بزند
این عمل را انجام داده روز دیگر نزد هیپنیکس رفته عذرخواهی نمود
دخترش هیپاریت از ترتیب زندگانی او شکایت نزد قضات برده و طلاق

خواست آلسیبیاد نزد قاضی رفته زنش را دنبال کرده نشست بخانه آورد و با او صلح نمود
روزی جائی دعوت داشت لیباس نا ها ر ظروف غذا را نهانی کرد و بیکی از رفقایش
بخشید همانجا نیز اظهار کرد که هرچه آلسیبیاد طلب کند دریغ نخواهم کرد
روزی بمدرسه رفته و ایلیاد هومر را در آنجا ندید از این رو حشیانه بروی معلم وارد آورد
خلاصه آلسیبیاد در تمام کارها سرآمد رفقای خود بود مثل اینکه در بازی های
المپی هفت عرابه برده و دو جایزه گرفت همیشه با البسه ارغوانی و کفشهای
بیک شرق زینها و گیسوان مجعد حرکت میکرد شمشیری داشت که از طلا و عاج
ساخته شده بود همیشه شبیه بزنان حرف میزد جوانان آتن وضع و ترتیب او را
تقلید میکردند

آلسیبیاد میل زیادی بموسیقی و فیلسوفی داشت چنانکه یکی از شاگردان سقراط
بود کم کم ترقی نمود و بزرگترین خطیب یونان گشت
آلسیبیاد خود را بتمام صدمات از قبیل گرسنگی و تشنگی و عریان بودن غیره عادت
داده بود چون با مجوسین جزیره تقریباً کتری مراوده میکرد کم کم دوره محبت
اسپارتیها در قلبش نفوذ کرد ولکن اسپارتیها همیشه از او پرهیز میکردند آلسیبیاد
از آنها مأیوس شده در پیش دیگرانها آتن گشت وقشونی کمک خود بشهری

که با سپارت جنگ میکردند فرستاد

سفر جنگی سیسیل — چون کلن پادشاه سیسیل کارتاژها را در سال ۴۸۰ شکست داد
سیراکوز شهر عمده سیسیل شد این شهر با کرینت متحد گشته و رقابت با آتن را مینمود آتنیها چند
کشتی بکمک ساکنین شهر کوچک لئونتی‌نی که با سیراکوز جنگ میکرد فرستادند
چون سیسیل جزیره خوش آب و هوا و دارای مراتع عالی و بنادر زیبا بود آلسیبیاد
در مجلس آتن اظهار کرد که باید آنجا را مسخر نمود این خبر کم کم در آتن منتشر شده در تمام
زورخانه‌ها و میدانها از تسخیر سیسیل سخن راندند
نیسیاس این مقصد را ناصواب دانسته گفت حال که تمام مستعمرات ما در انقلاب است
چگونه میتوان سیسیل را مسخر نمود ملت بسخن او گوش نداده و تهیهٔ جنگ را دیدند
مدت ۲۴ روز سفاین قشون و آذوقهٔ لازمه را حاضر کرده و بریاست سه سردار
که عبارت از نیسیاس و لاماکوس و آلسیبیاد باشد حرکت نمودند (۴۱۴)
یکشب قبل از حرکت قشون مجسمهٔ هرمس در معبد افتاده و شکست آتنیها این حادثه را
شوم تصور کرده و آلسیبیاد را مقصر نمودند آلسیبیاد بیگناهی خود را باثبات رسانده
و قشون را حرکت داد و چون به بندر پیره رسیدند آلات حرب و آذوقه و قشون را
در سفاین نشانیده و یکی از پهلوانان دعائی خوانده و قدری شراب با آب مخلوط

نموده و برای خدایان بدریا ریخت بعد تمام قشون سرودی خوانده حرکت نمودند
کشتیها چون به کرسیر رسیدند قدری توقف نمودند تا اینکه قشون و سفاین شهرهای
متحده حاضر شدند

در این سفر ۱۰۰ کشتی جنگی آتن و ۳۴ کشتی جنگی شهرهای متحده و ۳۰ کشتی برای
آذوقه و ۱۰۰ کشتی برای حمل و نقل ۳۵۰۰۰ قشون بود

چون سفاین بسیسیل رسید نزاعی مابین سرداران واقع گشت زیراکه لاماشوس
میخواست سیراکوز را متصرف کند نیسیاس خیال مراجعت داشت آلسیبیاد خواست با
متحدین حمله نماید در اینوقت یک کشتی برای مراجعت دادن آلسیبیاد رسید
چنانکه مذکور شد برای شکستن مجسمه هرمس نسبت این نوع آلسیبیاد را مقصر کرده بودند و بعد از
عزیمت او هفده نفر از نجبا را بقتل رسانیده بودند

آلسیبیاد فرار نموده بپلپنز رفت آتنیها اموال و املاک او را غصب نموده قضات
بموتش خطاب کردند آلسیبیاد چون به اسپارت رسید آنها را کمک نموده
و برای جنگ با آتن ترغیب نمود

محاصره سیراکوز — نیسیاس چند ماه سفاین را در دریا نگاه داشت
تا اینکه فصل بهار شد آنوقت قشون را از دریا بیرون آورده در کوههای شمالی سیراکوز

۳۰۴. مغزال داد آتنیها برج مدوری در دامنهٔ کوه بنا کرده و چند سنگر محکم در اطراف شهر ساختند سیراکوزها برای تسخیر سنگرها جنگی نموده ولی از آتنیها شکست سختی خوردند لاماشس در این جنگ کشته شد

شهر سیراکوز از دو طرف محاصره شده بود یکی از سمت دریا دیگری از طرف شمال بواسطهٔ قشون بری

اسپارتیها بنا بر سفارشات آلسیبیاد گلیپ سردار را به سیراکوز فرستادند این سردار ۳۰۰۰ نفر قشون از سیسیل جمع نموده و از سمت شمال وارد شهر گشت

سیراکوزها خیلی مسرور گشته و در یک حمله سنگر محکم آتنیها را گرفته آنها را عقب نشاندند سفاین آتنی چون مدتی در دریا توقف کرده بود ضایع گشته و ملاحان بی شوق شده بودند نیسیاس کاغذی به آتن فرستاد که یا سفاین را مراجعت دهید یا کمک زیادی با پول فرستید زیرا که من ناخوشم و مراجعت خواهم نمود

آتنیها این دفعه ۷۳ کشتی و ۵۰۰۰ هپلیت و ۳۰۰۰ کماندار بریاست دمستن فرستادند شب جنگ واقع شد و کرسیرها که متحد با آتن بودند سرود اسپارتی خواندند آتنیها آنها را اسپارتی گمان کرده حمله برایشان بردند و دو هزار نفر در آن شب هلاک گردید دمستن و نیسیاس خواستند مراجعت نمایند ولی کسوف پیدا شده آتنیها گمان

کردند که این کسوف علامت منع حرکت از آنها است از این جهت مدت
صبر کرده و قربانی زیادی برای خدایان نمودند

در این زمان سیراکوز سفاین آتن را شکست داده و آنها را از بندر بیرون نمود
دمستن خواست با ۶۰ کشتی که باقی مانده بود جنگ نماید ولی ملاحان قبول نکرده
سفاین را سوزانیدند

قشون آتن مرکب از ۴۰۰۰۰ نفر بود ناخوشی در میان آنها افتاده و عده زیادی
از ایشان را هلاک نمود دمستن و نیسیاس قشون را دو قسمت کرده و هر کدام از یک طرف
جزیره حرکت کردند قشونیکه همراه دمستن بود روز اول ۷ کیلومتر را طی نمود
مقابل قشون دشمن رسید سیراکوزها آتنیها را شکست داده دمستن سردار
آنها را حبس کردند

قشونیکه همراه نیسیاس بود نزدیک رودخانه از نیاریس دچار سیراکوزها
شد نیسیاس تسلیم گشت (۴۱۳)

سیراکوزها دمستن و نیسیاس را بقتل رسانیده و قشونی که از آنها باقی مانده بود دو قسمت
ولی بعضا آتنها را که جزء قشون بودند به لاتمی ۱۸ که نزدیک سیراکوز است
برده و ۷۰۰۰ نفر از آنها را در دره که از همه طرف کوه بود آنها را جا دادند

غذای این محبوسین فقط جو و قدری آب بود کم کم ایشان ناخوش شده غالبشان مردند
بیمارگونها بعد از هفتاد روز آنهائی را که باقی مانده بودند از آنجا بیرون آورده فروختند

تقویت اسپارت بواسطهٔ پادشاه ایران — اسپارتیها چنانکه
مذکور شد هرسال به اتیک آمده سواحل آنجا را غارت مینمودند آتنیها در انتقام
بتخریب اتیک نمود آرشیس پادشاه اسپارت این رای را پسندیده و به دسیلی
که ۲۴ فرسخ از آتن دور است آمد (۴۱۳) اسپارتیها در آنجا سنگر محکمی بستند

ساخلوی در آنجا گذاشتند چون آذوقهٔ آتنیها از آب تنگی اندازه و سیلی میآمد

این راه را خیلی حفظ میکردند ولی در این وقت مجبور شده با خرج زیادی آذوقه را

از طرف دریا میآوردند

تمام غلامان مملکت و اشخاصی که از حکومت آتن ناراضی گشته‌اند به دکلیا آمدند

و چنانکه مورخین نقل کرده‌اند عده آنها به ۲۰۰۰۰ نفر رسید

پادشاه ایران چون ضعف آتنیها را مشاهده نمود خواست شهرهای یونانی آسیا را که

مدت پنجاه سال استقلال یافته بودند از تحت تصرف آتنیها خارج نماید

در سواحل آسیای صغیر دو ساتراپ ایرانی (حاکم) حکومت داشتند در شمال

فارناباز که مقر حکومتش در داسکیلیون بود در جنوب تیسافرن که مقر

حکومتش در سارد پایتخت لیدی بود

این دو ساتراپ با هم رقابت کرده و جد و جهد زیادی برای تسخیر سواحل ایـ

یونی مینمودند اسپارتیها آلسیبیاد را نزد تیسافرن فرستاده وعده نمودند

که شهرهای یونانی آسیا را برای پادشاه ایران مسخر نمایند تیسافرن در عوض این

خدمت بزرگ پول زیادی جمع کرده به اسپارت فرستاد

تمام شهرهای متحده کم کم بر آتنیها شوریده و از تحت تسلط ایشان خلاص گشتند فقط

شهر ساموس با آتن متحد ماند آتنیها سفاین قشون خود را بدانجا کوچ دادند
مراجعت آلسی بیاد ـــ آلسی بیاد مدتی خدمت به اسپارتیها نموده و عاقبت
با اژیس پادشاه اسپارت بهم زد و اسپارتیها خواستند او را بکشند آلسی بیاد مخبر شده
نزد تیسافرن رفت و در آنجا جد و جهد زیادی نموده و نگذاشت دیگر پول باسپارت فرستند
در این عصر نجبای معدودی در آتن بودند زیرا که اغلب آنها در سیسیل کشته شده و یا
ساموس رفته بودند

دشمنان دموکراسی وقت را غنیمت شمرده رؤسای دموکراتها را بقتل رسانیده و مجلسی
مرکب از چهارصد نفر تشکیل دادند بعد خواستند صلح نمایند ولی اسپارتیها قبول
ننمودند.

آلسی بیاد خواست تیسافرن را با آتنیها متحد نماید چون شورش در آتن برپا شد ملاحان
و تجار از ساموس بوطنشان برگشته قسم خوردند که مجلس شوری را حفظ نمایند بعد آلسی بیاد را
با چند نفر دیگر سردار نمودند (۴۱۱)
آتن در اینوقت دچار صدمات و مخاطرات زیادی بود آلسی بیاد از طرف بسپن
با قشون فارنا باز جنگ مینمود آتنیها هم از این راه گندم میآوردند و نزدیک بود
قحطی سختی در آتن پیدا شود لکن آتنیها سفاین دشمن را شکست دادند بعد چند سفیر

برای استقراض نزد فارنابازو (ساتراپ ایران) فرستادند حاکم ایرانی مدتها
سفرا را نگاهداشت

سفاین آتن بدو قسمت شدند ترازیبول به تراس رفته خواست شهرهای این مملکت را
با آتن متحد نماید آلسیبیاد برای کسب پول به کاری رفت
بعد از آنکه آلسیبیاد مبلغ ۱۰۰ تالان جمع نمود با ۲۰ کشتی به پیره مراجعت کرد
ولی چون از آتنیها خوف داشت با چند نفر از همراهانش به آتن وارد شده فوراً
بمجلس حاضر شده گفت من بیگناه را بمرگ فتوی داده و اموالم را غصب نمودید ولی
من همیشه فکر وطن خود بوده و آنی از ترقی دادن او کوتاهی نورزیده‌ام وکلای
مجلس از اقوال او متأثر گشته اموالش را رد نموده دو دفعه سردارش کردند
لیزاندر — سپارتیها لیزاندر را امیرالبحر سفاین نمودند این شخص چندان نجیب
نبوده زیرا که چنانکه نقل میکنند مادرش از هیلتها بود
تیسافرن در این زمان از حکومت سارد خلع شده و کوروش بجای او نشسته بود این حاکم
جدید میل زیادی به اتحاد با اسپارت داشت لیزاندر نزد کوروش رفته قرض طلب نمود
کوروش در جواب گفت پدرم ۵۰۰ تالان بمن داده من آنرا با تخت طلایم تقدیم
اسپارتیها خواهم کرد با وجود اینهمه محبت باز لیزاندر روزی چهار ابل برای

سربازان پیشرفت و صورت تنگه آنتیخیا روزی چند از آلکیبیاد غایب بود و سردار نامزد او پیاده شد

و از جهت مقداری از ملاحان آتنی‌ها استعفا نمود و لیقوس اسپارت متوجه گشته لیزاندر

آنها را پذیرفته و ۹۰ کشتی مرتب نمود

آتنیها چون از استعفای ملاحان مخبر شدند تغییر با رئی آلسیبیاد نموده و او را از

سرداری خلع نمودند آلسیبیاد واپس رفته به کیرزنس که در تراس واقعست رفته

و دیگر به آتن مراجعت ننمود

جنگ جزایر آرگینوز — سال دیگر لیزاندر را خلع نموده

کالیکراتیداس را امیر البحر نمودند این امیر البحر از آسیائیها ۱۴۰ کشتی گرفته

به سارد رفته و در آنجا از کوروش خواست استقراض نماید کوروش مدتی طول داد

تا اینکه امیر البحر اسپارتی متغیر شده گفت چرا دولت یونان باید از وحشیان

استقراض کند بعد از سارد بیرون آمده و شهر متیمن را که در جزیره لسبوس واقعست

مسخر نمود و از طرف اسپارت با و حکم شد که ساکنین جزیره را اسیر نماید کالیکراتیداس

جواب داد تا امیر البحری سفاین اسپارت بعهده منست محالست چنین حکمی را انجام

دهم کالیکراتیداس محبوسین را آزاد نمود

بعد از تسخیر متیمن کالیکراتیداس سفاین آتنی را که بدریاست کنان بود شکست داد

لکن کمن خود با دو کشتی فرار نمود. آتنی ها ایندفعه ۱۱۰ کشتی فرستادند امیر البحر اسپارتی
۵۰ کشتی در میتیلن گذاشته خود با ۱۲۰ کشتی بجلوگیری سفاین آتن که نزدیک جزائر
ارژینوز بودند رفت کاهنان گفته بودند اگر در اینجنگ صبر کنید کالیکراتیداس مغلوب
کشته شود امیر البحر اعتنائی نکرده گفت کشته شدن من اهمیت ندارد وطن اسپارت
پهلوان و مردمان کافی زیاد دارد

چون جنگ شروع شد کشتی کالیکراتیداس واژگون شده امیر البحر اسپارتی
غرق شد آتنیها سفاین اسپارت را عقب نشانیده و ۷۰ کشتی آنها را ضبط نمودند
و ۲۵ کشتی آتن هم تلف شد

سرداران آتنی دو سرکرده و ۴۷ کشتی برای خلاصی غرق شدگان معین نموده
خواستند سفاین اسپارت را که در میتیلن مانده بود مسخر کنند در اینوقت طوفان شدیدی
پیدا شده ممکن نشد غریق ها را خلاص نمایند

چون سرداران به آتن مراجعت کردند شش نفر از آنها را مقصر نمودند زیراکه
غریق ها را خلاص نکرده بودند تیرامین سردار در مجلس حاضر شده گفت سبب
اتلاف غریق ها طوفان بوده و سرداران هیچ تقصیر ندارند ملاحان کشتی ها هم
شهادت دادند ولی شهادت آنها فایده نبخشید زیراکه شش نفر سردار را بقتل رسا

(۴۰۶) آتنیها بعد از قتل سرداران پشیمان گشته اشخاصی را که در حکم قتل آنها همراه و دست داشتند بقتل رسانیدند

جنگ اگس پتاموس —— یونانیان آسیائی محبت زیادی به لیزاندر داشتند ولی چون در اسپارت دو دفعه منصب امیرالبحری را بشخصی نمیدادند از اینجهت شخصی را بجای لیزاندر گماشته و لیزاندر را حاکم شهرهای یونانی آسیا نمودند کورسس مبلغی پول باو داد و لیزاندر چند کشتی مرتب کرده به هلسپن آمده شهر لامپزاک را مسخر نمود آتنیها صد و هشتاد کشتی نزدیک مصب رودخانه مشهور باگس پتاموس گذاشتند در این نقطه عرض هلسپن چهار کیلومتر میباشد

مدت پنج روز سفاین هر دو طرف صف کشیده و هیچ جنگی نمیکردند اسپارتیها در لامپزاک بسر میبردند ولی آتنیها در ساحل اگس پتاموس میماندند آتنیها تصور میکردند که لیزاندر جرئت جنگ کردن ندارد

چون در ساحل رودخانه آذوقه نبود آتنیها مجبور بودند که در صحرا پراکنده شده تحصیل غذا نمایند آلسبیاد یکروز نزد سرداران آتن آمده گفت خوب است که در سستس منزل نمائید سرداران آتن نصیحت او را قبول نکردند

شب روز ششم لیزاندر سفاین را در دریا نگاهداشته چند کشتی در عقب سفاین

آتن

آتن فرستاد برای اینکه او را از بیرون آمدن آتنیها از سفاین مخبر کند

لیزاندر بعد از ملاحظه سفاین را حرکت داد چون از تنگه گذشتند کنن سردار آتنی پیشاپیش
مشاهده کرده خواست آتنیها را بسفاین برساند لکن تمام آتنیها در تهیهٔ غذا یا خواب
بودند اسپارتیها سفاین را ضبط نموده و غالب سربازان را بقتل رسانده یا اسیر
نمودند کنن با دو کشتی فرار نمود

لیزاندر ۳۰۰۰ آتنی را اسیر نموده و فتوای آنها را از سرداران شهرهای متحده
پرسید سرداران گفتند آتنیها قرار داده بودند که اگر در اینجنگ فتح کنند فقط انگشت شست
اسرا را قطع کنند لیزاندر آن ۳۰۰۰ نفر را بقتل رسانید

تسخیر آتن — یکی از سفاین آتنی فرار نموده به بندر پیره آمد و خبر شکست
سفاین را بشهر داد مجلس نمود آن شب چنان هیجان و خوفی در ملت پیدا شد که هیچ
استراحت نکردند و همه در فکر اسیر شدن بودند

لیزاندر خواست آتن را بواسطه قحطی متصرف شود از اینجهت هر آتنی را که در راه
میدید بشهر میفرستاد تا اینکه عده نفوس زیاد شود بعد با ۲۰۰ کشتی ساحل بحری شهر را
محاصره کرد پادشاه اسپارت با قشون زیادی در باغهای آکادموس لشکر گرد
آتنیها چون از هر طرف محاصره شدند خواستند صلح نمایند لکن اسپارتیها گفتند

اگر آتنیها برج و باروی شهر خود را بکنند صلح خواهیم نمود

یکی از رؤسای دیگر آتنی موسوم به ترامن نزد لیزاندر آمده سه ماه توقف نمود و در این

وقت قحطی سختی در شهر پدید شد و هر روز از عده نفوس بواسطه گرسنگی کاسته میشد

آتنیها شش نفر سفیر با ترامن برای قرارداد صلح نزد اسپارتیها فرستادند

متحدین اسپارت میل تخریب آتن را داشتند لکن اسپارتیها حرف ایشان را

نپذیرفته گفتند با چنین ملتی که یونان را از جنگ ایرانیان خلاص نموده نباید

چنین رفتار کرد فقط اسپارتیها براین راضی شدند که حصار شهر را خراب نموده

و تمام سفاین آتن را ضبط نمایند مجلس آتن صلح را بر شروطی که اسپارتیها قرار

داده بودند تصویب نمود

اسپارتیها مدت چند روز قشونشان را با موزیک دور آتن گردش دادند

بعقیده بعضی مورخین روزی لیزاندر با وکلای شهرهای متحده در باب آتنیها

مشورت میکرد در این بین یکی از آوازه خوانان آتنی که در این مجلس حضور داشت

این شعر از اریپید را خواند ای دختر آگاممنن من نزد تو پناه آورده ام و خواهش

میکنم که مرا نگاهداری کنی . سرداران اسپارتی متأثر گشته قسم یاد کردند که

هیچ صدمه به آتنیها وارد نیاورند

فصل ششم

تفوق اسپارت

حکومت سی نفری آتن —— در آتن اغنیا میل بمجلس نداشته و همیشه در فکر تخریب آن بودند لیزاندر از این نفاق غنیمت شمرده حکم نمود که حکومت آتن باید با اغنیاء باشد

ملت سی نفر از نجباء را انتخاب نموده قرار دادند که وضع قوانین آتن نمایند انتخاب این وکلاء را اسپارتیها دشمنان مجلس نمودند

چون مجلس منعقد شد وکلاء ترک قوانین گفته و با استقلال حکومت کردند چنانکه بسیاری از نجباء و بزرگان شهر را توقیف نموده و عده زیادی از آنها را بقتل رسانیدند بعد از اسپارت ۷۰۰ نفر سرباز خواسته و آنها را در وسط حصار آتن منزل دادند

وکلای این مجلس بقدری صدمه بسکنه شهر وارد آوردند که آنها را ظالم و جبار لقب دادند

درمیان وکلاء کم کم نفاق افتاد و ترامن که صلحنامه را نوشته بود گفت چرا اینقدر ظلم میکنید و مردمان بیگناه را بهلاکت میرسانید وکلای دیگر متغیر گشته ترامن را بدار کشتند

انهدام مجلس سی نفر —— آتنیها چون اینهمه صدمه از این مجلس دیدند ترک وطن نموده به تبس رفتند یکی از آنها موسوم به ترازیبول با ۷۰ نفر از رفقایش

کوه پارنس آمده قلعه که چهار کیلومتر به آتن مسافت داشت متصرف شدند
قشون آتن حمله بآنجا نموده شکست خوردند بعد خواستند قلعه را بواسطه قحطی مسخر کنند
لکن چون زمستان بود و برف زیادی اطراف قلعه را گرفته بود و سربازان تاب
نیاورده بشهر برگشتند اینده‌فعه مجلس سی نفر آن ۷۰۰ اسپارتی را که در آتن بودند
بدانجا فرستادند ترازیبول به آنها شبیخون زده و ۱۲۰ نفر از آنها را کشت
سی نفر وکیل بعد از این شکست به الزیس آمده و سیصد نفر از نجبای آنجا را به آتن
آورده بقتل رسانیدند آتنیها کم کم شورش نموده و با ترازیبول متحد شدند
ترازیبول چون عده همراهانش به ۱۰۰۰ نفر رسید به پیره آمده آنجا را متصرف
شد بعد بقلعه مونی شی رفت

قشون باز حمله بقلعه نموده ولی دو مرتبه شکست خوردند یکی از همراهان ترازیبول
بشهر آمده فریاد کرد ای ملت در مدت یکسال این مجلس بیشتر بشما صدمه وارد آورد
تا اسپارتیها مدت ده سال

آتنیها اینده‌فعه جمع شده قدرت و حکومت شهر را بدست ده نفر دادند این ده نفر
از اسپارت کمک طلبیدند لیزاندر با صد تالان پول برادرش با چهل کشتی به آتن آمد
پوزانیاس پادشاه که دشمن لیزاندر بود با قشون زیادی به آتن آمده نگذاشت جنگ

واتشود قرار داد تمام اشخاصی که جلای وطن نموده اند دو مرتبه به آتن مراجعت کنند
از اینجهت تراسیبول با همراهانش به شهر آمده قربانی بزرگی در اکرپل نمودند (۴۰۳)
آن سی نفر به الزیس رفته تهیه قشون مینمودند آتنیها تمام متحد گشته حمله بدانجا بردند
اول روسا را بقتل رسانده بعد همراهانشانرا به آتن برگردانیدند
بعد از این جنگهای داخلی تمام ملت جمع گشته قسم خوردند که از وقایع گذشته چشم
پوشیده در ترقی وطن بکوشند

مرگ سقراط — چنانکه مذکور شد آتنیها همیشه از سوفسطائیان و فیلسوفان پرهیز
میکردند زیرا که این اشخاص اعتقاد صحیحی به ادیان نداشته و غالبا عادات مردم را
تغییر میدادند در آتن پیرمردی بود که در عقل و ذکاوت مشهور و موسوم به سقراط
بود (ش ۹۰) این فیلسوف
بزرگ اول حجار بود ولی کم کم
از شغلش دست کشیده شروع
به تحصیل فیلسوفی نمود
سقراط زشت رو و بسیار فربه

ش ۹۱ سقراط

بود و او را غالباً به سیلن می سنجیدند یونانیان سقراط را خیلی محترم داشته و

سخنانش را بگوش هوش استماع مینمودند

سقراط در غالب جنگها شجاعت زیادی بخرج داده بود چنانکه در پتیده آلسیبیاد را که
مجروح شده بود نجات داد و در جنگ دیگری بعد از آنکه تمام قشون فرار نمودند
او برگشت سرداران آتشه بودند اگر تمام سربازان مثل سقراط رفتار میکردند فتح از طرف ما
میشد سقراط در پلتیک ید طولانی داشت و در مجلس آتن برضد حکم قتل سرداران
جزیره ارژینوز حرف زد در مدت زندگانیش هیچ اطاعت بقوانین سی نفر ننمود
آلسیبیاد چند قطعه زمین باو عطا نمود و پادشاه مقدونیه خواست او را بملکش ببرد ولی
سقراط هیچکدام را قبول نکرد غالبا پا برهنه و نیم عریان حرکت میکرد گاهی در
خیابانها و میدانها مردم را بدورش جمع نموده از حقیقت و عدالت و وطن پرستی
حرف میزد در چهل سالگی شاگردان زیادی بدورش جمع شدند و او بشاگردانش
مخاطب ساخته میگفت در دنیا فقط یک چیز میدانم و آن بیعلمی من است
کاهنان دلف خبر داده بودند که شخصی موسوم به سقراط اول عاقل یونان خواهد گشت
سقراط برضد سوفسطائیان مجانی تعلیم مینمود از اینجهت سوفسطائیان رقیب
و دشمن او شدند

آتنیها این فیلسوف بزرگ را از سوفسطائیان محسوب داشته و او را برضد دیگر اتهام تصور

مینمودند مثل اینکه اریستفان دریکی از تیاتر هایش سقراط را جزء سوفسطائیان تجسم داده بود سه نفر از نجبای شهر خواستند سقراط را بمحاکمه کشند یکی انی تُس دباغ دیگری ملیتُس شاعر دیگری لیکُن معانی و بیان دان

این سه نفر در محکمه حاضر شده و سقراط را بیدین و لامذهب قلمداد نمودند و گفتند اگر از آنرا جلوگیری نکنند کم کم ملت را از دین آباء و اجداد شان برخواهد گردانید

محاکمه در مجلس هلیاست که مرکب از ۵۵۱ قاضی بود واقع شد یکی از خطبای بزرگ موسوم به لیزیاس خواست وکالت سقراط را نماید لکن فیلسوف بزرگ قبول ننمود ۲۷۸ قاضی حکم آزادی او را دادند و ۲۸۱ نفر فتوای قتلش را دادند

در آن وقت قرار بر این بود که هر کسی حکم قتلش داده شود میتواند از ملت خواهش نماید سقراط خواهش ذیل را از ملت نمود چون مدتی درباره وطن رنج برده ام خواهش میکنم تا دوام العمر مرا مجاناً در پریتیان غذا دهند

قضات از این حرف متغیر شده و اینمرتبه ۳۸۱ نفر قتلش را تصویب نمودند

سقراط سی روز در حبس بسر برد تا اینکه عید دلُس تمام گشت در مدت حبس مطالب اخلاقی بشاگردانی که نزدش میآمدند تعلیم نمود و بعضی از ایشان با او میگفتند

خوب است فرار نمائی سقراط در جواب میگفت محال است که از قوانین وطنم سرپیچیم
روز سی ام در غروب آفتاب زندانبان جام شوکران را بدست سقراط داد فیلسوف بزرگ
فی الفور آنرا سر کشید دوستانش اطراف او را گرفته شیون و زاری مینمودند چون سم
را دید اثر کرد نگاهی بیکی از شاگردانش نمود گفت فراموش مکن خروسی را که برای
اسکلپیوس باید قربانی نمائیم این بگفت و بعد از لحظهٔ جان بجان آفرین
تسلیم نمود (۳۹۹)

سفر جنگی ده هزار نفر — چون داریوش دوم سال (۴۰۴)
درگذشت دو پسرش آرتاگزرسیس (اردشیر دراز دست) و کورش
در سر سلطنت نزاع نمودند عاقبت آرتاگزرسیس پادشاه شد و کورش حاکم لیدی گشت
کورش چون با اسپارتیها دوست بود خواست قشونی از یونان گرفته برادرش را
از سلطنت خلع نماید

اسپارتیها ۱۳۰۰۰ هپلیت که غالب آنها از آرکادی و آشئن بودند دادند
رئیس این قشون کلیارک اسپارتی بود از آنطرف کورش ۱۰۰۰۰۰
قشون ایرانی داشت ولی غیر منظم
در اوایل سال ۴۰۱ کورش بدون خبر قشون را بسارد برد و به سربازان گفته بود

که جنگی با شکنندهٔ آسیای صغیر خواهیم نمود از آنجا به تارسس آمده دو بیست روز
آنجا توقف نمودند

چون از تارسس حرکت نمودند یونانیان مضطرب گشته و کلئارک را باعث بدبختی
دانسته خواستند او را بقتل رسانند کورش ایشان را آرام نموده قرار داد که مبلغی
به ماهانهٔ آنها بیفزاید بعد گفت بجنگ حاکم شام خواهیم رفت

کورش قشون را از آنجا حرکت داده به تاپساک که نزدیک رودخانهٔ فرات
واقعست آورد و خواست آنها را به بابل برد

در اینوقت قشون بواسطهٔ حرارت آفتاب و رنج راه خسته شده در کوناکزا
که در بیست فرسخی بابل واقعست اردو زدند بعد از چندی یکی از دوستان کورش خبر آورد
که قشون ایران را در این نزدیکی دیده ام

بمحض شنیدن این خبر کورش از عرابهٔ خود بیرون آمده اسلحه بر خود مرتب کرده یونانیان را
در دست راست و ایرانیان را در دست چپ قرار داد

نزدیک طلوع آفتاب گرد و خاکی پیدا شد و قشون ارتاکزرسس که عبارت از نهصد هزار
نفر بود پیدا شد در جلو این قشون عرابهٔ چندی بود که بر آنها شمشیر بسته بودند

چون فاصلهٔ دو قشون به ۶۰۰ متر رسید یونانیان سرودی بافتخار [illegible]

(رب النوع جنگ) خوانده و نیزه ها را به سپر ها زده حمله به ایرانیان نمودند قشون
ایرانی عرابه ها را گذاشته فرار نمودند در تمام این جنگ فقط یکی از یونانیان بواسطهٔ
تیری مجروح شد

آرتاکزرسس با ۶۰۰۰ سوار یونانیان را محاصره نمود کورس با ۶۰۰ سوارش به نظر
حمله نموده آنها را متفرق ساخت ولی خودش از قشون جدا مانده دچار برادرش
آرتاکزرسس شد نزدیک بود که پادشاه ایران را مقتول نماید که یکی از ایرانیان نیزه
به بالای چشم کورس فرو برده او را مقتول و قشونش را بی سردار نمود (۴۰۱)

مراجعت ده هزار نفر — یونانیان بعد از جنگ بخیمه ها داخل شده
و هیچ از قتل کورس خبر نداشتند ولی چون از آن واقف شدند خواستند اریه
که سردار کورس بود پادشاه ایران کنند ولی او قبول ننموده و قشونش را متحد به قشون
تیسافرن که ساتراپ بی بود نمود

تیسافرن خواست قشون یونان را ساکن ببیند و قسم یاد کرد که صدمه با ایشان وارد
نیاورد ۲۰۰ نفر از سرداران با کلنارک بخیمه او رفتند ولی ساتراپ بیرحم زد قسمش را
نموده تمام آنها را به قتل رسانید

کزنفن که یکی از شاگردان سقراط و دوست **پرکزن** یکی از سرداران مقتول بود

نصیحت زیادی به قشون نموده و دستور داد که آنها را به یونان برساند یونانیان او را
با چند نفر دیگر سردار نمودند از آنوقت گزنفن حکایت مراجعت ده هزار نفر را
شروع بنوشتن نمود

یونانیان ساحل یسار دجله را گرفته بطرف شمال حرکت نمودند قشون تیسافرن همیشه
در فکر جنگ با یونانیان بودند ولی چون از آنها خوف زیادی داشتند نمی‌توانستند با آنها
حمله نمایند در نزدیکی چشمه‌های دجله قشون تیسافرن از یونانیان جدا شدند ولی از
آنوقت یونانیان دچار کاردوک‌ها که در کوههای این محل مسکن داشتند شدند
کاردوک‌ها عده از یونانیان را هلاک نمودند یونانیان از این محل حرکت کرده
به ارمنستان رفتند در آنجا تیریباز ساتراپ ایرانی با آنها دوست شده و آذوقه
زیادی برای آنها تهیه نمود در اینوقت طوفان سختی پیدا شد و مقداری از یونانیان
هلاک کرد

یونانیان بعد از طی مسافت زیادی بپائین کوهی که یک جانبش بسمت بحر اسود است
رسیدند سربازان بمحض مشاهده دریا بقدری مشعوف شدند که گزنفن خیال نمود که
بایشان صدمه وارد آمده فی‌الفور خود را به آنها رسانید اول تشکر زیادی از خدا
نموده بعد هرمی در قله کوه بنا کرد

یونانیان را عقیده بر این بود که به وطنشان رسیده اند ولی گزنفون آنها را مجبور نمود و قشون
به طرف بیزانس برد در این شهر بازیها و قربانیهای زیادی با فتخار خدایان نمودند
و سان خود را دیدند عده هپلیت ها ۶۰۰۰ نفر بودند و کمانداران ۱۴۰۰ نفر بودند
یونانیان در ساحل دریا آمده از امیرالبحر اسپارتی کشتی خواستند ولی او نداد
از اینجهت فقط زنان و ناخوشها و اطفال را در کشتیها نشانده روانه یونان نمودند
هپلیت ها پیاده در کنار دریا سیر کرده و از آنجا به بیزانس (قسطنطنیه) آمدند بعد از
آنجا حرکت کرده در خدمت پادشاه تراس داخل شدند و پس از مدتی به یونان
مراجعت کردند.

سفر این قشون پانزده ماه طول کشید و راهی که طی کرده بودند عبارت است از
۶۴۰۰ کیلومتر بود

استیلاء لیزاندر در آسیا — چون لیزاندر سفاین آتن را
شکست داد خود صاحب تمام ممالک یونانی آسیا که در تحت دولت آتن بود شد
در تمام این شهرها ساکنین دو فرقه شده بودند یکی نجباء و اغنیاء و دیگری رعایای پست
لیزاندر قرار داد که حکومت هر شهری با ده نفر از اغنیاء و نجباء آن شهر شود و حکام
کم کم مردمان بیچاره را نفی بلد کرده املاک رعایا را غصب نمودند و بقدری آنها

حکام صدمه بسیاری بشهرها وارد آوردند که غالب نجبای شهرهای تسل و هراکلی و تارس و پیرانس ترک اموال و وطن عزیز گفته عریان و سرگردان بممالک دیگر پناه بردند

این حکام همیشه مدح لیزاندر را مینمودند قربانیها و اعیاد زیادی بافتخار او میکردند مثلاً در دلفی مجسمه برایش ساخته در معبد ارتمیس قرار دادند ساموس‌ها اسامی اعیاد مذهبی را تغییر داده آنها را لیزاندری اسم گذاشته بودند

لیزاندر با سرداران یونانی دیگر کم کم ایرانیان را تقلید نموده دارای قوت و قدرت کافی شدند

حکومت اسپارت از این ترتیب کم کم مضطرب گشت زیرا که لیزاندر میخواست انتخاب سلاطین از طایفه هراکلیدها شود و خودش هم از این طایفه بود

لیزاندر برای دوستی با کاهنان دلف پول زیادی برای آنها فرستاد مخصوصاً برای دلف و دودن و زنوس آمن

مفتشین اسپارت لیزاندر را خواستند او هم اطاعت نموده به اسپارت برگشت

اژزیلاس — چون اسپارت آتن و سایر مستعمرات آنرا تسخیر کرد چند کشتی و عده قشون بسواحل ممالک آسیا برای جنگ با ایران روانه نمود رئیس این قشون اژزیلاس بود

بعد از آنکه اژیس پادشاه اسپارت درگذشت پسر پانزده ساله اش موسوم
به لئوتیشیدس بجای او نشست لیزاندر او را از سلطنت خلع نموده خواست
دوستش آژزیلاس را که ۴۴ ساله بود پادشاه نماید

لیزاندر خیال داشت که در تحت سلطنت آژزیلاس خود مستقلا سلطنت کند ولی او
قبول ننمود

مدت شش سال بود که یکی از سرداران اسپارت با ساتراپهای صغیر جنگ میکرد
در سال ۳۹۶ یک یونانی از سیراکوز به اسپارت آمده گفت ۳۰۰ کشتی جنگی و
قشون زیاد پادشاه ایران در فنیقی است ممکن است خیال جنگ با اسپارت را داشته باشد
حکومت اسپارت آژزیلاس را بجلوگیری آنها فرستاده ۳۰ نفر اسپارتی که لیزاندر هم
جزو آنها بود معاون او قرار دادند

آژزیلاس قشونش را در بندر اولیس بسفاین نشانید و از اینجاست که آگاممنن بجنگ
تروا رفت چون اسپارتیها نجبا و اغنیا دور لیزاندر جمع شده او را
شاه تصور نمودند آژزیلاس او را از این اعمال و ترتیب منع میکرد ولکن لیزاندر اعتنا
ننموده گفت تو میخواهی سبب خفت و رسوائی رفقایت شوی آژزیلاس جواب داد
بلی خود را از تو پست تر میدانم لیزاندر متغیر شده به هلسپنت رفت

و تیسافرن مقداری قشون و رکابی جمع نموده بجلگهٔ مآندر آمد اما آژزیلاس
سوارانش را به افز برده و در آنجا قشون بزرگی مرتب ساخت بعد خیال کرد که تمام
آسیای صغیر را از تحت تسلط ایرانیان درآورد

روزی آژزیلاس چند ایرانی را عریان نموده و بدن آنها را به قشونش نشان داد
گفت ببینید چقدر بدن اینها از تن پروری و عیاشی نمیره سفید گردیده آیا اینها
توان جنگ با یونانیان را دارند که شب و روز در کوه ها و صحراها طی نموده یا در زور
خانه همیشه ورزش نموده اند

آژزیلاس قشون تیسافرن را در نزدیکی پاکتل شکست داد پادشاه ایران این دفعه
تیترست را با قشون زیادی برای قتل تیسافرن و ریاست قشون ایران فرستاد
تیترست تملق زیادی از آژزیلاس گفته و برای بیرون کردن یونانیان ۳۰
تالان بدو داد آژزیلاس قشون را در ناحیه که فارناباز حاکم آنجا بود ببرد
در این ناحیه آژزیلاس خیال جنگ داشت لکن خبری از اسپارت برایش رسید
فی الفور قشون را برداشته به یونان رفت

گزنفن که دوست آژزیلاس بود میل زیادی بجنگ با ایران داشت چنانکه چون
خبر فتح اسپارت و کرنت را شنید آهی کشیده گفت برای جوانانی که دیگر بجنگ

کشته شده اند خیلی افسوس میخورم زیرا که بتوسط آنها تسخیر مملکت بزرگ ایرانیان ممکن بود
جنگ کرنت — تیمرستت برای خارج کردن قشون آژزیلاس از آسیا
خواست قشون یونان فرستند
برای انجام قصدش یکی از ساکنین جزیره رُدْ را که موسوم به تیمکرات بود با
۵۰ تالان برای شورانیدن حکام یونانی شهرهای یونان فرستاد
تمام یونانیان مخصوصاً تب ها و کرنت ها از ظلم و جور اسپارتیها خسته شده بودند زیرا
اسپارتیها باثی را به تب و سیراکوز و کرسیر را به کرنتیها نداده بودند
ساکنین این دو شهر با ارگیها و آتنیها متحد گشته تیمکرات پول زیادی برای جمع
آوری قشون و سنگرسازی بآنها داد
تبیها قشونی به فسید بردند اسپارتیها لیزاندر را با عده قشون بدانجا فرستادند
پزانیاس پادشاه اسپارت خواست با وهم با لیزاندر رفته و هالیارت را که در
باثی واقعست تصرف کند ولی بزودی از این خیال برگشت
در موقعیکه لیزاندر هالیارت را محاصره کرده بود قشون تب رسید و جنگ سختی در
آنروز واقع گشت لیزاندر در این جنگ کشته شد (۳۹۵)
بعد از این شکست یونانیان آژزیلاس را از آسیا احضار نمودند

شهرهای متحده بر ضد اسپارت عبارت از تب و آتن و ارگس و کرنت و چند شهر دیگر بودند مثلاً این شهرها در کرنت صندوقی برای جمع آوری پول و مجمعی برای شوری تشکیل داده بودند و لی اسپارتیها قبل از اتحاد آنها جنگ سختی نزدیک رود خانهٔ نم نموده و قشون شهرهای متحده را شکست دادند

قشون شهرهای متحده عبارت از ۲۴۰۰۰ هپلیت بود یعنی ۶۰۰۰ آتنی و ۷۰۰۰ ارگسی و ۵۰۰۰ بائی و ۳۰۰۰ کرنتی و ۳۰۰۰ از تب

قشون اسپارتیها مرکب از ۱۵۰۰۰ نفر بود و با وجودیکه قشون فتح نمودند لکن هر قدر کوشیدند نتوانستند برزخ کرنت را متصرف شوند

آژزیلاس قشونش را از طرف شمال به تسالی آورده از ترموپیل گذشته وارد بائی شد قشون شهرهای متحده در جلگهٔ کرنی اردو زده بودند آژزیلاس جنگ سختی نموده آنها را شکست فاحشی داد و بقدری از این فتح مسرور شد که مبلغ ۱۰۰۰ تالان به معبد دلف فرستاد

در اینوقت کنن امیر البحر آتنی که در قبرس پناه برده بود چند کشتی بکمک پادشاه قبرس و فارنا بازسا تراپ مرتب نموده و سفاین اسپارتی را شکست داده پراکنده و تمام آنها را کشت

اسپارتیها در جنگ آسیای صغیر را از دست دادند بعد از این واقعه مدت شش
سال جنگ بین کرنت و اسپارت طول کشید دیگر اتباع کرنت رعایای اسپارت را
قتل و غارت نموده آنها را بیرون نمودند اینوقت اسپارتیها با سیونها متحد شده
در وسط کرنت و بندرش قرار گرفتند

آتن اعده قشون بریاست ایفیکرات به کمک شهرهای متحده فرستادند و اینجا
سروار جنگی بزرگ در آنجا نمود

یونانیان این عصر بطریقه اسپارتیها جنگ میکردند یعنی اسلحه سنگین بر خود مرتب
کرده نیزه های بزرگ بدست میگرفتند ایفیکرات این جنگ را نپسندیده سربازانی
که برای کسب معیشت جنگ میکردند لباسهای سبک و اسلحه کوچک داد و این
اشخاص را پلتاستش میگفتند (پلتا یعنی سپر کوچک)

ایفیکرات تمام قشونرا به دسته های کوچک تقسیم نموده آنها را در عقب سنگرها قرار داد
کنن و فارنا باز بعد از تسخیر آسیای صغیر و سواحل و جزایر یونان گردش کرده
هر اسپارتی را که یافتند بقتل رسانیدند بعد سفاینشان را به لاکنی آورده
جزیره سیتر را مسخر نموده و مسنی را غارت کردند

بعد فارنا باز و کنن به کرنت آمده قرار دادند که حصار آتن را دوباره بنا

نمایندگان با زر پول زیادی جمع نموده و ب ۵۰۰۰ بنا برای ساختن حصار به آتن روانه کرده بعد از مدتی آنرا اتمام نمودند (۳۹۳)
آتنیها برای جایزه دادن کنن مجسمهٔ از برنج برایش ساخته و آنرا در یکی از میدانهای شهر قرار دادند

عهدنامهٔ آنتالسیداس — چون اسپارتیها نتوانستند در آن واحد با شهرهای متحده با ایران جنگ کنند آنتالسیداس را برای اتحاد نزد پادشاه ایران فرستادند آتنیها هم کنن را فرستادند این دو سفیر به سارد که پای تخت تریبازِ ساتراپ ایران بود رسیدند ساتراپ چون بیشتر مایل به اسپارتیها بود کنن را حبس نمود

چون یونانیان این خبر را شنیدند شورش سختی در تمام یونان برپا کردند ترازیبول آتنی با چند کشتی سواحل هلسپنت را تسخیر کرد اسپارتیهائی که در سواحل آتن بودند کشتی حمله به بندر پیره نموده تورخانه و سفاینی که در آنجا بود غارت کردند
آنتالسیداس با تریباز به شوش رفته و با اردشیر پادشاه ایران صحبت زیادی در باب ایران نمودند در مراجعت به یونان تریباز نمایندگان هر شهری را جمع نموده جواب ذیل را از طرف پادشاه ایران قرائت نمود
(جزیرهٔ قبرس و شهرهای یونانی آسیا تمام با ایران متعلق میباشد و تمام شهرهای

یونان خواه بزرگ و خواه کوچک در حکومت آزاد و مستقل میباشند مگر لمنس
و امبروس و سیروس که در تحت حکومت آتن هستند هرگاه ساکنین شهرهای
حکم پادشاه ایرانیان نسبت به چند شدن ایرانیان تابع نشوند خواهد شد تمام آنجا
آنجا را خراب و ساکنینش را اسیر خواهد نمود)
بعد از قرائت این مقاله مسکنه شهرهای یونانیان هیچکدام تاب مقاومت با پادشاه ایرانیان ورود
صلح نمودند و این قرارداد را عهدنامه آنتالسیداس نام نهادند
اسپارت در این میانه هیچ تلف نمود زیرا که متحدین و مستعمراتش شورشی کردند
شخصی به آنتالسیداس گفت خیلی خفت و خجالت بود اگر اسپارتیها دوست ایرانیان
بشدند آنتالسیداس جواب داد بلی ایرانیان آنرا اختصار گذرانیدند

فصل بیست و پنجم

تفوق تب

ظلم و جور اسپارت — اسپارتیها بعد از آنکه با ایرانیان یونانیان
متحد شدند خود را صاحب اختیار تمام یونان دانستند
اسپارتیها خواستند حصار شهر مانتینه را که در آرکادی واقعست خراب نمایند
زیرا که سکنه این شهر هیچ کمکی نموده بودند ساکنین مانتینه از خراب کردن حصار

امتناع کرده اعلان جنگ نمودند اسپارتیها نهرهائی را که آب بشهر منتیا وارد برگردانده
بطرف آب انبار و حصار جمع کردند چنانکه بعد از مدتی حصار خراب گشته شهر مسخر شد اسپارتیها
صدمه زیادی بسکنه وارد آورده شهر را بچهار قریه قسمت نمودند (۳۸۵)
شهر اُلنت که در کالسیدیک واقعست با شهرهای مجاورش و آتن و تب متحد گشتند
دو شهر به آن رقابت نموده از اسپارت کمک طلبیدند اسپارتیها دو دفعه قشون
فرستادند دفعه اول اسپارتیها بعد از چهار سال جنگ اُلنت را مسخر نمودند (۳۷۹)
دفعه دویم قشون اسپارت از تب عبور کرده در نزدیکی زورخانه که در خارج شهر بسته
اردو زدند یکی از ساکنین تب از فبیداس سردار اسپارتی خواهش نمود که
کادم را مسخر نماید سردار قبول نموده در ظهر یکروز تابستانی قشون بشهر وارد نموده
و اسمنیاس رئیس دمکراتها را محبوس نمود
در اسپارت شورش بزرگی برپا شد زیرا که تب یکی از شهرهای متحده اسپارت
بود آرژیلاس در مجلس حاضر شده گفت هر اسپارتی میتواند کاری را که برای
وطنش با فایده است بکند و در انجام آن آزاد است
لکن حکومت اسپارت فبیداس را معزول نموده جریمه زیادی از فبیداس گرفته و
اسمنیس را بقتل رساند

استخلاص تب بواسطهٔ پلپیداس — بعد از تسخیر کادمیه چهار
صد نفر از ساکنین تب به آتن پناه بردند ما بین این چهار صد نفر شخصی بود شجاع
موسوم به **پلپیداس** این شخص خواست شهر تب را از هول وطنش را از دست
اجانب خلاص نماید

پلپیداس با صد نفر بعقبهٔ که نزدیک سیترن است آمده و در آنجا با شارون
که یکی از اغنیای شهر و با فلیداس معاون سرداران همدست شدند

شبی در ماه دسامبر پلپیداس با همراهانش بسبک شکارچیان لباس پوشیده
و از چند دروازه وارد شهر شده در منزل شارون جمع شدند

در این شب دو نفر از سرداران موسوم به **ارکیاس** و **فیلیپ** در منزل
فیلیداس دعوت داشتند با آنها خبر دادند که شورشیان در منزل شارون هستند
سرداران فی الفور شارون را احضار کردند این شخص آنها را اطمینان داده بمنزلش
برگشت چند دقیقه بعد کاغذی از آتن در باب پلپیداس رسید ارکیاس مست بود
فی الفور کاغذ را در زیر بالشش گذاشته گفت فردا کارها را مرتب خواهیم نمود
چون وقت خواب رسید فیلیداس شورشیان را لباس زنانه پوشانیده بخانه
خود دعوت آورده ایشان در آنجا آن دو سردار را کشتند بعد روسای نجبا را بقتل

رسانده و محبوسین را از حبس در آوردند

بعد از این اعمال پلیداس با همراهانش اسلحه که در معابد بود بیرون آورده در
معبد امفیون قرار دادند و در کوچه ها استخلاص شهر را جار زدند

اسپارتیهائی که در کادم بودند از واقعه متحیر گشته از ترس ایشان بیرون نیامدند
فردای آن روز در طلوع آفتاب پلیداس و همراهانش با چند کشیش بمجلس حاضر شده
قرار دادند که اسپارتیهائی که کادم را از تب بیرون نمایند از اینجهت دسته قشون
ترتیب داده و تب را از تحت تسلط اسپارتیها نجات دادند

اپامینونداس — شهرهای باقی هر کدام دارای حکومت علیحده بودند
و تبیها خود را صاحب اختیار این شهرها میدانستند لیکن تمام شهرهای باقی مایل به
اطاعت کردن تبیها نبودند

حکومت تب از روی عدالت کار میکرد ولی چون تبیها شجاعت زیادی در
جنگها بخرج داده بودند تب یکی از شهرهای بزرگ یونان محسوب بود بعد از جنگ
با اسپارت اپامینونداس حاکم اسپارت شد

خانواده اپامینونداس بسیار فقیر ولی نجیب بود البته او فقط منحصر به یک شنل بود مثل
اینکه روزی در مکانی موعود بود خواست لباسش را بشوید ولی چون لباس دیگری

نداشت از اینجهت مدتی در منزلش ماند تا آنرا کشتند .

اپامینونداس ع ن سپس از رشد ۵۰ درثما قرض نموده و تهیه البسه و اسلحه خود را نمود

اپامینونداس نزد یکی از شاگردان فیثاغورث تحصیل کرده بود در نواختن نی و ستیار بسیار ماهر بود کشتی گیری و ورزش را نیز پسندیده و میگفته است مرد باید با اسلحه بازی نماید

در فصاحت و بلاغت اپامینونداس سرآمد رفقایش بود ولی همیشه کم حرف و مختصر گو بود در مدت زندگانیش هرگز دروغ نگفته و در وقت سربازیش هرگز از قوانین نظامی سر نپیچید اپامینونداس یکی از دوستان خاص پلپیداس بود و همیشه در ترقی وطن کار کرده و تهیه قشون بزرگی برای جنگ با اسپارت نمود

پلپیداس ۳۰۰ نفر از جوانان تب را انتخاب نموده و اینها بسته را قشون مقدس نام نهاد

جنگ تب با اسپارت — مدت چند سال اسپارت و تب جنگ کردند اسپارت تب را و نفر از سرداران آتن را که کمک به پلپیداس نموده بودند بقتل ساختند بعد خواستند بندر پیره را متصرف شوند آتنیها از استماع این خبر متغیر شده اعلان جنگ نمودند آتنیها بعد از معاهده آنتالسیداس کشتی در ساحل آسیا نداشتند

و دزدان بحری وقت را غنیمت شمرده سفاین تجارتی دریای اژه را غارت مینمودند
آتنیها چون تجارتشان ضرر رسید با شهرهای بیزانس و شی یس و رُد و شصت و هفت
شهر دیگر متحد گشته سفاین بزرگی ساختند (۴۷۷)

هر شهری نماینده به آتن میفرستاد و در آن مجلس در باب تجارت و جنگ با اسپارت
مشورت مینمودند بعد از چند سال اسپارتیها دریائی و در دریا با شهرهای متحده جنگ
نمودند آرژیلاس سردار اسپارت رفته آنجا را غارت کرد ولی آتنیها جرئت و شجاعت را
از دست نداده جنگ نمودند

روزی پلپیداس با قشون مقدسش نزدیک اسپارتیها رسید یکی از رفقایش باو گفت
حال در وسط دشمن خواهیم افتاد پلپیداس جواب داد بلی دشمن در وسط ما خواهد
افتاد در این محل پلپیداس با سیصد نفر قشونش با اسپارتیها جنگ کرده
آنها را شکست داد

آتنیها کم کم از ترقی تب مضطرب شده با اسپارت صلح نمودند بعد قرار بر این
شد که هر شهری حکومت علیحده داشته باشد و هر شهری که از این قرار رو تسیریه
سایر شهرها متحد شده او را مفتضح کنند
اسپارتیها و آتنیها به اسم شهرهای متحده قسم خوردند ولی تبیها خواستند در قسم تا

بجای تب باقی نوشته شود آژزیلاس قبول نمود اپامیننداس در نوشتن باقی
اصرار کرد آژزیلاس بدو گفت آیا مایل نیستی که شهرهای باقی مستقل باشند سردار
تب جواب داد چرا در صورتیکه اسپارت میل باستقلال شهرهای لاکنی داشته باشد
آژزیلاس متغیر شده کلمه تب را از قسم نامه محو کرد

جنگ لکتر — کلئمبروت پادشاه اسپارت خواست شهرهای باقی را
از چنگ تب خلاص نماید اسپارتیها با ده هزار هپلیت بین کوه سیترن را
و هلیکن را دور زدند تبیها با شش هزار هپلیت در شهر کوچک لکتر آمدند بعد مجلس
شورای تب جنگ را تصویب نمود لکن اپامیننداس بواسطه بعضی جهات تعبیه جنگ را نمود
اسپارتیها قشون شانرا به دوازده صف تقسیم کردند اپامیننداس قشون خود را
در سمت راست نگاه داشته و قشون مقدس به ریاست پلپیداس در طرف چپ قرار بود
قشون مقدس بقشون طرف راست اسپارت حمله نموده آنها را شکست داد کلئمبروت
پادشاه کشته شد و هزار لاسدمنی که چهارصد نفر آنها از نجبای
اسپارت بود بقتل رسیدند

در موقع عید ژیمنوپدی این خبر وحشت انگیز به اسپارت رسید در این زمان
جوانان در خیابانها مشغول رقص و آوازه خوانی بودند مفتشین جنگ را به بعد از اتمام

بعد واگذاشتند اقوام مقتولین بالبسه تنگ در میدانهای شهر گردش کرده خوشحالی مینمودند اقوام فراریون جنگ از خجالت در منازلشان ماندند

استیلاء پلپنز بواسطهٔ تب ها — اهل پلپنز که مدتی محکوم به فرمان اسپارت بودند کم کم خسته شده خواستند از تحت تسلط اسپارت خارج شوند

سکنهٔ **مانتین** با وجود خاک شکستی که از آثار زلزله خورده بودند دوباره حصار شهرشان را بکمک شهرهای متحده بنا کردند

دیگر اهالی تژه مقداری از اریستکراتها را بقتل رسانیدند باقی ایشان بمعبد ارتمیس پناه بردند دیگران در معبد داخل شده تمام آنها را کشتند

دیگر اهالی آرکادی تمام سکنهٔ شهرها را جمع نموده شهر بزرگی ساختند این شهر در کنار رودخانه نزدیک لاکنی بنا شد اول حصار محکمی در دور آن ساختند بعد تیاتر بزرگی در آن بنا نمودند این شهر موسوم به **مگالپلیس** شد

تب ها بنا بر حکم اپامیننداس از برزخ کرنت گذشته به پلپنز وارد شدند دیگران اهل آرکادیها و آرژین ها با آنها متحد گشته قرار دادند که با لشکر اسپارت جنگ نمایند

در این وقت مدت سرداری اپامیننداس تمام شده بود لکن قشون جمع گشته دو مرتبه او را سردار کردند

(۳۷۵)
قشون تب در دوره ادیناس پایین شده مقابل دروازهٔ اسپارت آوردند
چون شهر اسپارت دارای حصار و برج و باروی صحیحی نبود ساکنین مضطرب شدند
لکن آژزیلاس که حال هفتاد و شش ساله بود تپه های حوالی شهر را سنگر بسته قرار داد
که هیلت ها را بعد از جنگ آزاد کند هیلتهای بدبخت خوشحال شده ششهزار نفر
از آنها حاضر شدند

تبانیها شهر امیکل را غارت نمودند دویست نفر از شورش کنندگان
اسپارت ترک وطن گفته خواستند اسپارت را به تب تسلیم نمایند اسپارتیها خواستند
آن دویست نفر را بقتل رسانند لکن آژزیلاس مانع شد ولی شبی تنها آنها را بقتل رسانید
اپامیننداس تمام حوالی اسپارت را غارت نمود و قشونش در این وقت بی غذا
مانده عقب نشستند

قبل از بیرون رفتن از پلپونز اپامیننداس مسنی ها را که مطیع اسپارت بودند شورانیده
قشون بزرگی از آنها مرتب کرد بعد در روی کوه ایتم شهر جدیدی بنا کرده آنرا
مسن س ۹٥ نام نهاد
تبانیها برای جمعیت کردن این شهر هیلتهایی که در سفالنی و نپاکت
بودند بدانجا آوردند (۳۶۹)

سنه ۹۰ شهر تبس
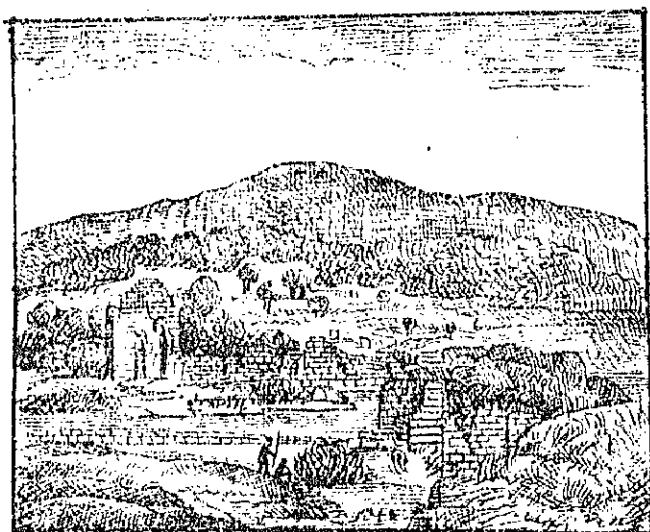
تبس کم کم دولت معتبری شد و اسپارتیها دیگر نتوانستند آنجا را متصرف شوند
در هر جهت قشون تب اپامیننداس مقتدر شد زیرا که چهار ماه بیشتر از مدت ریاستش
فرمانروائی کرده بود بعد او را خواستند بقتل رسانند اپامیننداس خواهش
نمود که بعد از مردنش اسم لُکترا و اسپارت و مینن را روی قبرش حجاری نمایند
پلوپیداس در تسالی — سکنه تسالی از سایر شهرهای یونان دیگر جدا
بود لکن بواسطه جنگهای داخلی و نفاق بسر کرنا باهم متحد گشته بودند
پادشاه فرا موسوم به ژازُن با شهر قشون به تسالی آمده و سکنه آنجا را

در تحت یک حکومت قرار داد

ژازن خود را تاگس (سردار کل) نام نهاد و بعد بیست هزار پیاده و هشت هزار

سوار برای حفظ مملکت ترتیب داد

ژازن خیال تسخیر ایران را داشت و قبل از این قصد هزار گاو و ده هزار بز برای
قربانی به دلفی برده قرار داد که هر کس حیوان قربانیش مطبوع و افضل باشد تاج طلائی
با و عطا نماید در روز قربانی هفت نفر کمین کرده او را هلاک کردند

برادرش جانشین او شد لیکن برادر کوچکش او را بقتل رسانیده خود به تخت نشست برادر
زادهٔ ژازن مروزی دار قصد پسر عمویش شده او را کشت این جانشین آخری
موسوم به اسکندر فری بود چون به تخت نشست نیزه را که بواسطهٔ آن پسر عمویش
کشته شده بود وقف یکی از معابد نمود و بعد اسکندر دو شهر را که باو دشنام داده بودند
هلاک نمود

تسالی ها از وضع حکومت اسکندر متوحش شده از تب کمک خواستند پلوپیداس
با مقداری قشون به تسالی آمده اسکندر را از سلطنت خلع نمود و از آنجا پلوپیداس به
مقدونیه رفته پادشاه آنجا را با تب متحد نمود

دفعه دیگر باز پلوپیداس به تسالی رفت این دفعه اسکندر او را بمهمانی دعوت کرده

حبسش نمود.

گویند پلپیداس در محبس اسکندر گفت چرا مرا نمیکشی اگر از چنگ تو خلاص شوم انتقام خواهم کشید اسکندر جواب داد تو در مردن خیلی شتاب داری پلپیداس گفت بلی زیرا که در قتل تو بسیار عجله دارم

زن اسکندر روزی داخل محبس شده از برای زن پلپیداس غصه خوری نمود پلپیداس او را مخاطب ساخته گفت از برای تو بیشتر من غصه میخورم زیرا که نمیدانم چگونه تو تحمل این شوهر ظالم را مینمائی

تبس اقشونی برای خلاصی پلپیداس به تسالی روانه کردند لکن اسکندر ایشان را شکست داد در جزو قشون تبس اپامینونداس بود قشون او را سردار کردند و او هم بطریقه پلپیداس را خلاص کرد

چند سال بعد پلپیداس جنگی با اسکندر نموده او را شکست داد و خواست اسکندر را در میدان جنگ بقتل رساند لکن بمقصودش نرسید زیرا که سربازی خود او را هلاک کرد (۳۶۴)

بعد از جنگ زن اسکندر از ظلم و خلق بد شوهرش تنگ آمده شبی او را کشت

اتحاد تبسها با ایرانیان — آتنیها به تبسها حسادت نموده با اسپارته

متحد شدند و هر یکی مدت پنج روز ریاست قشون را میکرد (۳۶۹)

آرکادیها برای خلاصی از اسپارت کمک از تبس خواستند اپامینداس بآرکادی رفت لکن قشونی زیر اکوزیلاس بکمک اسپارتیها آمده تبس و آرکادیها را شکست داد (۳۶۸)

تبسیها چون خود را تنها دیدند پلپیداس را برای اتحاد نزد پادشاه ایران فرستادند این شخص همراه با قاصدین آتن و الید و آرکادی برخورد پادشاه ایران محبت زیادی به پلپیداس نموده فقط با تبس متحد شد و قرار داد که اگر هر شهری داخل در اتحاد نشود با او جنگ کند در مراجعت ایشان بیونان آتنیها قاصدینشان را بقتل رسانیدند پلپیداس با یکی از رسولان ایران بیونان مراجعت نموده و در مجلسی که نمایندگان شهرها بودند پیغام پادشاه ایران را خواند پلپیداس بعد از قرائت کاغذ خواست آنها را بر اتحاد قسم دهد نمایندگان جواب دادند ما برای کسب خبر آمده‌ایم نه برای اتحاد (۳۶۷)

جوابهای نمایندگان اسپارت بعضی مضحک بود مثل اینکه نماینده آرکادیها گفته در شوش شربت و شیرینی زیاد بود ولکن هیچ مرد جنگی در آنجا مشاهده نکردم آرکادیها با اسپارت و آتن متحد شدند ولی باز تبسیها ضدیت نموده صد لشکری بریاست اپامینداس مرتب کردند

جنگ مانتینه — اپامیننداس با قشون بزرگی مجدداً به پلوپونز رفت (۳۶۲ ق م)
و در آنجا با ارکس ها و میسنی ها متحد شده نزدیک تگه اردوی بزرگی زد در این وقت
آژزیلاس با قشونش در مانتینه بود یک سرباز کریتی فی الفور او را مخبر کرد آنگاه
او هم قشون را به اسپارت آورد
شبی اپامیننداس قشونش را داخل لاکنی نمود ولی اسپارت تنها آنجا را سنگر بسته بود
سردار تب در همان شب قشون را برگردانده دوباره به تگه آمد
تب ها لی که در مانتینه بودند از آتنی ها شکست خورده فرار نمودند قشون آتن
که عبارت از ۲۰۰۰۰ نفر بود در دیوار های شهر را سنگر کرده بودند اپامیننداس
با سی هزار پلیت وارد شد در آنروز جنگ سختی واقع شد و یک اسپارتی جوان
نیزه سختی به سینه اپامیننداس زد که آهن نیزه در سینه او ماند فی الفور تب ها به دور او
جمع شده و او را به خیمه بردند
حکما چون زخم را مشاهده نمودند گفتند اگر آهن را از سینه بیرون بیاوریم فی الفور
خواهد مرد اپامیننداس از یکی از نوکرانش سپرش را خواست بعد از فتح قشون
سوال کرد رفقایش خبر شکست تب را باو دادند فی الفور آهی کشیده گفت حالا
خوب است جان بسپارم و خواهش میکنم آهن نیزه را از سینه من بیرون آورید

دراینوقت دوستانش بدور او جمع شده گریه وزاری مینمودند یکی از آنها فریاد نموده
گفت آیا تو باید بی طفل و وارث درگذری اپامینداس با صدای ضعیفی آهی کشیده
گفت برای رب الارباب میمیرم آسوده باشید من دو دختر دارم یکی لکترا و دیگری
مانتین این بگفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد (۳۶۲)
تب ثانی سردار باذه صلح کردند و قرار براین شد که مسینی مستقل باشد

فصل بیست و دوم

تفوق مقدونیه

مقدونیه — در شمال تسالی یعنی در عقب کوه المپ جلگه ایست وسیع
که جبال چندی از همه طرف بر آن احاطه کرده و آنرا فقط از یکطرف متصل بدریا مینماید
در مشرق این ناحیه جلگه دیگریست که رود استریمن آنرا سیراب میکند
جلگه ثانی از طرف دریا محدود و بکوه پانژ میباشد که در آن معدن طلا یافت میشود
مابین این دو جلگه شبه جزیره کالسیدیک واقع شده
این نواحی موسوم بمقدونیه میباشد سواحل این مملکت بی بندر اراضیش فقط
برای کشت و زرع گندم بکار میاید و در دامنه جبالش مراتع بسیار عالی بود
نژاد و ساکنین اینمملکت شبیه به اپیر بود ولی چون کم کم با یونانیان معاشرت

کردند تقلید آنها را کرده حتی بزبان آنها تکلم نمودند

اول مقدونیه به چند قسمت شده بود و هر قسمتی حکومت پادشاه علیحده داشت
یکنفر از ساکنین مقدونیه که از نسل هراکلس بود کم کم تمام این قبایل را متحد نمود
دولتی تشکیل داد

یکی از پادشاهان مقدونیه موسوم به آلکساندر بود این پادشاه پایتختش را ادسا
قرار داد بعد چند اسب در بازیهای المپی برده ولی از غالب یونانیان پیش افتاد
یکی از پادشاهان دیگر موسوم به آرشلائوس در دربارش زیکسیس
نقاش و اوریپید شاعر را آورده و پای تختش را در پلا قرار داد
ساکنین مقدونیه غالبا بی علم و بی تربیت بودند فقرا تمام مشغولشان چوپانی و
اغنیا فقط به شکار و جنگ و شراب خوردن میل داشتند
در مقدونیه قرار براین بود که هر کس گراز نکشته باشد او را مهمان نکنند و کسی که در جنگ
فرار میکرد همیشه طنابی بدور بدنش می بستند

با وجود بی علمی و بی تربیتی قشون مقدونیه منظم تر از سایر ممالک یونان بود

فیلیپ (پادشاه مقدونیه) فیلیپ پسر مینت دوم سالکی در
سال (۳۵۰) قبل از میلاد بتخت نشست این پادشاه مدت بیست سال و

زندگانی کرده علوم و صنایع یونانیان را آموخته بوطنش مراجعت کرد در قناعت
و قوت و سواری و جرئت مشهور و همیشه مایل جشن و صحبت بود

چون فیلیپ بتخت سلطنت قرار گرفت اجانب از همه طرف مقدونیه را احاطه کرده
بودند ایلیریک ها از طرف مغرب پئونی ین ها از طرف شمال تراس ها
از طرف مشرق آتینها از طرف جنوب خیال تسخیر آمفی پلیس را داشتند

فیلیپ چند رقیب داشت از اینجهت جنگهای داخلی نزدیک بود و سبب انقراض
مملکت را فراهم بیاورند

فیلیپ سرباز زیادی از تراس ها خریده اجانب را شکست داده خود صاحب اختیار
تمام مقدونیه گشت

قشون مقدونیه — فیلیپ برای مرتب کردن قشون سرباز زیادی
از ممالک مجاورش خریده سوارانرا از آنجا و سربازان پیاده را از میان فقرا
و کارگران انتخاب نمود

اسلحه و البسهٔ جنگی مقدونیه ها عبارت از کلاه خود مخصوصی بود موسوم به کزیا زرهٔ
چرمی و سپر گرد و غدارهٔ کوتاه طول نیزهٔ آنها پنج متر و نیم و موسوم به سارسین بود
نجبائیکه در جنگ همراه فیلیپ حرکت میکردند موسوم به هتیر (همراهان) بودند اسلحه

تمام سواران شبیه و عبارت از یک نیزه و یک غداره بود همراهان پادشاه
فقط عبارت از ۸۰۰ نفر بود

فیلیپ برای تسخیر شهرها منجنیق و آلات جنگی ساخته بود که توسط آنها سنگهای بزرگ
پرت میکردند قشون سواره فیلیپ اول دو هزار نفر بود لکن کم کم زیاد شده به سی هزار
نفر رسید

قشون مقدونیه منظم تر و مطیع تر از قشون یونان بود زیرا که یونانیان غالباً ملک
دور از وطنشان نمیرفتند و غالباً در بهار جنگ می نمودند برای حمل و نقل غالباً
عرابه بکار میبردند ولی فیلیپ قشونش را طوری عادت داده بود که روزی پنجاه
کیلومتر (تقریباً دوازده فرسخ) پیاده راه میرفتند

گویند فیلیپ دو سردار را معزول کرد زیرا که مطرب بخانه خود برده بودند یک
سربازی را که از صف قشون برای آب خوردن خارج شده بود شلاق زیاد زد
و یکنفر دیگر را که بی اذن صاحب منصبش از صف قشون خارج شده بود بقتل رسانید

رقابت بین فیلیپ و آتنها — آتن بعد از انقراض مجلس سی نفر
اول شهر تجارتی یونان شد زیرا که حکومت با مجلس شوری بود و قضات و امور
دولتی دخالت میکردند

آتنیها چند کشتی مرتب کرده خواستند شهرهای یونانی را که در ساحل دریای اژه بود
مسخر کنند و برای انجام این مقصد تسخیر پلسپن و کالسیدیک لازم بود
در جنگ آتن با تب یکی از سرداران آتنی موسوم به تیموتِت شهرهای کالسیدیک را
مسخر نموده بود بعد از قتل اپامینداس آتنیها مهاجر زیادی به مقدونیه فرستاده
شهر کیرزنیس را مسخر نمودند ازاین راه بکسب سود از ارتباط امید کردند (۳۵۷)
چون در این ایام برای جنگ خریدن سرباز لازم بود و آتنیها با هیچ شهری
اتحاد نداشتند و پول هم نبود مالیات زیادی روی اجناس بستند مجلس شوری
گاهی اظهار جنگ و گاهی اظهار صلح مینمود

فیلیپ اول متحد با آتن شد و آتنیهائی را که حبس کرده بود با تحف و هدایا
زیاد به آتن روانه نمود و باین قسم خواست شهرهای کالسیدیک را مسخر کند از
اینطرف آتنیها باین عمل راضی نبودند.

سکنهٔ آمفی پلیس از اطاعت آتن سرپیچیدند آتنیها از فیلیپ کمک خواستند او هم
قبول کرده آمفی پلیس را برای مقدونیه مسخر کرد بعد قشونش را بطرف کوه پانژ
که در آنجا معدن طلا بود برده و آنجا را تصرف کرد و شهر بزرگی موسوم به فیلیپ
در دامنهٔ کوه بنا کرد (۳۵۶) بنابر قول مورخین سالی ۱۰۰۰۰ تالان

ازاین معادن عاید مقدونیه میشد

آتینها اعلان جنگ با فیلیپ نمودند در اینوقت شهرهای بیزانس و شیو و رد از اتحاد با آتن امتناع کردند ولی باز آتنیها چند کشتی جنگی س ۹۱ برای مجبور کردن شهرهای سابق را به اتحاد فرستادند سفاین ایشان شکست خورده بعد از سالی صلح کردند و بنابراین صلح اتحاد سال (۳۷۷) تمام شد
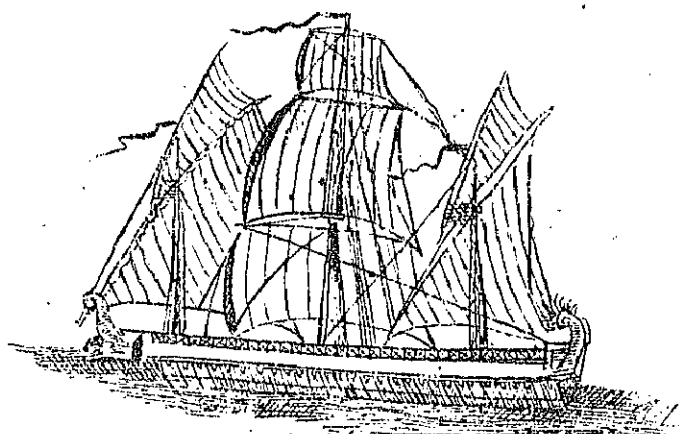
س ۹۱ یک کشتی جنگی

آتینها بعد از این شکست در مملکت خود بسر برده و هیچ کشتی نفرستادند

دِمُستِن — بعد از زد تی یکی از خطبای بزرگ موسوم به دِمستن س ۹۲ نجبای شهر را جمع کرده ایشان را مجبور بجنگ با فیلیپ نمود این خطیب پسر اسلحه

سازی بود در هشت سالگی
پدرش درگذشت و ۱۴
تالانی که از او به ارث
مانده بود اقوامش دزدید
فقط یک تالان برای
او گذاشتند دمستن
نزد یکی از خطبای مشهور
موسوم به ایزی تحصیل
کرد

[(۴۲) ــ دمستن خطیب?]

دمستن در ۱۸ سالگی اشخاصی که پولش را دزدیده بودند بمحکمهٔ قضاوت کشانیده
پول را از آنها پس گرفت دمستن کم کم خود را ورزیده و لیکن در اول نمود دو
دفعه که در مجلس حاضر شد حضار او را مسخره کردند زیرا که صدایش ضعیف و حرکات
و اطوارش نامقبول بود
گویند دمستن غاری در خانه اش ساخته و در آنجا بسر میبرد برای توانائی وقت تحصیل
در غار نصف سرش را تراشیده و انقدر در آنجا میماند که موی سرش دوباره

میرفتند در بیابانها سواره از کوه بالا رفته رجز میخواندند

بعد از صفات و صدات فوق العاده دمستن نطق مفصلی برای تحریک جنگ در
مجلس نمود حضار حضار انشرا ایند فقط بگوش هوش استماع نمودند

روزی شخصی صفات خطیبی را از دمستن سؤال کرد این خطیب بزرگ جواب داد
صفات مهمه خطیبی عمل و کردار است

دمستن با هیپرید و لیکورگ خطیب متحد شده ملت را بجنگ با فیلیپ
تحریص نمود

جنگ مقدس — مدت ده سال آتنیها با فیلیپ جنگ کرده ولی
هیچ فایده ها بآنها نشد

در این ایام جنگ بزرگی در تب شروع شد تبا فسیدین ها را در انجمن آمفیکتیون
متهم کردند که از مزرعه وقفی گندم کاشته بودند مجلس آمفیکتیون جریمه بزرگی برای آنها قرار دادم (۳۵۶)

یکی از جوانان فسید موسوم به فیلیلس جریمه دادن را خفت شمرده هم وطنان را
بجنگ ترغیب کرد فسیدین ها قبول نموده او را سردار کردند

فیلیلس به اسپارت رفته از ارکیدامس پادشاه پانزده تالان قرض نموده به فسید
برگشت بعد بهینه فشولی دیده ولف را مصاحب کرده متحفظین آنجا را کشت پس از

این فتح حصار محکمی بدور معبد ساخته و بتمام شهرهای یونان اعلان نمود که حامی معبد دلف
فسیدیها میباشند

مجلس آمفیکتیون اعلان جنگ نموده آنرا جنگ مقدس نامیدند در این جنگ تمام
شهرهای یونان بر ضد فسیدیها قشون کشیدند ولی اسپارتیها ۱۰۰۰ نفر و آتنیها چند
کشتی بکمک فسید فرستادند

فسیدیها پولی را که در دلف بود بکار برده ده هزار سرباز مرتب کردند در این
جنگ خونخواری زیاد شد محبوسین را خفه و نعش مقتولین را دفن نکرده سبب اهانتها
فسیدیها تسالیها و لکریها را شکست دادند تبائیها از طرفی داخل فسید شده شهرها
محاصره کردند

(۳۵۴) فیلملس برای خلاصی از دشمن خود را از یکی از قلل کوه پارناس پرت نموده هلاک شد
انمارشس بجای او سردار شد و پولی که در دلف بود بیرون آورده با چند شهر
متحد شده قشون بزرگی به بائی برد

مجلس آمفیکتیون از فیلیپ کمک خواست انمارشس بجلوگیری او به تسالی رفت
ولی فیلیپ از راه دیگر با ۲۰۰۰۰ پیاده و ۳۰۰۰ سواره آمده فسیدیها را شکست
داد شش هزار نفر از فسید هلاک شده و سه هزار نفر در دریا غرق شدند بعد نعش انمارشس را

پیدا کرده بدان گرفتند (۳۵۲)

فیلیپ پاگاز را که یکی از بنادر تسالی بود ضبط کرده و سپاهیان
فر باقی مانده بود صاحب شد

دراینوقت پادشاه مقدونیه قصد فتح ترمپیل نموده داشت لکن آتنیها چهار هزار
پلیت بآنجا فرستادند فیلیپ جنگ ننموده برگشت (۳۵۲)

جنگ مقدس شش سال طول کشید فسیدیها تمام ظروف طلا و نقره که در دلفیه
بود بیرون آورده با اسپارت و آتن متحد شدند آنوقت تبنا قاصدی نزد پادشاه
ایران فرستاده ۳۰۰ تالان قرض نمودند

جنگهای اُلنت و کرزنیش — چون فیلیپ نتوانست به ترمپیل رود
عازم سواحل دریای اژه شد.

دراین سواحل فیلیپ شهرهای آمفی پلیس و پیدنا را در سال ۳۵۷ و کوه پانژه را
در سال ۳۵۶ و آبدر و مرن و متن را در سال ۳۵۳ گرفته بود در محاصره
اینشهر آخری چشم فیلیپ کور شد پادشاه مقدونیه متغیر شده شهر متن را خراب کرد.
فیلیپ سواحل تراس را متصرف شده تا بیزانس رفت و با سکنه اینشهر متحد شد
دمستن مقاله مفصلی موسوم به **فیلیپیک** در باب جنگ بیان کرد و چند

حرف اورا اینجا بیان میکنیم

ای آتنیها چه وقت وطنتانرا از دست اجانب خلاص خواهید کرد — آیا منتظرید که قشون اجانب داخل شهر شود — مردان باغیرت بی‌شرفی را بدترین صفتها میدانند — این ایام وقت گردش در میدانها یا کسب خبر نمودن در معابر نیست — چه خبر ازاین جدیدتر است که یکنفر از سکنهٔ مقدونیه آتن و تمام یونان را مالک شود —

دمستن ملت را تحریص بجنگ نموده خیال داشت تا قشونرا انتخاب آتن مجهز سازد چنانکه گفته است ثروت و سفاین و قشون آتن بهتر و منظم‌تر از قشون ممالک یونان است

آتنیها چند کشتی بجلوگیری فیلیپ فرستاده اورا برگردانیدند —

یکی از شهرهای کالسیدیک که موسوم به اُلنت و متحد بمقدونیه بود از طاعت فیلیپ سرپیچیده به آتن متحد گشت پادشاه مقدونیه اعلان جنگ نمود اُلنتیها از آتن کمک خواستند

دمستن اینده فعه مقاله دیگری موسوم به اُلنتی‌ین ساخت و مضمون ان از اینقرار است

ای ملت آتن تمام ممالک یونان آزاد و مستقل میباشند شما مقدار ۱۵۰۰ تالان

بیهوده خرج کردید مدتی در خانه نشسته خوابیدید ملتفت نشدید که اجانب چنگالشان همیشه بطرف شما دراز است

آتینا چند کشتی فرستادند لکن فلیپ پول زیادی بسر داران النت داده آنها خلع اسلحه نموده و باین قسم شهر مسخر شد اول شهر را خراب نموده بعد ساکنینش را فروخت (۳۴۸) بعد از تسخیر النت فلیپ مهمانی بزرگی ترتیب داده و تمام بزرگان یونان را دعوت نمود

فلیپ گفته است هر شهری که بقوت مسخر نشد با پول آنرا میتوان گرفت

فلیپ جزء مجلس آمفیکتیون شد — در آتن خطبای زیادی از قبیل

اُبُولْ ، اِشِیْن ، دِمَادْ ، ایزکرات ، فسیُون

سردار خیال صلح داشتند

ایزکرات مقاله در باب صلح نوشته خواست پادشاه مقدونیه را با شهرهای یونان متحد نموده با پادشاه ایران جنگ کند

فسیون سردار گفته است ای آتینا شما قوه جنگ با فلیپ را ندارید خوبست اول قوه نظامی را زیاد کنید تا از عهده جنگ برآئید

اِشِیْن رقیب دِمُستِن بود خانواده این خطیب بسیار فقیر بود لکن خودش

املاک زیادی در مقدونیه داشت از اینجهت آتینها او را با پادشاه مقدونیه
متحد میدانستند سنه ۹۳
بعد از خرابی النت آتینها
ده سفیر که دمستن
و اشین جزو آنها بود
برای اتحاد نزد فیلیپ فرستادند
در این زمان فیلیپ پادشاه
کرسبلیت جنگ
مینمود دمستن خواست نفر را
بدانجا برد لکن اشین او را
ممانعت کرده و قرار داد در پلا که پای تخت مقدونیه بود صبر نمایند فیلیپ
بعد از فتح تراکس به پایتخت آمده ضیافت شایانی از سفرا نموده و صلحنامه را نوشت
چنانکه مذکور شد جنگ فسید مدتی طول کشید آتینها خواستند دلف را از فسیدا
گرفته بمجلس امفیکتیونها دهند تبا از فیلیپ کمک خواستند پادشاه مقدونیه
قبول کرده فسیدرا محاصره کرد و سردار فسیدا شهر را تخلیه نموده قرار گذارد

با ۸۰۰۰ نفر قشونش آزاد نمایند

فیلیپ بعد از فتح فسید از ترمپیل گذشته به مجلس آمفیکتیونها رفت و در آنجا قرارداد که ۲۲ شهر فسید را خراب کرده سنجوه سکنه آنجا را خورد نماید و هرسال مبلغ پنجاه تالان فسیدها به دلف فرستند و جلاء و فسیدها نباید در مجلس آمفیکتیونها نماینده بفرستند (۳۴۶) بعد از این قرارداد فیلیپ رئیس بازیهای پی تیک که در دلف واقع میگشت شد

جنگ کرن — فیلیپ کم کم سواحل تراس و تسالی را که متصل بمقدونیه بود تسخیر کرد و بعد با ارگسها و آرکادینها و مسینیها که برضد اسپارت بودند متحد شد دمستن مقالات زیادی برضد فیلیپ برای مسینیها خواند ولی فایده نبخشید دیگر خطیب بزرگ با آتن برگشته و در مجلس شوری فریاد کرد محالست فیلیپ دوست آتنیها شود و باید با او جنگ کرد (۳۴۴)

فیلیپ تراس را تسخیر کرده تا ساحل بحر اسود رفت بعد با سی هزار قشون بشهر پرنت که در کنار پرپنتید واقعست رفت این شهر روی تپه بنا شده و دریا از دو طرف برآن احاطه کرده فیلیپ برای تسخیر این شهر زحمت زیادی کشید لکن سکنه آنجا مقاومت کامل نمودند

در اینمدت دمستن در تمام شهرهای یونان سفر کرده و خواست آنهارا به فیلیپ بشوراند تا اینکه شهرهای تجارتی بیزانس و شی‌لیس و رود را با آتن متحد کرد و یونانیان تاج طلائی باو جایزه دادند

فیلیپ بیزانس را محاصره کرد آتنیها ستونی را که عهدنامهٔ مقدونیه روی آن نوشته شده بود سرنگون کرده فسیون را با ۱۲۰ کشتی بکمک بیزانسیها فرستادند (۳۴۰) فیلیپ مقاومت نکرده بمقدونیه برگشت (۳۳۹) ولی بعد از جنگ مقدس او را مجبور به آمدن به یونان نمود

سکنهٔ امفیسا آتنیها را در مجلس آمفیکتیون مقصر کرده بودند دمستن که نمایندهٔ آتنیها بود تقصیر را به سکنهٔ آمفیسا داد زیرا که در مزرعه که وقف آپلن بود گندم کاشته بودند

آمفیکتیونها فیلیپ را سپهسالار قشون یونان نمودند پادشاه مقدونیه پذیرفته و مخفیانه خود را به الات که در بالای درهٔ سفیزو واقع است رساند آتنیها شب از این خبر واقف گشته تمام سکنهٔ اطراف شهر را مخبر کردند

در طلوع آفتاب آتنیها مجلسی در پنیکس منعقد کردند دمستن نطق مفصلی از برای جنگ بیان کرد آتنیها او را برای اتحاد به تب فرستادند چون دمستن به آنجا رفت

قاصدین فیلیپ را دید که برای اتحاد آمده بودند ولی تب ها با آتن همدست شدند
چون قشون آتن و تب رسید فیلیپ جنگ نکرد ولی در سال دیگر با ۱۰۰۰۰ قشون
آمفیسا را گرفته بعد آنجا را خراب کرد و بعد خواست با ونانیان صلح نماید فیلون
که امیر البحر آتن بود خواست صلح نماید لکن دموستن مانع شد آتینها از انجهت تاجی
باو جایزه دادند

فیلیپ حیله بکار برده قشونش را به بالا آورد و شهرهای متحده قشونی بجلوگیری او
او فرستاده در کیرانی جنگ سختی نمودند

قشون فیلیپ عبارت از ۳۰۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰ سواره بود ولی قشون
شهرهای متحده کمتر از مقدار دشمن بود

آتنی ها در طرف چپ و تب ها در طرف راست قرار گرفتند از آنطرف فیلیپ در
مقابل آتینها و پسرش اسکندر در مقابل تب ها قرار گرفت اسکندر تب ها را شکست
داد آتینها اول غالب شده خواستند قشون اسکندر را شکست دهند لکن فیلیپ
آنها را محاصره نمود ۱۰۰۰ نفر آتنی را کشتند و ۲۰۰۰ نفر از آنها را حبس نمود
مابقی که دموستن هم جزو آنها بود فرار نمودند (۳۳۸)
آتینها در میدان جنگ مجسمه شیری بیادگار مقتولین ساختند و دموستن هم قصیده‌ای

در باب شجاعت آنها نوشت

فیلیپ سردار کل قشون یونان شد — شبی بعد در جنگ کرن

فیلیپ چند قربانی به افتخار خدایان نموده و مهمانی بزرگی از تمام سردارانش
نموده در حالت مستی تاج گلی بر سر گذاشته و بمجلس آمده یونانیان را مسخره نمود
یکی از خطبای آتن موسوم به دِماد که جزء محبوسین بود باو گفت خدایان
شان و بخت آگاممنون را بتو داده اند لکن تو شغل تِرسیت را (۱) پیشه
میکنی فیلیپ خجل شده تاجش را بزمین زد

پادشاه مقدونیه دوستی زیادی به آتنیها نموده محبوسین آنها را لباس پوشانید
و با چند نفر برای صلح دادن به آتن فرستاد و پیغام داد که فقط شهر کرن متعلق بما
باشد و آتن با شهرهای مستقل و هم متحد با مقدونیه باشد

مجلس شورای آتن قرارداد را قبول نموده مجسمه برای فیلیپ ساخته و در پایین
آن این کلمات را نوشتند نیکوخواه و آزادکننده وطن

فیلیپ با تب ا ضدیت کرده از محبوسین آنها فدیه گرفته ایشان را رها کرد بعد
ساخلوی در کادمیه قرار داده و نفی بلد شدگان را به تب مراجعت داده حکومت را

(۱) آگاممنون پادشاه تمام یونانیان و ترسیت مقلد مشهوری بوده

بایشان تفویض کرد

فیلیپ بعد به پلپونز رفته با ارگسها و مسینی‌ها و ارکادینها متحد گشته تمام لاکنی را غارت کرده و تمام شهرها را که اسپارتیها مسخر کرده بودند تصرف نمود

یونانیان مجسمه از طلا موسوم به فیلیپیون برای پادشاه مقدونیه ساخته آن را در المپی قرار دادند

فیلیپ با تمام شهرهای یونان بغیر از اسپارت متحد شده و نمایندگان آنها را در کرنت جمع کرده باجازهٔ آمفیکتیونها خواست با پادشاه ایران جنگ کند زیرا که در وقت جنگ بدی ایرانیان معابد یونانیانرا غارت کرده بودند

یونانیان این رای را پسندیده فیلیپ را سردار کل قشون یونان نمودند

قتل فیلیپ — فیلیپ چند ساخلو در تبس و کالسیس و کرنت گذاشته بعد بمقدونیه مراجعت کرده تهیهٔ جنگ ایران را دید

بعد از تهیه فیلیپ مهمانی بزرگی برای عروسی دخترش موسوم به کلئوپاتر برای برادر زنش که پادشاه اپیر بود داد

روزی در طلوع آفتاب تمام مدعوین در تیاتر بزرگ پایتخت جمع شدند فیلیپ بعد از لحظه با لباس سفیدی وارد شد در اینوقت جوانی که خنجری را در زیر لباسش

مخفی نموده بود از مکانی بیرون آمده اسلحه اش را به پهلوی فیلیپ فرو برد و پادشاه

جمل دفعتاً او را مقتول کرد

این قاتل موسوم به پوزانیاس بود و چون پدر زن فیلیپ که موسوم به اتال

بود دشنام زیادی باو گفته بود این جوان نتوانسته بود انتقام خود را بگیرد از آن جهت

پادشاه را مقتول نمود (۳۳۶)

فصل بیست و سیم فتح آسیا بواسطه اسکندر

اسکندر کبیر — پسر فیلیپ موسوم به اسکندر در ۲۰ سالگی بتخت سلطنت

جلوس کرد این پادشاه جوان دارای قیافه وجیه و موهای خرمائی مجعد بود

گویند در وقت تولد اسکندر دیوانه موسوم به ارُس ترات معبد بزرگ افز را

آتش زد بقول بعضی مورخین در روز تولد اسکندر سه مژده برای فیلیپ آوردند

یکی از سردارانش ایلیرین ها را شکست داده بود اسبهای پادشاه در بازیهای

المپی سبقت برده بودند یکی از زنان فیلیپ موسوم به المپی یاس

بچه بدنیا آورده بود

اسکندر سن ۱۴ بزودی اسب سواری و تیراندازی را آموخت و ادبی داشت

موسوم به بوسفال که فقط خودش میتوانست بر آن سوار گردد

گویند روزی اول هیچکس نتوانست

سوار آن اسب گردد اسکندر

به تنهائی جلو رفته سوار او شد

پدرش با او گفت ای پسر مملکت

دیگری تجسس کن مملکت من

برای تو کوچک است

اسکندر کبیر – ۳۲۳

اسکندر میل زیادی تحصیل داشت مخصوصا در موسیقی چنانکه روزی صدای سرود

جنگی را شنیده فی الفور اسلحه پوشید

اسکندر میل زیادی به ایلیاد هُمِر داشت و هر شب آنرا در زیر بالشش قرار داده

میخوابید چون سیزده ساله شد پدرش او را به اَرسطو سپرد اسکندر کم کم بعضی

از اوایل گذشته نصایح او را گوش نمود

اسکندر سخاوت زیاد داشت مثلا هر وقت قربانی میکرد عود و عنبر زیادی تماشاچیان

می بخشید لِئُنیداس معلمی که نوکرش بود با او گفت ای شاهزاده چرا این

رفتار میکنی خوبست صبر کنی تا مملکتی پر از عود و عنبر بیابی و آن وقت بخشش کنی

چون اسکندر آسیا را مسخر کرد ۵۰۰ تالان عود و شمشیر خرید و برای المپیاس مادرش غنائم
پیغام داد حال خوبست خست و لئامت برای خدایان ننمائی

اسکندر میل زیادی بجهان گیری داشت چنانکه روزی از شجاعت و متصرفات
پدرش نقل میکردند اسکندر متغیر شده فریاد کرد آیا پدرم برای من مملکتی باقی
نخواهد گذاشت

گویند فیلیپ المپیاس را که مادر اسکندر بود طلاق داده کلئوپاترا را که خواهرزاده
آتال سردار بود تزویج کرد شبی در مهمانی بزرگی که تمام مست بودند آتال گفت
آرزو از خدایان میکنیم که پسری از ملکه تازه متولد شده صاحب تخت و تاج مقدونیه
شود اسکندر متغیر شده فریاد کرد پس من برای چه بدنیا آمده‌ام فی الفور کیلاسی
که در دست داشت بطرف آتال پرت کرد پدرش متغیر گشته با شمشیری حمله باسکندر
نمود ولی چون مست لایعقل بود افتاده بیهوش شد اسکندر آنوقت گفت ملاحظه
کنید پدر من میخواهد از اروپا به آسیا سفر کند ولی در یک طاق نمیتواند راه برود
اسکندر بعد از این مباحثات از مقدونیه بیرون آمد تا اینکه پدرش کشته شد
چون سربازان محبت زیادی به اسکندر داشتند او را پادشاه نمودند مادرش
پسر کلئوپاترا را کشته بعد خود او را خفه کرد

آغاز کارهای اسکندر — چون یونانیان از قتل فیلیپ مخبر شدند
شادی زیادی نموده عید بزرگی گرفتند

اول کسیکه مخبر شد دستن خطیب بود در اینوقت دخترش مرده بود و بعد از هفت روز
عزاداری تاجی از گل بسر گذاشته بمجلس شوری حاضر شده گفت خدایان خبر خوشی بمن
الهام کرده‌اند و شما بزودی از آن مخبر خواهید گشت

بعد از چند روز دیگر آتنیها از قتل فیلیپ خبر یافتند و تاج طلائی برای پزانیاس
قاتل ساختند

در این موقع تمام ملل یونان خواستند از تحت اتحاد با مقدونیه خارج شوند ناگاه
اسکندر قشونش را وارد یونان نموده از تسپیل گذشت نمایندگان مجلس آمفیکتیون
او را سردار کرده و آتنیها دو تاج طلا برایش فرستادند

اسکندر به کرنت آمده مجلسی در آنجا منعقد نمود نمایندگان شهرهای یونان او را
سردار قشون یونان نموده قرار دادند که با پادشاه ایران جنگ نمایند

گویند چون اسکندر به کرنت آمده خواست دیوژن حکیم را (دیوجانس)
که در خمره منزل داشت ببیند چون نزد او رفت از او سوال کرد هرچه میخواهی
طلب کن که آنرا برایت مهیا سازم دیوژن جواب داد قدری دورتر بایست که

اشعهٔ آفتاب به من برسد

آنوقت پادشاه گفت اگر اسکندر نبودم میخواستم بجای دیوژن باشم

در مراجعت اسکندر به دلف آمده وحی طلب کرد پیتیا از جواب دادن [illegible]

کرد اسکندر او را گرفته خواست در معبد ببرد پیتی فریاد کرد پسر من کسی تاب مقاومت

تو ندارد اسکندر این حرف را بفال نیکو گرفته بیرون آمد

در مراجعت بمقدونیه اسکندر تراکس را تصاحب کرده و در مدت ده روز خود را بپای کوه

همُوس (کوه بالکان) رسانید تراکس‌ها برای مسدود کردن راه عرابه

زیادی از بالای کوه پرت کردند اسکندر بطریقهٔ مخصوصی تمام این صدمات را رفع

کرده بدون هیچ تلفی از رود دانوب گذشت

ممالک یونان از این فتح متوحش شده نماینده چندی نزد اسکندر فرستادند

از بین نمایندگان دسته از سلت‌ها (۱) بود اسکندر با آنها گفت هیچ نترسید

در جواب گفتند از هیچ چیز وحشت نداریم لکن می‌ترسیم آسمان بیفتد اسکندر گفت

معلوم میشود سلت‌ها خیلی شجاع هستند

انهدام تب — بعد از فتح تراکس خبر قتل اسکندر در تمام یونان

(۱) نژاد سلت با گلوا که ساکنین قدیم فرانسه بودند یکی میباشد

شیوع یافت فی الفور نفی بلد شدگان تب بوطنشان مراجعت کرده و دسته‌ء از
مقدونیه را کشتند و برای هلاک کردن ساخلو مقدونیه را که در کادم بود حصاری
بدور ایشان بنا کردند اسکندر با ۳۳۰۰۰ قشون تب را محاصره کرد بعد قاصدی
فرستاد که شهر را تسلیم نمایند تب‌ها از بالای حصار شهر فریاد کردند اگر شاه خیال
استقلال یونان را دارد خودش وارد شهر شود

قشون آرکادیها که بکمک تب آمدند در برزخ کرنت توقف کرد تب‌ها
با وجود تنهائی مدت سه روز مقاومت کردند در روز ششم قشونی را که در کادم
بود بیرون آورده با صدمهٔ زیادی وارد شهر شد ششهزار نفر تب را کشت و
۳۰۰۰۰ نفر آنها را حبس نمود

سکنهٔ شهرهای ارکمن و تسپی و پلات که مدتی در تحت تسلط تب بودند
در این جنگ همراه اسکندر آمده بودند پادشاه مقدونیه در باب تب از آنها
مشورت کرد آنها قرار دادند که تب را خراب نمایند اسکندر بهمین قسم رفتار کرد
و زمین آنجا را مابین شهرهای متحده تقسیم نمود

عزیمت اسکندر بآسیا — چنانکه مذکور شد فیلیپ قشونی برای
جنگ با آسیا تهیه نموده بود ولی او بمقصود نرسیده پسرش او را انجام دا

اسکندر در بهار سال ۳۳۴ قبل از میلاد با سی هزار پیاده و پنجهزار سواره از پلا پای تخت مقدونیه حرکت کرد.

قشون او مرکب از سکنهٔ تمام شهرهای یونانی بغیر از اسپارت بود اسکندر آنتی پاتر را با ۱۲۰۰۰ پیاده و ۱۵۰۰ سواره برای حکومت مقدونیه گذاشت پادشاه مقدونیه تمام اموالش را به دوستانش عطا کرد پردیکاس باو گفت برای خودت چه نگاه خواهی داشت اسکندر جواب داد امید بخدایان فقط برای من کافی است

قشون مقدونیه در مدت بیست روز از سستس گذشته و با ۱۶۰ کشتی از هلسپن عبور کردند اسکندر چون بساحل آسیا رسید نیزه اش را بزمین انداخت و اول کسیکه از کشتی بیرون آمد او بود به خرابه های تروا رفته قربانی بزرگی کرد پس از آن خود و دوستش هفستیون قبر آشیل و پاترکل را گل باران نمودند گویند اسکندر بر سر قبر آشیل فریاد کرد ای پهلوان چقدر تو شجاع بودی که همر جنگهای تو را بشعر در آورده

جنگ گرانیک — مملکت ایران پنجاه دفعه بزرگتر و بیست دفعه مسکونتر از مقدونیه بود ولی چون تمام ایران همیشه جنگ داخلی داشتند از اینجهت قشونشان

غیر منظم بود فقط پادشاه ایران بواسطه خزاین و دفاینش آنها را نگاه داشته بود
فقط قشون منظم ایران یونانیان بودند

چون اسکندر به آسیا رسید قشون یونانی ایران عبارت از پنجاه هزار نفر بود
ممنون که از ساکنین رُدُس بود سردار این قشون بود و کم کم پادشاه ایران او را
ساتراپ یکی از ایالاتش نموده بود

همچنین در باب جنگ سفارش زیادی به ساتراپها نموده قرار داد و راهی را
که بواسطه آن اسکندر میآمد خراب نمایند برای آنکه قشون او بی آذوقه باشد ساتراپها
حرف او را گوش ندادند و جنگ کردند

ایرانیان در کنار رودخانه گرانیک صف کشیدند قشون آنها مرکب از بیست
هزار نفر از شهرهای مختلفه بود و غالب آنها یونانی بودند اسکندر در طرف عصر
به آنجا رسید

آب این رودخانه بسیار سریع و دو ساحلش سراشیب بود پارمنیون سردار
مقدونیه خواست جنگ را بفردا بیندازد اسکندر ۹۵ قبول نکرده گفت
ما از هلسپونت گذشتیم آیا ممکن است از این رودخانه نگذریم؟
پادشاه مقدونیه در جلو سرداران افتاده وارد رودخانه شد اسبها نتوانستند

از آنطرف بالا رفتند لکن قشون پیاده از عقب رسید و از رودخانه عبور نمودند
نیزهٔ اسکندر در رودخانه شکست بعد خواست نیزهٔ میرآخورش را بگیرد او هم
جواب داد که نیزهٔ دیگری بگیر زیرا که مال من هم شکسته آنوقت دماراتس کرنتی نیزهٔ

شکل ۱۵ — مجسمهٔ اسکندر

خود را تقدیم پادشاه مقدونیه کرد اسکندر میتریدات را که داماد پادشاه
ایران بود کشت ناگاه یک ایرانی ساطوری برای مغفر پادشاه انداخت ولی مغفر
اسکندر برگشته سلم او را سوراخ کرد و مغفر ایرانی دیگر از عقب حمله باسکندر نموده
خواست گردن او را بزند لکن کلیتوس لیو و آن مقدونیه با قداره دستش
دست او را انداخت و ایرانیان شکست سختی خورده فرار کردند
سربازان اسکندر یونانیان قشون ایران را متفرق نموده دو هزار نفر از آنها را

حبس کردند

مقتولین قشون مقدونیه عبارت از ۲۵ پیاده و ۶۰ سواره بود اسکندر
مقتولین را دفن کرده محبت زیادی بمجروحین نمود

اسکندر بعد از شکست دادن ایرانیان محبوسین یونانی را بمقدونیه فرستاد
و آنها را فروخت زیرا که با اجنبیان کمک کرده بودند بعد سیصد پارچه اسلحه
با کتیبه برای معبد آتن فرستاد و مضمون آن اینست اسکندر و تمام یونانیها
بغیر از اسپارت آسیائیها را شکست دادند

فتح آسیای صغیر — در آسیای صغیر دشمن اسکندر فقط یونانیان بودند
شهر سارد که پایتخت لیدی بود باوجود برج و باروی محکمش بزودی تسلیم شد اسکندر
و حاکم برای آنجا معین کرد شهر افِس تسلیم شد اسکندر اراضی آنجا را برای
آرتمیس الهه وقف کرد یونانیانی که در شهر میلت بودند قدری مقاومت کردند
لکن اسکندر در مدت کمی آنجا را متصرف شد

ممنون با قشون یونانیش در هالیکارناس پایتخت کاری
اسکندر آنجا محاصره کرده حصار آنجا را خراب کرد ممنون شهر را آتش زده فرار کرد
بعد از این شکست ممنون خواست بیونان رود لکن عمرش وفا نکرده در

می‌تیلن درگذشت پادشاه ایران آنوقت سربازان یونانی را نزد خودش برد
اسکندر با وجود زمستان جنگ را ترک کرد فقط بعضی سربازان را به یونان
فرستاد و بعد خودش در آسیای صغیر مانده در اوایل بهار سال (۳۳۳) قبل از
میلاد به گردیون که پایتخت قدیم فریجی بود رفت

در یکی از معابد این شهر عرابه بود که متعلق به پادشاه قدیم فریژی بود طناب
گره داری بر این عرابه بسته شده بود و هیچ کس نتوانسته بود آنرا باز کند
کاهنان خبر داده بودند که هرکس این گره را باز نماید پادشاه تمام دنیا خواهد شد
اسکندر بضرب شمشیری تمام گره‌ها را قطع کرد

جنگ ایسوس — (۳۳۳) داریوش پادشاه ایران که در سال
(۳۲۵) بتخت نشسته بود قشونی ترتیب داده در شام منتظر ورود دشمن شد
اسکندر بسمت او حرکت کرده از معبد توروس گذشته به سیلیسی آمد در این
مکان اسکندر تازه از راه رسیده در آبهای منجمده کوه سیدنوس غسل
کرده از اینجهت سرمای شدیدی خورده تب سختی برایش عارض گشت فیلیپ
حکیم شربتی برد داده و در وقت خوردن آن کاغذی برای اسکندر رسید
که این حکیم دشمن تو میباشد و ممکن است ترا مسموم نماید اسکندر کاغذرا

حکیم نشانداد و شربت را نوشید اما تهمتی که به حکیم بسته بودند برعکس شد و پادشاه
بزودی علاج گشت

داریوش مدتی منتظر ورود اسکندر شد آخرالامر از کوههای آمانوس گذشته به ایسوس رسید اسکندر از کوههای جنوبی این شهر گذشته مقابل داریوش قرار گرفت

عرض این جلگه پنج کیلومتر بود از اینجهت داریوش نتوانست ششصد هزار قشونش را در این جلگه حرکت دهد اول مقدار زیادی از قشونش را در طرف راست و سی هزار سوار و بیست هزار کماندار در طرف چپ قرار داد و بعد سی هزار و نهصد یونانی و ششهزار سرباز کوهستانیش را در مرکز قرار داد

اسکندر پارمنیون را با قشونش در طرف چپ و خودش در طرف راست قرار گرفت آنوقت قشون طرف راست را حرکت داده حمله بمرکز قشون ایرانیان نموده آنها را شکست داد سربازان یونانی داریوش هنوز جنگ میکردند لکن پادشاه ایران آنها را اجازه فرار داد سواران ایرانی که نزدیک بود تسالیها را شکست دهند آنها هم فرار کردند

در جنگ ایسوس ۱۰۰۰۰۰ ایرانی و ۳۰۰ پیاده و ۱۰۰ سوار مقدونی

ای داریوش تو نباید مرا مساوی خود تصور کنی بلکه مرا باید پادشاه تمام آسیا خطاب نمائی

در وقت محاصرهٔ تیر داریوش کاغذی نوشته بود که اگر صلح نمائی ۱۰۰۰۰ تالان و قطعهٔ از آسیا را تا شط فرات و دخترم را برایت عروسی خواهم کرد پارمنیون گفته بود اگر من بجای اسکندر بودم قبول میکردم پادشاه مقدونیه جواب داده بود اگر منهم بجای پارمنیون بودم قبول میکردم

بنای اسکندریه ——— (۳۳۲) بعد از فتح تیر اسکندر بسمت مصر حرکت کرد

سکنهٔ شهر گازا خواستند مقاومت نمایند اسکندر بدانجا حمله برده مجروح شد آنوقت حصاری بارتفاع ۲۵ متر بنا نموده و بعد از دو ماه محاصره آنجا را تسخیر کرد مردان را بقتل رسانیده زنان و اطفال را فروخت

گویند اسکندر در این شهر بتقلید آشیل پهلوان اثر نمود یعنی طنابی به پای حاکم این شهر بسته و هفت دفعه او را بدور شهر گردانید

حاکم مصر مقاومت نکرده اسکندر تا منفیس که پای تخت مصر بود رفت و یک قربانی برای گاو آپیس که معبود مصریان بود نمود

اسکندر از نیل گذشته به کانپ رسید در این محل جزیره پارس بندر طبیعی تشکیل
میدهد اسکندر شهری مقابل این جزیره ساخته آنرا اسکندریه نام گذاشت
گویند اسکندر خودش نقشهٔ این شهر را کشید و چون گچ برای کنار تقسیم اراضی نبود
از اینجهت آرد بجای آن استعمال کردند

اسکندر در معبد آمن — در مغرب مصر معبدی بود موسوم بمعبد آمن
یونانیان و آسیائیان برای عبادت در آنجا میرفتند اسکندر برای دیدن معبد
بدانجا رفته وحی خواست رهبانان معبد او را پسر خدا لقب دادند چنانکه فراعنهٔ
مصر را پسر آمن لقب داده بودند
اسکندر از این زمان ببعد متکبر شده خود را پسر خدا تصور میکرد گویند چون
بمعبد رفت دو مار یا دو پرنده هادی راه او بودند
بعد از مدتی اسکندر قاصدی بیونان فرستاده پیغام داد که از این زمان ببعد
باید مرا پرستش نمایند اسپارتیها جواب دادند خوب بود اسکندر خود را
خدا تصور میکرد

جنگ اربل — (۳۳۱) — اسکندر بعد از تسخیر شامات و مصر
بسمت مشرق حرکت کرده بدون جنگ از فرات و دجله گذشت

داریوش در جلگهٔ گگاملس که نزدیک اربل واقعست توقف کرده بود قشون او حال مرکب از دو کرور پیاده و چهل هزار سواره و دویست عرابهٔ داس دار و پانزده فیل جنگی بود ولی تمام این قشون بزرگ غیر منظم و دوره ندیده بودند

قشون اسکندر در اینوقت مرکب از چهل هزار پیاده و هفت هزار سواره بود دو قشون مقابل همدیگر صف کشیدند

پارمنیون خواست جنگ را بشب بندازد ولکن اسکندر گفت این کار برای من خفت است

فردا صبح اسکندر دیر از خواب برخاست سرداران او را بیدار کردند صف قشون را پادشاه مقدونیه منظم کرده و در جلو خودش کشیشی را با تاج طلا نگاه داشت

داریوش در وسط قشون با سوارهای نجیبش ایستاده بود اسکندر بطرف راست حمله نمود داریوش عرابه ها را بسمت دشمن حرکت داد سربازان مقدونیه اسبان عرابه ها را هدف تیر نمودند ولی چند عرابه با نهار رسید قشون راه را باز کرده بدون اینکه هیچ تلفی آنها را از خود گذرانیدند

داریوش اینده‌فعه تمام قشونش را حرکت داد اسکندر با سوارانش راهی با بین آنها پیدا کرده خواست خود را به پادشاه ایران برساند ایرانیان فرار نموده داریوش را بردند در اینوقت سواران ایرانی و هندی پارمینیون را احاطه کرده بودند اسکندر بطرف او حرکت کرده و بعد از جنگ سختی آنها را شکست داد
فردای آنروز اسکندر به اربل رسید اسلحه و عرابه و خزینهٔ داریوش را بتصرف آورد ولی باز پادشاه ایران را در آنجا نیافت زیرا که به مدی فرار کرده بود

فتح و تسخیر ایران — اسکندر از شط دجله گذشته بطرف بابل حرکت کرد و سکنهٔ آنجا باستقبال او آمدند اسکندر داخل شهر شده یک قربانی برای بل رب النوع نمود و بعد معبدی را که گزرسس خراب کرده بود مجدداً ساخت
اسکندر کم کم پایتختهای ایران را مسخر کرده به شوش رسید در آنجا پنجاه هزار تالان جواهر زیاد و عطریات و مجسمه‌های یونانی را که گزرسس از آتن آورده بود یافت بعد آنها را بیونان فرستاد
اسکندر از آنجا به پرسپلیس رفت در این راه یکی از ساتراپها جلو او را با قشون نگاه داشته بود اسکندر از راه دیگر داخل شهر شد و چنانکه نقل کرده اند در

آنجا ۱۲۰۰۰۰ تالان یافت

گویند شبی اسکندر مست شده و این شهر را آتش زد زیرا که ایرانیان معابد یونانیان را
آتش زده بودند بعد پادشاه مقدونیه به پازارگاد که قبر کوروش در آنجا است رفت
بعد از فتح این شهرها اسکندر خواست به اکباتان که پای تخت مدی بود برود
از این جهت اموالش را در آنجا گذاشته تعاقب داریوش حرکت کرد بنا بر قول
بعضی از مورخین قشون او نشستند و نیز در مدت یازده روز ۴۸۰ کیلومتر طی کردند
در بین راه به اسکندر گفته شد که یکی از ساتراپهای ایران موسوم به بسوس
داریوش را زنجیر نموده و خیال دارد او را به باکتریان ببرد اسکندر سه روز و
سه شب متوالی حرکت کرده بایشان رسید
اما چون بسوس تاب مقاومت اسکندر را نداشت پادشاه ایران را کشت (۳۳۰)
اسکندر جسد داریوش را به پرسپلیس فرستاده و او را در مقبره شاهان دفن نمود
در این زمان اسپارتیها از غیبت اسکندر غنیمت شمرده سی هزار پیاده و بیست
هزار سواره تهیه دیده به سمت مگالوپلیس حرکت کردند آنتی پاتر آنها را شکست داد
در این جنگ آگیس که پادشاه اسپارت بود کشته شد (۳۳۰) اسکندر
پیغام داد در صورتیکه ما مشغول فتح آسیا هستیم در آرکادی جنگ موشها واقع شد

تمام حکام ایرانی تسلیم اسکندر شدند بعد پادشاه مقدونیه از جبال ایران گذشته
و در "ادری" شهری موسوم به اسکندریه بنا کرد که آن را حالا هرات میگویند
اسکندر در زمستان از جبال شمالی ایران گذشته برودخانهٔ اگزوس (سیحون) که در
باکتریان واقعست رسید برای عبور از این رودخانه را تخته بندی کرده "قشون" را
از آنجا گذرانید

اسکندر گوشمالی سختی به بسوس داده و او را بدست خانوادهٔ داریوش داد آنها هم
او را کشتند

در باکتریان و سغدیان جنگ واقع نشد

در یکی از قلاع سغدیان که روی قلهٔ کوهی ساخته شده بود ساترابی با خانواده اش
مسکن کرده بود چون خواست آنجا را بگیرد برای او پیغام فرستادند که باید برای
رسیدن این محل پرواز کرد

اسکندر قرار داد که اول سربازی که بدانجا رود ۱۲ تالان و سرباز دوم "
دومی ۱۰ و هکذا خواهد داشت دوازده نفر حمله بدانجا بردند ساتراپ از شجاعت
آنها متعجب گشته تسلیم شد

اسکندر دختر ساتراپ را که موسوم به رکزن بود برای خودش تزویج کرد

غرور و نخوت اسکندر — چون اسکندر صاحب تخت و تاج ایران
شد تاج طلای ایرانیان را بسر گذاشته و خود را شبیه آنها ساخت و قرار
داد که هر کس بحضورش میرسد باید باو تعظیم نموده بخاک بیفتد.
نجبا و سرداران مقدونیه که همیشه با اسکندر رشد و نما میکردند تحمل این مشقت
و تکلیف را نکرده و در سال (۳۳۰) قبل از میلاد چند نفر از آنها قصد کشتن
اسکندر را نمودند

فیلوتاس پسر پارمنیون در جزء این اشخاص بود ولی کنیز پادشاه را از این
قصد خبر داد اسکندر او را با تمام آنها بقتل رساند
محافظ خزاین و فاین پادشاه پارمنیون بود اسکندر برای اینکه او بسبب قتل پسرش
شورش ننماید قاصدی را سوار شتر نموده بنزد او فرستاد پارمنیون در وقتیکه کاغذ
اسکندر را میخواند قاصد او را خفه کرد

دو سال بعد اسکندر در ماراکاندا (سمرقند) که پایتخت سغدیان بود رفته و
قربانی بزرگی برای دیزکورها نمود
شب در وقت شام که تمام مست بودند یکی از مدعوین اسکندر را به دیزکورها
و هرکلس ترجیح داد

با این مدعوین کلیتوس گفته بود که اسکندر را در جنگ گرانیک
نجات داده بود این شخص از چاپلوسی سرداران و تکبر اسکندر به تنگ آمده گفت بعقیده
خدایان محسوب نمیشوی این بواسطه شجاعت فیلقوس بود که تو این فتوحات را
نمودی اگر در جنگ گرانیک همراه تو نبودم حال هر قطعه بدن تو در شهری بود
اسکندر از این حرفها متغیر شده نیزه بطرف او پرت کرد بعد قداره اش را خواست
ولی دوستانش اورا از نزد او برداشته بودند سرداران کلیتوس را از اطاق
خارج کردند ولی باز بعد از لحظه مراجعت کرده این شعر اوری پید را خواند تمام این
اغتشاشات و بی نظمی را یونانیان سبب شده اند اسکندر این دفعه نیزه یکی از سربازها
گرفته او را کشت لکن بزودی پشیمان شد خواست خود را بکشد سرداران او را ممانعت
کردند ولی او تا سه روز و سه شب متوالی در چادرش مانده گریه و زاری نمود
و همیشه کلیتوس را بیاد می‌آورد

یکی از سوفسطائیان یونانی که همراه اسکندر بود با و گفت چون تو در جزو خدایان
محسوب میشوی نباید پشیمان شوی زیرا که خدایان در هر کاری مختار و مالک
جان و مال بندگان میباشند

ایرانیان چون بخدمت اسکندر میرسیدند بزمین افتاده پای او را میبوسیدند

اسکندر خواست یونانیان نیز اسیر عادت این کار روند و غالب آنها هم اجبار قبول کردند
گویند چون کاساندر از مقدونیه بایران مراجعت کرد از این آداب و رسوم متعجب
شده اسکندر را مسخره زیاد می نمود
برادرزاده ارسطو که موسوم به کالیستن بود از تعظیم کردن و دست به سینه ایستادن
امتناع کرد
روزی در مهمانی بزرگی تمام مدعوین داخل شده بخاک افتادند اسکندر در عوض رو
آنها را بوسید چون کالیستن داخل شد پادشاه با او اعتنا نکرد کالیستن فریاد کرد آیا
من حقیرتر و بدبخت تر از سایرینم که روی مرا نمی بوسی
نجباء آخر الامر از غرور اسکندر خسته شده شش نفر از آنها خواستند او را
بکشند پادشاه خبردار شده تمام آنها را بقتل رسانید بعد کالیستن را برای خبر نکردن
از این قصد هلاک کرد
گویند اسکندر کالیستن را در قفس آهنی نمود و حکم نمود که او را در عقب قشون بکشند
و بعد از هفت ماه درگذشت
جنگ هند — (۳۲۴) — اسکندر بعد از فراغت از کار ایران عازم
هند شد این مملکت را هیچ پادشاهی تصرف در نیاورده بود ولی یونانیان نیز عقیده

برای این بود که باکوس رب النوع و هراکلس پهلوان آنجا را تسخیر کرده اند از
اینجهت اسکندر هم خواست تقلیداً آنجا را بگشد

اسکندر ۱۲۰۰۰۰ پیاده و ۱۵۰۰۰ سواره که غالباً آنها ایرانی بودند به دره
شط اندوس رسانیده و در سال بعد آنها را از شط گذرانید.

یکی از پادشاهان هند موسوم به تاکزیل باستقبال اسکندر آمده با او متحد شد
یکی از پادشاهان دیگر موسوم به پروس با ۱۸۰ فیل جنگی و مقداری قشون
در کنار رود هیداسپ کمین کرد اسکندر مقدار زیادی از قشونش را
نزد تاکزیل گذاشته و با باقی قشونش به پروس حمله نموده اول فیلها را رم
کردانند فیلان در عوض هندیها برگشتند در این جنگ صد فیل و بیست
هزار هندی کشته شد و خود پروس مجروح گشت اسکندر او را گرفته اول جسارتا عطا
نمود بعد او را پادشاه مملکتی که داشت نموده با او متحد گشت

گویند اسکندر در مجلس به پروس گفته بود چه قسم میخواهی با تو رفتار نمایم در جواب
گفت میخواهم مثل پادشاهان با من رفتار نمائی اسکندر قبول کرده او را
پادشاه نمود

مراجعت اسکندر — (۳۲۶) — اسکندر بسمت پنجاب حرکت

گرده خواست تا رود کانژ رود لکن فیلقان سرداران با تمام قشون از جلو رفتن امتناع نمودند زیرا که مدت هشت سال بود که جنگ میکردند و سه ماه نیز بود که زیر باران و اراضی باتلاقی حرکت میکردند اسلحه قشون ضایع والبسه آنها پاره شده بود باز اسکندر خیال داشت آنها را بآنطرف هند برد

اسکندر تمام سرداران را جمع نموده قرار داد تا رود کانژ رفته و از آنجا با فرقها برگردد سرداران سکوت نمودند پادشاه دو مرتبه شورت کرد باز جوابی نشنید دفعه سیم یکی از سرداران بلند شده گفت قشون دیگر از اینجا بعد حرکت نمیتواند کند خوبست ما را بمقدونیه مراجعت دهید اسکندر جواب داد کسی را مجبور نمیکنم هر کس میل دارد مرا همراهی کند و هر کس نمیخواهد برگردد

اسکندر بعد از این حرفها بخیمه اش رفته سه روز از آنجا بیرون نیامد روز سیم پادشاه مقدونیه حیوانی قربانی کرده امعا او را ملاحظه کرد و ملتفت شد که از این بعد جنگ فایده نخواهد داشت پس سرداران را از مراجعت خبر داد آنها تمام خوشحال و مسرور شده پادشاه را دعا کردند

قبل از حرکت اسکندر دوازده محراب ساخته چند قربانی نموده تمام قشونش را سان دید پادشاه قشون را در کنار رودخانه هیداسپ آورد سکنه شهر تمام بآنجا جمع شدند

تماشای قشون به خوزه

در مصب رود اندوس اسکندر از قشون جدا شد و نئارک را امیرالبحر نمود و تمام سفاین قشون را بعد از صد و سی روز بفرات رسانید

اسکندر با قسمتی از قشونش از راه ژدروزی که تمام صحرای بی آب و علف است بایران مراجعت کرد قشون در شصت روز فقط ۸۰ کیلومتر طی کردند غالب آنها از تشنگی و گرسنگی هلاک شدند زیرا که فقط در تمام این صحرا چند درخت خرما یافت میشود دیگر نه آب هست و نه آذوقه

گویند روزی که قشون از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده بود یک نفر از سربازان قدری آب پیدا کرده فی الفور آنرا در کلاه خودش ریخته نزد اسکندر آورد اسکندر آنرا بزمین ریخته گفت من بسربازانم ترجیح ندارم

بعد از دو ماه راه قشون به کارامانی رسید. اسکندر چند قربانی در این محل نمود

گویند در مراجعت اسکندر بایران تمام سربازان تقلید باکوس نموده تاجی از عشقه بر سر گذاشته بودند

اسکندر در صدد اتحاد و توافق بین ایران و یونان برآمد

اسکندر چون بشوش رسید مهمانی زیادی نموده دختر داریوش را برای [illegible]

خود تزویج کرد و دختر دیگر را به هفستیون داد بعد ۸۰ دختر شاهزادگان را
به ۸۰ نفر از سردارانش عطا فرمود تمام این عروسیها در یک روز انجام گرفت
اسکندر سربازان را به تزویج مجبور کرد و ده هزار نفر از آنها قبول کردند
پادشاه قرار داد که هر کس تزویج نماید تمام قرض او را ادا نماید گویند
۲۰۰۰۰ تالان که عبارت از دویست کرور فرانک باشد پول داد
اسکندر قشونی از سی هزار جوان ترتیب داده الحق و البته آنها را شبیه سربازان
خود نموده و آنها را پیکن نامید

سربازان مقدونیه حسادت نموده خواستند بوطنشان مراجعت کنند اسکندر قرار
داد پیران قشون را مراجعت دهد سربازان جمع شده گفتند خوب است تمام ما
روانه کنی پادشاه به آنها گفت آیا برای شما خفت نیست که بگویند سربازان
مقدونیه ترک خدمت اسکندر را نمودند و ایرانیان خدمت او را بگردن گرفتند
اسکندر دو روز در چادرش ماند روز سیم نجبای ایران را طلب کرده آنها را
برادر و پدر نام برد یونانیان از این فقره تمام بدر اسکندر جمع شده عفو طلبیدند
یکی از سرداران به اسکندر گفت ما از این جهت حسادت میورزیم که ایرانیان را
اقوام و اولاد خود اسم برده اسکندر گفت شما هم تمام اقوام منید

پادشاه مقدونیه چند قربانی نمود و ده هزار نفر سرباز یونانی قسم خوردند که با ایرانیان
متحد و دوست باشند آنوقت اسکندر ده هزار نفر از سربازان پیر و مجروح را
بمقدونیه مراجعت داده و بهر کدام یک تالان عطا کرد (۳۲۴)

مرگ اسکندر — (۳۲۳) — وزیر اسکندر که موسوم بهفستیون
بود در اکباتان درگذشت اسکندر از مرگ او بسیار مغموم شده نعش او را به بابل برد
آنرا روی کنده از چوب سقز که قیمت آن ده هزار تالان بود سوزانید
در بابل نمایندگان تمام ممالک نزد اسکندر آمده اظهار اتحاد و مودت نمودند
مثلا از ایطالیا و افریقا و حتی از ممالک شمالی بحر اسود
اسکندر خیال داشت بعربستان رود و برای این سفر کشتی زیادی از فنیقیه طلبید
گویند روزی تاج اسکندر در آب افتاد یکی از همراهانش خود را در آب انداخته
تاج را گرفت و برای اینکه در آب نباشد آنرا بر سر گذاشت کشیشهای کلده
این اتفاق را بفال بد گرفتند
گویند چون اسکندر خواست به بابل بیاید کشیشها نزد او آمده گفتند خوب است
در این شهر داخل نشوی زیرا که ممکن است دچار صدمات و آفات بزرگی شوی
بعد از مدتی که در بابل ماند اسکندر دچار تب شدیدی شده و ده روز

ناخوش بود و روز یازدهم اسکندر بسن سی و سه سالگی درگذشت

فصل بیست و چهارم

یونانیت در مشرق زمین

یونانیت — قبل از اسکندر فقط یونانیان در مملکت خود و سواحل آسیای صغیر و ایطالیا زندگی میکردند ولی بعد از اسکندر چون یونانیان ایران را مسخر کردند عادات و صنایع و علوم و حتی مذهبشان را در آنجا شیوع دادند

پس یونانیت یا **هیلینیسم** عبارت از عصر بعد از اسکندر است که یونانیان در تمام آسیا منتشر شدند

متجزی شدن دولت اسکندر

تقسیم شدن دولت اسکندر مابین سردارانش — اسکندر وارث صحیحی نداشت که صاحب مملکت بزرگش شود

حد مملکت اسکندر از رود دانوب تا رود اندوس و از دریای آرال تا صحرای افریقا بود

برادر اسکندر که موسوم به **ارهیدا** بود ناقص العقل و ضعیف بود و از دو زن شاه که دیگر زن دختر داریوش بود اولادی نداشت اما یکی زن حامله بود

در روز مرگ اسکندر تمام قشون بدور خانه پادشاه جمع شدند پردیکاس
سردار اسلحه و تاج و حلقه پادشاهی را روی تخت قرار داد و بعد گفت خوبست
سرداری مابین خود انتخاب نمائیم تا اینکه اولادی از رکزن متولد شود
سرداران از اینکار امتناع ورزیده خواستند مجلسی تشکیل دهند که حکومت با آن
باشد لکن سربازان میخواستند پادشاهی با اولاد اسکندر باشد از اینجهت نا صبر گردند
یکی از دشمنان پردیکاس که موسوم به ملیاگر بود جسارت نموده سربازان
پیاده را تحریک بانتخاب پادشاه نمود آنها هم برادر اسکندر را که ناقص العقل بود
انتخاب کردند سرداران دیگر او را بپادشاهی قبول نکردند
پردیکاس با ششصد نفر از سربازان پیاده جلوگیری کرد و نزدیک بود که
جنگ سختی واقع شود ولی سرداران رسیده بآنها صلح دادند بعد آرهیدر را با
رکزن نگاهداشته قرار دادند که آنتی پاتر حاکم اروپا و کراتر حاکم آسیا باشد
بعد پردیکاس را شیلیارک (رئیس کل قشون) پیاده نمودند
بعد از مدتی پردیکاس قشون را در مقابل آرهیدسمان دیده و در آنها
پانزده نفر از قشون پیاده را کشت ملیاگر معبدی پناه برد سواران بدانجا
رفته او را خفه کردند

دراینوقت از رکزن پسری متولد شده آنرا اسکندر نامیدند این پسر و دختر داریوش را
که زن پدرش و هفستیون بودند کشت

درمیان برادر اسکندر و پسرش سرداران هرکدام مملکتی را صاحب شدند در مدت
زندگانی اسکندر فقط چند نفر حاکم ایالات ایران بودند ولی دراینوقت سی و
چهار نفر دولت اسکندر را بین خود تقسیم کردند

بطلیموس مصر را گرفت لئنیداس شام را و فیلیتاس سیلیسی را و آنتی گون
فریژی را و لئنات سواحل هلسپون را و اسکندر لیدی را و لیزیماک ترانس را
و نیارک لیسی را و سلکوس سردار تمام قشون شد آمین که منشی اسکندر بود
صاحب کاپادوس شد درمجا و در این شهر مملکت مستقل بود و او اینجا را مسخر
کرده پادشاه آنجا را کشت

جنگ لامیاک ـــ یونانیان که مدتی در تحت تسلط و اقتدار پادشاه
مقدونیه بودند از مرگ اسکندر متحیر گشته و در تمام یونان شورش و اضطراب فوق العاده
درست کردند بعد آتینها قرار دادند هر شهری که با مقدونیه جنگ کند
پول بدهند

آتینها مدت دوازده سال بود که جنگ نکرده بودند ولیکورگ مالیات شهر را

منظم کرده بود و سردار قشون آتن لیستن بود که مدتی در قشون اسکندر خدمت
کرده بود مدت چهل سال یونانیان تهیهٔ جنگ را دیدند

غالب شهرهای یونان با آتن متحد شدند لیستن با سی هزار نفر از ترمپیل گذشت
آنتی پاتر که پادشاه مقدونیه بود فقط با ۱۳۰۰۰ نفر بیرون آمده در تسالی شکست
خورد و بعد بشهر لامیا فرار کرد لیستن هم در یکی از جنگها کشته شد

بعد از این شکست دو دسته قشون مقدونیه که عبارت از پنجاه هزار نفر بود از
آسیا مراجعت کرد قشون یونانیان که مرکب از ۲۵۰۰۰ نفر بود شکست
خورده صلح کردند

آنتی پاتر بترتیب شرط صلح با آتن را قبول کرد شرط اول بیا خلو داشتن قلعهٔ
مونیشی شرط دویم عبارت بود از اینکه وکلای مجلس باید هر کدام اقلا دو
هزار درهم داشته باشند شرط سیم تسلیم کردن دمستن و هیپرید خطیب
بود بمقدونیه ها

بنا بر شروط مذکور فقط در آتن از ۲۰۰۰۰ آتنی نه هزار نفر باقیماند خطبا
فرار کردند آنتی پاتر سربازان به تجسس آنها فرستاد هیپرید بمعبد ارژین
پناه برد سربازان او را بیرون آورده بقتل رسانیدند

گویند قبل از کشتن او اول زبانش را بریده و نعشش را بحیوانات خورانیدند
دمستن بمعبد پزیدن که در کالری واقع بود پناه برد ارشیاس که فرستادهٔ
آنتی پاتر بود معبد را احاطه کرده و خودش داخل شده گفت آسوده باش صدمهٔ
بتو وارد نخواهند آورد دمستن قلم حکاکیش را برداشته آنرا گاز گرفت
سربازان او را مسخره میکردند ولی در قلم خود دمستن سمی برای وقت احتیاج
قرار داده بود او را مکیده و لباسش را بر سر انداخت چون سم در بدنش اثر
کرد از معبد بیرون آمده گفت ای پزیدن من زنده از معبدت خارج شدم و
نگذاشتم آنتی پاتر و قشون مقدونیه معبد ترا بواسطه مرگ من کثیف کنند این
عبارت را گفته بیرون آمد و چون مقابل محراب رب النوع رسید آهی
کشیده درگذشت

یونانیان مجسمه از مفرغ ساخته و روی پایهٔ آن عبارت ذیل را حکاکی کردند
اگر قدرتش مثل فصاحتش بود یونان حالیه بدین وضع نمیشد

جنگ میان سرداران اسکندر — بنابر قول مورخین
اسکندر در وقت مرگش گفته بود سرداران در تشییع جنازه من خون زیاد
خواهند ریخت

حرف اسکندر بحقیقت رسید زیرا که مدت بیست سال سرداران جنگ کرده
وچند دفعه آسیا ومقدونیه را غارت کردند
پردیکاس که از تمام بزرگتر وباقوت تر بود خواست آنتیگن را بکشد این سردار
بیونان رفته با آنتی پاتر وکراتر وبطلیموس مصر رفته وبرای عبور از نیل پل ساخت
لکن در وقت عبور پل شکست و دو هزار نفر غرق شدند سربازان متغیر شده
درسال ۳۲۱ قبل از میلاد پردیکاس را کشتند
آنتی پاتر نایب السلطنه تمام دول مسخر شده اسکندر شد ولی عمرش وفا ننمود
بعد از چند سال درگذشت (۳۱۹)
در وقت مرگ آنتی پاتر نیابت سلطنت را بدوست پیرش که موسوم به پلیس
پرشن بود واگذاشت وتمام سرداران قبول کردند لکن بعد از مدتی
کاساندر پسر آنتی پاتر با سرداران متحد شده شروع بجنگ نمود
پلیس پرشن در تمام شهرهای یونان اعلان کرد که تمام از این بعد مستقل ودر انتخاب
وکیل آزادند وحتی اشخاصی را که آنتی پاتر نفی بلد کرده بود به آتن مراجعت داد
این اشخاص فسیون سردار را که صلح نوشته بود محکوم به خوردن
شوکران نمودند (۳۱۸)

چون فسیون را بمجلس بردند شخصی آب دهن بصورتش انداخت سردار آتنی گفت
آیا کسی پیدا نمیشود که این بی ادب را ملامت کند

چهار نفر از رفقای فسیون هم در مجلس بودند یکی از آنها چون صدای کوبیدن شوکران را
شنید تضرع زیادی نموده گفت آیا چه گناهی کرده ایم که ما را با فسیون میکشند سردار
آتنی جواب داد آیا مردن با من برای تو تسلی نیست

شخصی از او پرسید وصیتی داری که به پسرت بگوئیم جواب داد بلی باو بگوئید کینه
آتنی ها را بجهت مرگ من در دل نداشته باشد

چون چهار نفر رفقایش شوکران را خوردند برای او چیزی باقی نماند زندانبان
باو گفت حالا دیگر برای تو صدمه نیست مگر آنکه دوازده درهم بمن دهند فسیون
بیکی از رفقایش گفت هر قدر پول میخواهد باو بده زیرا که آتنیها مجانا کسی را بقتل
نمیرسانند

کاساندر سردار از آتنیها گرفته ساخلوی در مونی شیا مستقر داد بعد یکی
از خطبا را که موسوم به دمتریوس و از ساکنین فالر بود در آتن حاکم کرد این
حاکم جدید مدت یازده سال از روی عدالت حکومت کرد

اومن که منشی اسکندر بود با پردیکاس متحد شده و او را بجنگ با کراتر تحریک

نموده آخر الامر او را کشت

اومن رسماً خود را پادشاه اظهار میکرد در مجلس شوری تختی از طلا گذاشته تاج و
اسلحه پادشاهی را روی آن قرار داده بود سرداران با او ضدیت کرده جنگ
نمودند اومن با سرداران متحده نیز که موسوم به ارژیراسپید بودند شکست
یکبار او جنگ کرده قشون ایرانی او را شکست داده عیال و اطفال قشونش را اسیر
کردند ارژیراسپید اومن را تسلیم سرداران نموده او را کشتند (۳۱۶)
در این زمان المپیاس مادر اسکندر بمقدونیه آمده آرید پادشاه و زنش اوریدیکه را
گرفته در سیاه چال حبس کرده بعد از سیاست بضرب تیر کشته زنش را خفه کرده
کاساندر دولت سربازی برای کشتن المپیاس روانه نمود سربازان جرئت
نکردند که او را بقتل برسانند ولی اقوام آرید او را کشتند

تجزیه قطعی دولت اسکندر — پادشاهی مملکت اسکندر

با سرداران بود و بزرگترین آنها آنتیگون بود که حکام مادی و ایران
و بابل را شکست داده مالک خزاین شوش و اکباتان شده بود
قشون این سردار مرکب از ٣٠٠٠٠ سرباز بود میخواست تمام دولت
اسکندر را صاحب شود

سرداران از رفتار آنتیگون متوحش شدند و اتحاد نمودند یعنی سلکوس بطلیموس و لیزیماک و کاساندر

جنگ مابین سرداران چهار سال طول کشید (۳۱۱ — ۳۱۵) آخرالامر آنتیگون صلح نموده قرار داد که کاساندر زن و پسر کوچک اسکندر را بقتل رساند او هم قبول نموده دیگر وارثی برای تاج و تخت اسکندر باقی نماند

بعد آنتیگون خواست ساخلو مقدونیه را از شهرهای یونان خارج نماید کاساندر قبول ننمود و جنگ دوباره شروع شد

پسر آنتیگون که موسوم به دمتریوس و ملقب به پلی اُرسِت (فاتح ممالک) بود این جنگ را نمود اول در جزیره قبرس شکست فاحشی بسرداران داد

آنتیگون و دمتریوس در سال ۳۰۶ قبل از میلاد لقب پادشاهی اختیار کردند چهار سردار دیگر هم که بطلیموس و لیزیماک و کاساندر و سلکوس بودند آنها هم این لقب را اختیار کردند

بعد از آنکه دمتریوس کاساندر را از یونان بیرون کرد این سردار با رفقایش متحد شد لیزیماک آسیای صغیر را محاصره کرد و بطلیموس شام را سلکوس با ۴۸۰ فیل جنگی بسمت لیزیماک حرکت کرد

آنتیگن و دمتریوس را آسیا خواست دو قشون در جلگه ایپسوس که در فریژی
واقع است مقابل شدند قشون آنتیگن مرکب از ۷۰۰۰۰ پیاده و ۱۰۰۰۰ سواره
و ۷۵ فیل جنگی بود قشون سایر سرداران عبارت از ۶۴۰۰۰ پیاده و
۱۲۵۰۰ سواره و ۱۰۰ عرابه جنگی و ۴۸۰ فیل بود

آنتیگن که حال هشتاد ساله بود امید فتح در این جنگ ندید و در وقت حمله
مقتول شد از طرف دیگر دمتریوس هم شکست خورده فرار کرد (۳۰۱)

سرداران فاتح مملکت آنتیگن را مابین خود تقسیم کردند لیزیماک آسیای صغیر را
گرفت و سلکوس فینی را بعد از مدتی باز میان این دو سردار نزاع شد

درآنوقت دمتریوس از مرگ کاساندر خبر یافت فی الفور خود را بمقدونیه
رسانده پادشاه آنجا شد بعد از مدتی با سلکوس جنگ نمود این سردار او را
گرفته در قصرش حبس کرده و بعد از مدتی در آنجا مرد

پسر دمتریوس که موسوم به آنتیگن بود پادشاه مقدونیه شد و اولاد او در آنجا
سلطنت کردند

لیزیماک در جنگ با سلکوس سنینی در سال ۲۸۱ قبل از میلاد کشته شد و از
از زمان بعد فقط سه دولت بزرگ ماند آسیا و مقدونیه و مصر

دُوَل بطلمی

مصر — بطلمیوس پسر لاگس پادشاه مصر شد این پادشاه محبت زیادی بمصریان نمود یعنی نه قوانین حکومتی و نه قوانین مذهبی ایشان را تغییر داد و لقب فرعونی اختیار کرد و بعد معابد مخصوص مصریان را تجدید ساخت گویند پنجاه تالان برای دفن گاو آپیس که معبود مصریان بود خرج کرد

قشون این پادشاه مرکب از یونانیان مقدونیه بود حکام و وکلای مجلس شوری و تمام اجزای دربار از میرآخور و پیشخدمت تا وزرا تمام یونانی بودند

سربازان چند با خلوص در بعضی نقاط مملکت مخصوصاً در سرحدات گذاشتند و پایتخت اسکندریه بود

بطلمیوس مالیات را بد تغییری نداد و مصریان از این جهت از روی رضا و رغبت برای خزینه سلطنتی پول میفرستادند چنانکه در قلیل مدتی بطلمیوس خزینه بسیار بزرگی پیدا کرد مصریان کم کم زبان یونانی و یونانیان نیز زبان مصری را آموختند

مصر همیشه بواسطه رود نیل حاصلخیز بوده پادشاهان یونان این مملکت را انبار گندم مشرق زمین مینامیدند.

تجارت مصر در این عصر ترقی زیاد کرده بود زیرا که از تمام آسیا مخصوصاً از

ایتوپی و عربستان عود و عنبر و عاج و آبنوس به اینجا می‌آوردند

لاژید ها یا بطالسه —— بطالسه مدت سه قرن در مصر حکومت کردند

اینها را سلسله لاژیدها می‌نامند زیرا که پدر بطلیموس چنانکه مذکور شد موسوم به

لاگس بود.

پادشاهان این سلسله بسیار مقتدر و مشهور بودند

• بطلیموس اول ملقب به سُتر اول پادشاه این سلسله بود و مدت

بیست و سه سال سلطنت کرد (۲۸۳ — ۳۰۶)

• بطلیموس دوم ملقب به فیلادلف در بیست و چهار سالگی پادشاه

شد این پادشاه محبت زیادی به علما و فضلا نمود و میل به جنگ نداشت همیشه زندگانی خود را

به خواندن نسخ خطی و تماشای حیوانات نادره می‌گذرانید این پادشاه مدت سی

هفت سال سلطنت کرد (۲۴۶ — ۲۸۳)

زن اولش که دختر لیزیماک بود خواست این پادشاه را بکشد اما بطلیموس ملتفت شده

او را نفی بلد کرد بعد موافق قوانین فراعنه خواهرش را که موسوم به ارسینوئه

بود تزویج کرد

بطلیموس دوم بزرگترین پادشاه سلسله بطالسه شد چنانکه در تشییع جنازه پدرش

تمام سکنهٔ اسکندریه را حاضر ساخت

گویند در جلو جمعیت عرابهٔ بزرگی بود که در آن ظروف نقره و یک ظرف شراب
مکلل بجواهر بود و در اطراف ظروف یک شربتخانه و یک میز طویلی که طول آن
شش متر و بیست و چهار سانتیمتر بود قرار داده بودند و در اطراف این میز شش
چهار پایه بود که طول آنها سه متر و دوازده سانتیمتر بود و روی میز و چهارپایه‌ها
هشتاد و سه پایهٔ طلائی قرار داده بودند

در عقب عرابهٔ دیگری بود مملو از ظروف طلا و چهار سه پایه بعد از عرابه هزار
بچه که پانصد نفر با ظروف طلا و پانصد نفر دیگر با ظروف نقره بودند راه
میرفتند در عقب اطفال عرابهٔ دیگری بود که روی آن نیزهٔ از طلا با ارتفاع
چهل و شش متر و هشتاد سانتیمتر و نیزهٔ از نقره با ارتفاع سی و یک متر و هشتاد
سانتیمتر قرار داده بودند و در اطراف نیزه‌ها تاج طلائی‌ها و شصت پارچه اسلحه
بود در عقب بیست عرادهٔ مملو از طلا و چهار صد عرابه از نقره و هشتصد
عرابه پر از ادویه جات بود

در اواخر سلطنت بطلیموس دارای ۲۰۰۰۰۰ پیاده و ۴۰۰۰۰ سواره
و ۲۰۰۰۰ عرابه و ۳۰۰ فیل جنگی و ۱۵۰۰ کشتی جنگی و ۲۰۰۰ کشتی تجارتی

۸۰۰۰ کشتی نوک طلا بود

مالیات نقدی مصر سالی ۱۴۸۰۰ تالان و مالیات جنسی ۵۰۰۰۰۰ کیسه غله بود

در خزینهٔ مصر مبلغ ۷۴۰۰۰ تالان موجود بود

بطلیموس سیم ملقب به اوِرژِت معبد بزرگی شبیه ابنیهٔ قدیم مصر ساخته و فتوحاتی را که کرده بود در جدار آن حجاری کرد مدت سلطنت این پادشاه بیست و پنج سال بود (۲۲۱ — ۲۴۶)

چون چوب برای ساختن کشتی در مصر نبود از اینجهت پادشاه مصر خواست جزیرهٔ قبرس را متصرف شود از اینجهت با سلوکیدها جنگ کرده شام و قبرس را بکمک شهرهای **رُدْ** و **بیزانس** و یهودیان فلسطین مسخر کرد بعد شهری موسوم به **پتلمیانس** (سن ژان دارک) در شام بنا کرد

بطالسه همیشه پول و قشون به کمک آزادی طلبان یونان فرستاده و آنها را تحریک بجنگ با مقدونیه نمودند و هیچ بهره مند نگشتند

اسکندریه — اسکندریه در زمان سلطنت بطالسه بزرگترین و قشنگترین شهرهای دنیا بود خیابانهای این شهر عریض و منظم و تمام به یک خیابان مرکزی

که عرض آن سی متر و طول آن شش کیلومتر بود منتهی بجزیره میشد

بندر این شهر مرکب از سدی بود که طول آن ۱۳۰۰ متر و منتهی بجزیره فاروس میشد
و در انتهای جزیره برجی ساخته بودند که بالای آن همیشه آتش روشن بوده و سفاین
شب بواسطه آن بخوبی در دریا حرکت میکردند

بطالسه میدانهای بزرگ برای اسب دوانی و چند زورخانه برای ورزش و
تیاترهای متعدد و موزه های بزرگ در آنجا ساخته بودند
مشهورترین این ابنیه موزهٔ سلطنتی بود و آن محوطه از مرمر بود که بعمارت سلطنتی
متصل میشد این بنا را از آنجهت موزه میگفتند که برای موزها (رب النوع طرب
و علوم) وقف شده بود

پادشاهان مصر هر چیزی که برای علما لازم بود برای آنجا فراهم کرده بود
در کتابخانه اسکندریه تقریبا ۴۰۰۰۰۰ جلد نسخ خطی بود کتابدار پادشاه تمام
کتابهائیرا که بمصر میآوردند از روی آن نسخه برمیداشت چنانکه تمام نظم و نثر
مؤلفین ممالک را که متفرق و تلف شده بودند در آنجا جمع نمودند
در نزدیک موزه باغی بود که تمام نباتات را در آنجا جمع کرده و در کنار آن
باغ وحشی ساخته بودند در نزدیکی باغ وحش رصدخانه و مکانی برای تشریح

انسان و حیوان ساخته بودند

منزل علما و حکما تقریبا همیشه در موزه بود و پادشاهان هم غالبا بدانجا آمده با ایشان غذا صرف مینمودند

این موزه تقریبا مثل مدرسهٔ بزرگی بود زیرا که همیشه در آنجا ۱۴۰۰۰ شاگرد تحصیل میکردند علما از هر مملکتی مخصوصا ایران و یونان و شام و فنیقیه باین شهر آمده بعضی برای تدریس و برخی فقط برای تماشای موزه

علمای اسکندریه کتابی در باب صرف و نحو و جغرافیا و نجوم و فلسفه می نوشتند

دولت سلوکیدها —— سلوکوس فقط پادشاه بابل بود لکن کم کم تمام آسیای قدیم را بتصرف در آورد

سلوکوس هند را مسخر کرده تا رود گانژ رفت ولی نتوانست آنجا را نگاه نماید باین سبب ترک آنجا را کرده فقط تجارت با آنها نمود

سلوکوس یکی از منشیهایش را که موسوم به مگاستن بود نزد چاندراگوپتا (پادشاه هند) فرستاد این منشی تاریخ سفرش را با قدری از تاریخ هند نوشت (یونانیان این پادشاه را ساندراکتس میگویند) سلوکوس شهری درکنار دجله ساخته آنرا سلوسی نام گذاشت بعد

بعد آنرا پایتخت سلطنتش قرار داد

سلوکوس هم چون لیزیماک را کشت صاحب تمام مملکت اسکندر بغیر از مصر و هند
شد ابتدا خواست مقدونیه را مسخر کند لکن اجل گریبانش را گرفت و در یکی
از جنگها کشته شد

دولت سلوکیدها بزرگ بود لکن ملل مختلف و ارتباط دادن آنها بسیار مشکل و
ولی دشوار بود

سلوکوس طرز حکومت ایرانیان را تغییر نداد و باز حکومت این مملکت را به ساتراپها
واگذاشت آن وقت ایران به هفتاد و دو قسمت و شام به شصت قسمت شده بود
سلوکوس هنگام سلطنتش سواحل غربی دجله را به پسرش آنتیوکوس داده بود
غالب سکنه این نواحی یونانی بودند چون در سال ۲۸۲ قبل از میلاد آنتیوکوس
پادشاه شد شهری در کنار رود ارنت بنا نموده آنرا آنتیوکیه
نام گذاشت بعد آنرا پای تخت قرار داد

سلاطین این سلسله مدت دو قرن و نیم حکومت کردند در اواخر سلطنت سلوکیدها
ممالک شرقی دجله از آنها مجزی شد بعد کم کم آسیای صغیر را مسخر کردند در آن
وقت مملکت آنها مرکب از شام و بین النهرین بود در این نواحی فنیقیها و یهودیان

رعایا را بشورش تحریک مینمودند

پادشاهان این سلسله شهرهای زیاد در بین النهرین و شام ساختهٔ غالباً آنها را
باسم زنان خود نام نهادند از قبیل لائودیسه و اپامه
سکنهٔ این شهرها یونانی و آسیائی بودند کم کم یونانیان عادات مشرق نشینها را
اختیار کردند چنانکه در جنگ شیرینی و شراب و مطرب همراه میبردند
در باب سلطنت پادشاهان این سلسله اطلاع صحیحی در دست نیست لکن همینقدر
میدانیم که ثروت زیاد داشته و با آن قشون ترتیب میدادند
حکومت با مجلس شوری بوده و هر شهری حکومت علیحدهٔ داشت
سلوکیدها لا ینقطع جنگ میکردند یا با مصریان و یا با سکنهٔ ممالکت
انتیوکوس اول ملقب به سُتِر (نجات دهنده) و در مدت سلطنتش
با بطلیموس دوم و گلوها جنگ داشت این پادشاه نوزده سال فرمانروائی نمود

(۲۸۰ — ۲۶۲)

انتیوکوس دوم ملقب تِئُس (خدا) بود این پادشاه به تن پروری
و عیاشی مشغول بود و سلطنت را به خدایش واگذاشته بود

بنا بر تشخیص مصنف‌های این پادشاه خودش را هراکلس لقب داده و در اعیاد پوست شیری پوشیده کلاه و گرزی بطرز پهلوانان قدیم در دست میگرفت

انتیوکوس دوم چهارده سال سلطنت کرد (۲۴۷ — ۲۶۱)

انتیوکوس سوم ملقب بکبیر بود از تمام پادشاهان این سلسله مقتدرتر بود و مدتی با رومیان جنگ کرد و سی و شش سال سلطنت نمود —

(۱۸۸ — ۲۲۴)

دولت باکتریان (باختر) — حد مملکت سلوکیدها تا رود اندوس و دریاچه آرال بود ایرانیان مدها و سکنه باختر کم کم از تحت تسلط آنها خارج شده مستقل گشتند

در سلطنت انتیوکوس دویم حاکم باختر لقب پادشاهی اختیار کرد این حاکم یونانی و موسوم به **دیودتس** بود و باین قسم دولت باختر که امروز موسوم به بلخ است تشکیل یافت و تا ۱۲۶ سال قبل از میلاد طول کشید زبان رسمی آنها یونانی بود اطلاع صحیحی در باب این دولت نداریم فقط چند سکه که در روی آنها اسامی پادشاهان نقش شده در دست است

دولت پارت‌ها — بعد از شورش باختر یعنی در سال ۲۵۰

یکی از سیت‌ها (سکنهٔ شمالی آسیا) موسوم به اشک از ترکستان آمده ایالت
پارت را که در مشرق بحر خزر است بتصرف آورد

این شخص شهر هکاتم پیل را (صد دروازه) در پارت بنا کرده آن را
پای تخت قرار داد

ایرانیان و مدها و حتی آشوری‌ها و بابلی‌ها بدانجا آمده متوطن گشتند آنوقت
پادشاه پارت شهر طیسفون را نزدیک بابل ساخته آنرا پایتخت قرار داد

پارت‌ها بسیار جنگجو و در تیر اندازی و جنگ گریز زبردست بودند

دول کوچک آسیای صغیر — در مشرق و شمال بحر اسود
شاهزاده‌های کوچکی حکومت میکردند که تمام مطیع پادشاه ایران بودند
اسکندر هم با آنها جنگ نکرد

* در جنگ سلوکیدها با بطالسه این شاهزادگان لقب پادشاهی اختیار کرده چند
دولت تشکیل دادند این دولتها دو قرن طول کشیدند و عاقبت رومیان
آنها را مسخر کردند

یکی از ساتراپ‌های ایرانی موسوم به اُرُنتس پادشاه ارمنستان بود و او
خود را از نواده‌های داریوش میدانست

دولت مذبور در سواحل شرقی بحر ادریاتیک بود و حکومتش با طایفهٔ میلتریادیا
بود که خود را از نسل آرتاباز ساتراپ میدانستند

بعد از جنگ ایپسوس میتریداتس سیم پادشاه شد و پادشاهان این دولت
با یونانیان دوست بودند و کم کم دولتشان را یونانی کردند

در اواخر سلطنت سلکوس اول (۲۸۱) دولت بیتینی که در مغرب
دولت پنت واقع بود تشکیل یافت

در نزدیکی بحر اسود مملکت دیگری بود موسوم به کاپادس در سال ۳۰۱
قبل از میلاد یکی از شاهزادگان آنجا موسوم به آریاراتس دویم پادشاه شد

دولت گالاتی — بعد از مرگ سلکوس ملل وحشی و جنگجو از
طرف دانوب حمله آورده مقدونیه و تراس را محاصره کردند نژاد این طایفه
مثل گلواها بود و آنها را گال و گالات مینامیدند

گالاتها بسیار شجاع و زبردست بودند و بعد از آنکه مقدونیه را مسخر کردند آنجا را
غارت نموده صدمهٔ زیادی به سکنهٔ آنجا وارد آوردند

بعد از تسخیر مقدونیه گالاتها از معبر الپ گذشته ایتالی را غارت کردند گویند
قشون این طایفه مرکب از ۱۵۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰۰ سواره بود

بعد از تسخیر تسالی گالاتها بطرف ترمپیل حرکت کردند لکن چون یک سپاه یونانی
در آنجا بود آنها جرئت جلو رفتن ننموده از راهی که ایرانیان بآنجا آمده بودند
خواستند به دلف رفته آنجا را غارت نمایند لکن سکنه این نواحی آنها را شکست دادند

گویند یونانیان به دلف رفته برای دفاع اینطایفه وحی طلب کردند وحی
رسید خدایان آنها را شکست خواهند داد و چون گالاتها به دلف رسیدند
طوفانی سخت و زمین لرزه شدید یکدفعه آشکار شده غالب آنها را هلاک کرد

گالاتها بعد از این شکست به آسیای صغیر آمده شمال غربی آنجا را
تصاحب کردند بعد آنتیوکوس آنها را شکست سختی داده نگذاشت
دیگر از آنجا حرکت کنند

گویند در جنگ گالاتها با آنتیوکوس اسبهای آنها از دیدن فیل وحشت نموده
فرار کردند آنوقت قشون آنتیوکوس ایشان را تعاقب کرده قتل و غارت
زیادی نمودند

بعد از جنگ سربازان مقدونیه سرود فتحی خواندند آنتیوکوس بآنها گفت
آسوده باشید و اظهار شجاعت ننمائید فیلان جنگی آنها را شکست دادند نه شما
آنوقت آنتیوکوس مجسمه فیلی در میدان جنگ قرار داد

کالاتها در شمال غربی آسیای صغیر مسکن نموده دولت کالاتی را تشکیل دادند
بعد ارتباط کالاتی با یونانیان پیدا کردند.

دولت پرگام — در مغرب آسیای صغیر شهری با حصار و برج و باروی محکمی ساخته شده بود که آنرا پرگام میگفتند خزینهٔ سلطنتی در این ناحیه بود خزینه دار سلطنتی چون ممالک را در هرج و مرج دید خود را پادشاه نموده قشونی تشکیل داد و باین قسم در سال (۲۴۱) قبل از میلاد دولت پرگام درست شد
آتال پادشاه این ناحیه کالاتها را شکست داد و بیادگار این فتح محرابی با مجسمهٔ گالاتها در پایتختش ساخت
پادشاهان این ناحیه چون جنگجو نبودند ازینجهت بحشمت یونان و روم اتحاد داشتند
آتال کتابخانهٔ بزرگی در پرگام درست کرد و تمام نظم و نثر شعرای یونان را در آنجا جمع نمود. چون کاغذ نخیر از پاپیروس مصریان نبود ازینجهت روی پوست گوسفند و سایر حیوانات نوشتند باین قسم کاغذ پرگام که فرانسویان آنرا پارشمن (کاغذ پوستی) میگویند اختراع شد

علوم و صنایع از اول قرن چهارم

حکما — از قرن چهارم ببعد شاعر بزرگ در یونان نبود فقط در این عصر

خطبا و حکمای بزرگ بودند.

این حکما افکار و اعمال تالس ملیتی و فیثاغورث را پیروی میکردند تمام اینها شهرنشین مستعمرات یونان بودند مثل آناکزیمندر هراکلیت و اناکزاگر که از سکنه یونی بودند و زنون ایطالیائی و امپدکلت سیسلی و دمکریت و پروتاگراس که از سکنه آبدر (تراسی) بودند مرکز حکمای قرن چهارم در آتن بود و تمام تقریباً از مریدان سقراط بودند.

در یونان فقط دو حکیم بزرگ تولد شده بود یکی افلاطون و دیگری ارسطو افلاطون در ۲۰ سالگی شاگرد سقراط شد چون معلمش درگذشت او هم از وطنش جدا گشته بمصر و ایطالیا و سیسیل سفر کرد و بعد از سفر به آتن مراجعت کرده نزدیک جنگل آکادموس که غالباً جوانان آتن بدانجا میآمدند مسکن کرد و در ۸۲ سالگی درگذشت (۳۴۷)

ارسطو در استاژیر که در مقدونیه واقع بود تولد شد و پسر حکیم پادشاه بود در طفولیت به آتن آمده شاگرد افلاطون شد بعد فیلیپ (پادشاه مقدونیه) او را معلم پسرش اسکندر نمود

چون وطن این حکیم در جنگ خراب و غارت شده بود ارسطو از پادشاه
خواهش کرد که دوباره آنجا را بنا نماید فیلیپ هم قبول کرد
ارسطو سن ۹۶ بعد به آتن آمده و در زور خانه لیث فیلسوفی تعلیم نمود و در وقت

تدریس راه میرفت و حرف میزد و از اینجهت سبک تدریس او را مرسله
پریپتتیکن (قدم زننده) میگفتند این حکیم نه فقط فیلسوفی تعلیم میکرد
بلکه علوم طبیعی هم تدریس مینمود
اسکندر چون آسیا را مسخر کرد حیوانات نادره برای تحصیل نزد معلمش فرستاد
و مبلغ ۸۰۰ تالان خرج کرد ارسطو تمام علوم آن عصر را نوشت و بعد از

اسکندر او را بعد از قتل وادند او بسم از آتن بیرون آمده به کالسیس رفته و در آنجا درگذشت (۳۲۲)

در قرن سیم دو حکیم دیگر موسوم به اپیکور (اپیقوریس) و زنون پیدا شدند مریدان اولی را اپیکورین و دومی را استوئیکین مینامیدند

علما — در قرن سیم علمای زیادی مخصوصاً در اسکندریه بشروع علوم ریاضی و جغرافی نمودند جغرافی دان مشهور اراتستن بود که عرض یکدرجه نصف النهار را پیدا کرد و در دو قرن بعد بطلمیوس نقشه زمین را برداشت ریاضی دان مشهور اقلیدس بود که کتابی در باب هندسه نوشت و یکی از اهل سیراکوز موسوم به ارشمیدس اصول جرثقال را کشف کرد و در جنگ با روم کشته شد (۲۱۲)

صنایع — صنعتگران قرن چهارم آسیائی بودند و در آسیا ابنیه مشهور ساختند یکی معبد اپلن نزدیک شهر میلت یکی معبد افز و یکی بنا مزل که قبر پادشاه کاری موسوم به مزل در آنجا بود و روی این قبر هرمی ساخته در روی آن مجسمه مزل را که سوار عراده چهار اسبه بود ساخته بودند

سه مجسمه ساز مشهور در قرن چهارم زندگی کردند مشهورترین آنها اسکپاس بود

بود که در پارس متولد شده قبر موزل را حجاری کرد بعد مجسمه آپلن را که الفالی
لی نب را ایکث ساخت ص ۹۷ و ص ۹۹ و ص ۹۹

یکی از حجاران دیگر پادا
کزیتل پسر مخفر آتنی بو
سفیزدت حجاری
یونانیان را تغییر داده خدایان را
بشکل انسان ظاهر ساخت

کارهای عمده این حجار مجسمه
آفرودیت و آپلن بود که

ص ۹۴ — نیوبید

موساری را میکشید بعدا موردیتن پچی را هم حجاری کرد
لیزیپ از سکنه سیون بود اول مجسمه ساز فلزی بود بعد حجار شد
گویند ۱۵۰۰ مجسمه ساخت

این حجار در تارانت مجسمه به ارتفاع ۲۰ متر برای رب الارباب ساخت که
اورا تحسین زیاد نموده خواست مجسمه هم برای او بسازد
در قرن چهارم حجاری شغل بزرگی شده بود و یک آتنی موسوم به اپلدرنگ

آمیزی روی چوب را اختراع کرد و از این زمان بعد نقاشان بزرگ پیدا شدند

صـ ۹۸ دو نفر نیوبید صـ ۹۹
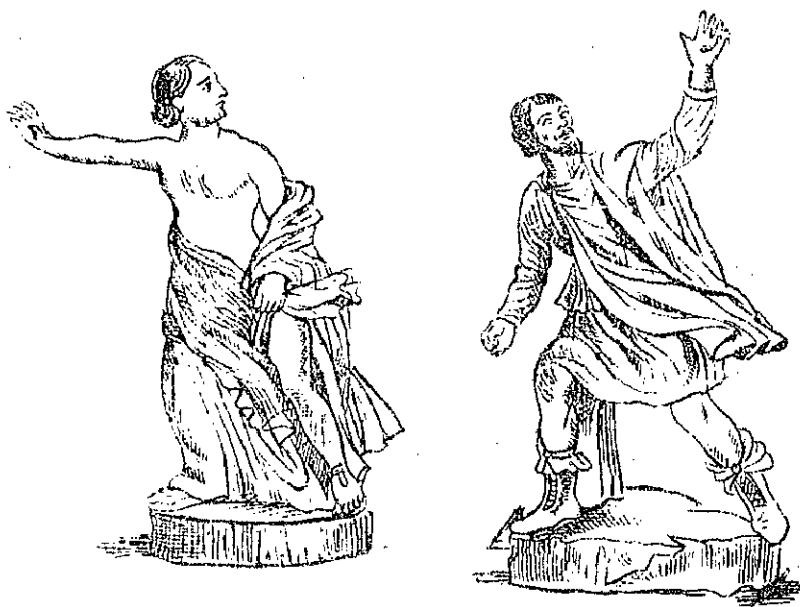
زکسیس از سکنه هرکال بود و مدتی در ایطالیا کار کرد و غالبا با پاراسیوس کار میکرد برای تعمیر قصر مقدونیه با و چهار تالان دادند نقاش دیمی همیشه با لباس ارغوانی و زر دوزی حرکت میکرد

مشهورترین نقاشان دنیا در قرن چهارم اپل بود که تصویر اسکندر را کشید اطلاع کاملی در باب نقاشان نداریم لکن چند پرده از آنها در دست هست

خلاصه حجاران زیاد از قرن اول تا سیم شهرت بودند یکی در تالار یکی
در رد که دو ستون بزرگ بارتفاع سی و پنج متر در آنجا حجاری کردند و آن عبارت
از مجسمهٔ خورشید بود یکی در پرگام سنه ۱۰۰ که در آن شکست گالاتها و مجسمه‌های
و آتن رب النوع را حجاری کرده بودند

حجاران یونانی مدتی هم بعد از شکست یونان از روم کار کردند

فصل بیست و پنجم

آخرین جنگهای داخلی یونان

وضع یونان بعد از اسکندر — بعد از اسکندر ملل سپارت
و آتن و تب جد و جهد زیادی برای استقلال و خلاصی از تحت تسلط مقدونیه
نمودند لکن بهره‌مند نشدند زیرا که تمام یونان منقسم بقطعات بسیار کوچک شده بود
در تمام شهرهای یونان ملت بدو قسمت گشته هر کدام مباحثه و نزاع در باب
حکومت میکردند بعضی مایل بحکومت منحصره و برخی مایل بحکومت عامه بودند
نزاع مابین این دو دسته از اول جنگ پلپنز شروع شد هرگاه دستهٔ غالب
میشد دستهٔ مغلوب را نفی بلد میکرد بطوریکه در سال ۳۲۴ قبل از میلاد چون

ش ۳۰۰ — محراب پرگام
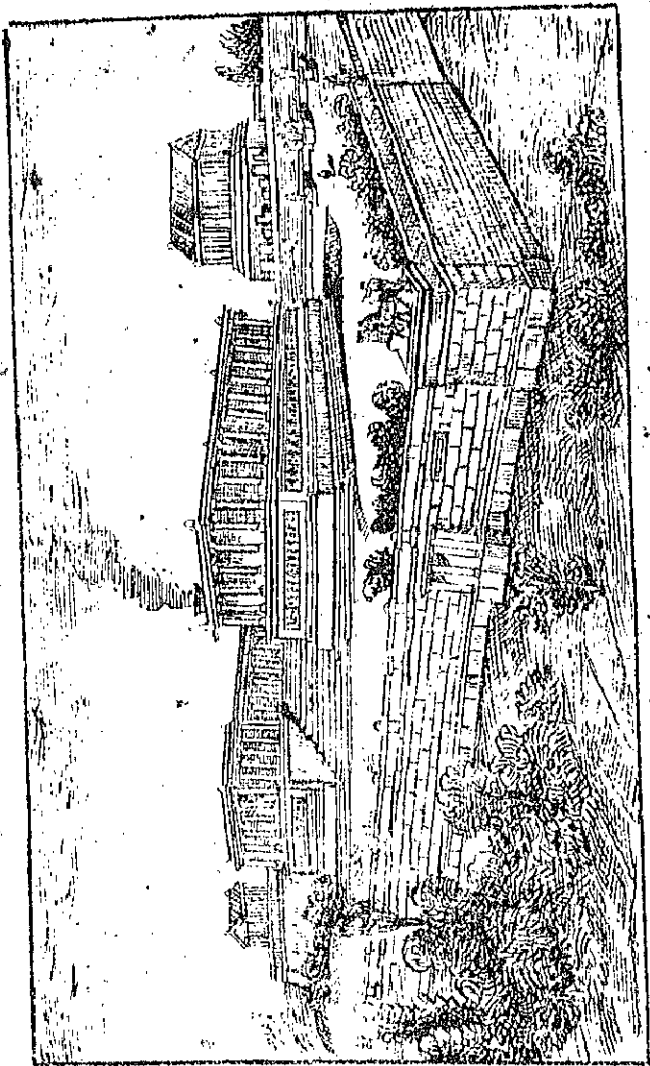
اسکندر یونان را مسخر کرد ۲۰۰۰۰ نفی بلد شده را بوطنشان عودت داد
برای جنگ غالبا سرباز میخریدند از این جهت بزرگان قدرت تامی پیدا کرده بودند
یونان بواسطه این جنگها و نفاق بسیار فقیر و ضعیف شده بود

اتحاد ایتلی — ملتی که در مشرق یونان مسکن داشت از قرن سیم شهرتی
نداشت ولی ملل غربی که ایتلینها و اتشنها بودند شروع به اتحاد و جنگ کردند
ایتلینها در شمال جبال خلیج کرنت مسکن داشتند تمام آنها چوپان یا دزد بودند
و چون مملکت آنها غذای ایشانرا کاملا حاصل نمیکرد باین سبب بممالک دیگر
رفته سربازی مینمودند تمام این ملل سالی یکمرتبه در فصل پائیز جمع شده مجلس را
منعقد میکردند بعد نمایندگان این مجلس تمام آنها را در تحت یک قانون آورده اتحاد
ایتلی را تشکیل دادند

هر سال تمام ایتلینها در تامرمیئن جمع شده مجلسی موسوم به پانتلیکن تشکیل
میدادند این مجلس یک سردار پیاده (استراتژ) و یک سردار سواره (هیپارک)
و یک منشی انتخاب میکرد
اتحاد ایتلی اول باسکنه آنجا بود لکن بعد غالب شهرهای یونان در اتحاد با آنها
داخل شدند بطوریکه در سال ۲۵۰ قبل از میلاد اتحاد ایتلی مرکب از تمام

شهرهای یونان مرکزی و الید و آرکادی که در پلپونز هستند بود

اتحاد آشائی — در مقابل اتینها دولت آشائی بود که به ۱۲ بلوک تقسیم شده بود و در آنجا در سال ۲۸۰ چهار شهر آشائی برای جنگ با مقدونیه متحد شدند آنوقت چند شهر دیگر هم در اتحاد داخل شده اتحاد آشائی را تشکیل دادند
مجلس آتشین ها فقط برای قرارداد صلح و جنگ و مالیات و قشون کار میکرد
و سالی دو مرتبه منعقد میشد یکی در بهار و یکی در پائیز
این مجلس یک استراتژ و یک هیپارک و یک منشی و یک امیرالبحر (ناوارک)
انتخاب میکرد و کارهای دیگر با مجلس دموژرها انجام میگرفت
هر شهر حکومت مخصوصی داشت لیکن مسکوکات و اوزان تمام شبیه بهمدیگر بودند

ارانوس — شهر سیون که مجاور آشائی بود پادشاه ظالمی داشت که کلینیاس قاضی را کشته بود بعد خواست ارانوس را هم که هفت ساله پسر او بود هلاک نماید خواهر پادشاه این بچه را به ارگس برده در آنجا او را تربیت کرد
ارانوس پهلوان قابلی شد چنانکه در بازی پانتال سبقت جست بعد خواست

وطنش را از دست پادشاه ظالم خلاص نماید از اینجهت چند نفر را مسلح نموده شبی آنها را
به حصار شهر رسانید یکنفر از محبوسین سیسیونی که فرار کرده بود ارا توس را راهنمائی
کرد ولی در راه باغی بود که سگان نیادی در آنجا مسکن داشتند چون همراهان
ارا توس از نردبان بالا رفته سگان صدای آنها را شنیده پارس نمودند شبگردان
شهر باین سمت آمدند آرا توس با همراهانش روی زمین خوابید بطوری که
تمیز دادن آنها بسیار مشکل بود

چون شبگردان رفتند قشون از دیوار بالا آمدند سگ بزرگی آنها را دیده و دیگر
پارس کرد یکی از شبگردان بصاحب سگ گفت چرا این حیوان صدا میکند
صاحب سگ جواب داد بواسطه مشعل و زنگ شما این حیوان وحشت کرده
در اینوقت خروسها میخواندند و ماتیان بیدار شده بودند که آرا توس با
همراهانش وارد شهر شدند اول بعمارت سلطنتی رفته تمام مستحفظین پادشاه را
حبس کرد چون هوا روشن شد هیچکس از واقعه خبر نداشت یکی از همراهان آرا توس
در شهر فریاد کرد که آرا توس پسر کلینیاس ملت سیسیون را از جور حکمران ظالمشان
خلاص کرد

ملت خوشحال شده قصر پادشاه را آتش زدند ولی خود پادشاه بواسطه نقبی که

بقصرش ساخته بود فرار کرد

آراتوس پانصد نفر را که پادشاه نفی بلد و ملک ایشان را غصب کرده بود بشهر داخل نموده املاک آنها را بدیشان پس داد برای تعمیر شهر آراتوس بمصر رفته از بطلیموس ۱۵۰ تالان قرض کرد (۲۵۱)

چون آراتوس از نگاهداری سیون وحشت داشت داخل در اتحاد آشائی شد و در سال ۲۴۵ قبل از میلاد مسیح دارکل آشئن باشد و میگویند هفده دفعه او را مسیح دار کردند

آراتوس در جنگ بسیار حیله و خدعه بکار میبرد مثلا انقدر کوشش کرد که کرنت و چند شهر دیگر را در اتحاد داخل کرد بعد پادشاه مصر را مسیح دار بری بحری نمود و او را بجنگ با مقدونیه تحریک کرد

آراتوس میخواست که شهر ارگس را داخل در اتحاد کند لکن پادشاه آنجا موسوم به اریستیپ در قصری که دری بلی میان داشت که در آنجا با زنش میخوابید بعد از شام نردبانی که گذاشته بواسطه دریچه داخل قصر میشد بعد نردبان را بالا می کشید

آراتوس این پادشاه را کشت بعد ۵۰ تالان بجانشین او داده قرار داد که او را مسیح دار

آتشمن نماید باین ترتیب ارگس هم داخل اتحاد شد
چون اسپارت دشمن آتنانی بود و از اهمیت همیشه با او رقابت کرده اعمال آنرا بیشتر
غنایم میبرد

اگیس و کلیومنس پادشاه اسپارت — اسپارت در مدت
ضعیف و فقیر بود و فقط ۷۰۰ نفر بزرگان اسپارتی مانده بود و آنها هم در لاکونی متفرق بودند و هر کدام حکومت مخصوصی میکردند این بزرگان اطاعت حکومت مرکزی نمیکردند سایر سکنه اسپارت از ترتیب حکومت بسیار ناراضی بودند و غالب آنها جلای وطن کرده بودند

در سال (۲۴۴) جوانی بیست ساله موسوم به اگیس پادشاه اسپارت شده کوشش زیادی برای رواج دادن قانون لیکورگ نمود بعد ششصد تالان نقد که مادر و جده اش داشتند برای وطنش خرج کرد

لئونیداس اسپارتی برضد او کار میکرد تا اینکه در وقتی که اگیس در اسپارت نبود لئونیداس پادشاه شد چون اگیس برگشت او را گرفته با مادر و جده اش خفه کردند لکن زنش را بواسطه ثروتش نگاه داشتند و کلیومنس پسر لئونیداس که جوانتر از او بود شوهر او نمودند

کلیمن محبت زیادی برنش پیدا نمود و چون پادشاه شد روش ارثین را
بدست گرفته اول قشونی ترتیب داد و با آشین ها جنگ کرد و آنها را شکست داد
در مراجعت با سپارت مفتشین را کشت و ۸۰ نفر از نجبای سپارت را نفی
بلد کرد آنوقت خودش پادشاه مستقل سپارت شد
کلیمن تمام اموال سپارتیها را با مال خودش جمع کرده و آنرا میان قشون
قسمت کرد و قانون لیکورگ را مجرا داشت
چون در اتحاد آشائی فقرا و فعالیتی در حکومت نداشتند از پادشاه مقدونیه
کمک خواستند کلیمن در سال (۲۲۴) آشین ها را شکست داده قرار داد که با
آنها متحد شود اگر او را سردار نمایند.
کلیمن خواست کرنت را صاحب شود آراتوس با پادشاه مقدونیه که از آشین ها
بود متحد شد این پادشاه قبول کرد بشرطیکه کرنت را باو بدهند آشین ها قبول
کرده او را سردار نمودند
اتین ها و آشین ها و پاتیها با مقدونیه متحد شده جنگ سختی با اسپارت کردند
(۲۲۳) کلیمن دو سال مقاومت کرده بعد به لاکنی آمد و خواست با ۲۰۰۰
قشونش معبر سلازی را که با سپارت وصلت از ۳۰۰۰۰ قشون دشمن جلو

گیری نماید کلئومن بعد از جنگ سختی بشهر مراجعت کرد و چند دقیقه بستونی تکیه کرد و بعد
با چند سوار بکشتی نشسته بمصر رفت و از پادشاه آنجا کمک خواست
ولی پادشاه مصر او را کشت

دخالت رومیان در یونان ـــــ پادشاه مقدونیه تقریبا
مالک تمام یونان بود ولی در اینوقت از رومیان وحشت داشت زیرا که آنها
جزیره سیسیل و تمام ایطالیا و ایلیری را تسخیر کرده بودند فیلیپ در اینوقت با اتلینها
جنگ داشت چون از فتح آنی بال سردار کارتاژ مخبر شد در سال ۲۱۷ با اتلینها
صلح کرده و در سال ۲۱۵ با آنی بال متحد شد

رومیان شهرهای یونان را بهمدیگر شورانیدند مثلا اتلی را با الید و مسنی و اسپارته
با آشائی (۲۱۲) خلاصه در تمام یونان جنگ شروع شد

رومیان بعد از شکست دادن کارتاژ قشون بزرگی در سال (۲۰۰) بیونان
فرستاده فیلیپ را شکست دادند بعد قرار دادند که دیگر کشتی و قشون یونان
در سواحل ایطالیا نباشد (۱۹۷)

یکی از سرداران روم موسوم به فلامی نی نوس در بازیهای کرنت
داخل شده در مقابل تماشاچیان گفت مجلس شورای روم مالیات را به یونانیان

اروپا و آسیا خواهد بخشید

تماشاچیان خوشحال شده گل و تاج زیادی بسر و او روی جامه دادند و مجسمه برای او ساختند. جشن ها از خوشحالی ۱۲۰۰ نفر از محبوسین رومی را حاضر کرده بسردار روی بخشیدند

یونانیان بعد از مدتی باز بر ضد رومیان حرکت کردند زیرا که حاکم غلام اسپارت که در آتشائی حکومت داشت عزل نکرده بودند و همچنین آکارنانی و تسالی را متحد به ایلی نموده بودند

اتینی ها با آنتیوکوس پادشاه شام متحد شده با روم جنگ کردند ولی آنها شکست خوردند آنوقت مجلس روم قرار داد که برای خسارت جنگ باید تمام اسلحه و اسبهایشان را با هزار تالان[۱۸۹] بدهند و همچنین باید با دولت روم متحد شوند

فیلپمن —— در این عصر مشهورترین سکنه یونان فیلپمن بود که او را یونانی آخری لقب داده بودند این شخص در مگالپلیس تولد شده و از طفولیت مایل بجنگ بود اسب سواری و تیراندازی را نیکو آموخت و میل بورزش نداشت فقط ورزش او شکار کردن و زمین شخم کردن و روی کاه خوابیدن و روزنامه خواندن بود چون سردار شد یکی از بزرگان مگار او را دعوت کرد و چون سردار را آنجا

رفت شخص خود زنش در آنوقت کارخانه را میشمود و زیاد خسته شده بود
فیلیمن را یکی از خدام تصور کرد زیرا که لباسش بسیار خشن و دارای قیافه زشتی
بود زن باو گفت قدری در شکستن چوب مرا کمک نمای سردار قبول نمود در آن وقت
بازرگان رسیده گفت ای آقای من کار شما چوب شکستن نیست فیلیمن جواب
داد این تقصیر لباس و قیافه منست

فیلیمن میل زیادی به تواریخ و سیر و جنگی داشت و مدتی در سلازی یعنی
در قشون مقدونیه خدمت کرد و بعد به آشائی آمده سردار شد

بعد از مرگ آراتوس (۲۱۳) فیلیمن قشون آشئن ها را بطرز سربازان مقدونیه
لباس و اسلحه داده آنها را منظم کرد

قوانین لیکورگ رواجش در اسپارت طول نکشید زیرا که باز سلطان جابری پادشاه
انجا شد این سردار بدانجا رفته او را کشت و بعد از این فتح در بازیهای نمین
داخل شد تمام تماشاچیان تیاتر او را تحسین کردند و یکی آوازه خوانان گفت
آزادی یونان را این شخص سبب شده است

ایندفعه نابیس پادشاه اسپارت شد و فیلیمن بکرت رفت در مراجعت
رومیان مقدونیه را تصاحب کرده بودند فیلیمن دانست که یونانیان قدرت

جنگ کردن با روم را ندارند آنوقت خواستند اسپارتیها را با آخائین ها متحد نماید
آنها قبول نکرده از روم کمک طلبیدند فیلیپمن متغیر شده قشونی با سپارت برد و آن
حصار و ابنیه آنجا را خراب کرده و ۳۰۰۰ نفر از آنها را فروخت و هشتاد
نفر اسپارتی را بقتل رسانید بعد بسکنه را که باقی مانده بود همراهش برد و نگذاشت
دیگر پیروی قوانین لیکورگ را بنمایند

فیلیپمن در این زمان ۷۰ سال داشت و در اگرس تب شدیدی او را عارض
شد در اینوقت مسنی ها شورش نموده از اتحاد با آخائی خارج شدند آخائین ها
مجدد او را سردار کردند و این دفعه هشتم بود

فیلیپمن سوار بر اسبی شده با چند سوار بیست فرسخ راه را طی کرده به مسنی ها رسید
قشون دشمن خیلی زیاد بود این سردار نتوانست مقاومت نماید و فرار کرد ولی
راه بسیار تنگ و صعب العبور بود فیلیپمن از اسب افتاد و بیهوش شد دشمنان
رسیده او را گرفتند بعد سردار پیرمرد را در غاری حبس نمودند ناگاه فیلیپمن چند
پای بر غضب برخاستند که او را بکشند و جام شوکران نزد او بردند فیلیپمن او را
گرفته نوشید و گفت آیا سواران آخائین نجات یافتند بغضب جواب دادند ولی
آنها فرار کردند آنوقت فیلیپمن گفت حمد میکنیم خدا را که صدمه ای برای بدبختی

من قصر ار داده اند

آتنیها افسوس زیادی از مرگ او خورده نعش او را سوزانیده خاکسترش را در ظرفی
ریخته بعد از او دفن کرده و تمام محبوسین مسنی را در اطراف قبر او بقتل رسانیدند (۱۸۴)

فتح یونان بواسطهٔ رومیان

— در تمام شهرهای یونان
اغنیا با رومیان متحد شدند و دیگر اینها با مقدونیه همدست گشتند
رومیان جنگ بزرگی با پرسی پادشاه مقدونیه نموده و آنجا را مسخر کردند
(۱۶۸ — ۱۷۱) تمام ممالکی که متحد به مقدونیه بود غارت شد رومیان رؤسای
دیگر اینهای اتلی را کشتند و بعضی از آنها را فروختند
رومیان ۱۰۰۰ نفر از آتنیها را که پلیب شاعر هم جزو آنها بود بروم فرستادند
بعد از هفده سال سیپیون سردار رومی که دوست پلیب شاعر بود آنها را
بوطنشان عودت داد در مراجعت سیصد نفر از آنها باقی ماندند (۱۵۰) در مدت
جنگ مقدونیه و کارتاژ با روم آتنیها خواستند با اسپارت متحد شوند لکن رومیان
ملتفت شده دو شهر از کرنت و آرگس را هم از تحت اتحاد آنها بیرون آوردند
کرنتیها اسپارتیهائی را که در آنجا بودند بقتل رسانیدند قاصدین روم فرار کردند آنوقت
دیگر اینها حکومت تماشائی را نمودند قشون روم از مقدونیه برگشته بسمت یونان

حرکت کردند سردار آشین ها موسوم به کریتلائیوس در معبر ترمپیل از آنها جلوگیری نکرد و از آن جهت
رومیان از آنجا گذشته در لکرید و سکارفیا آنها را شکست دادند (۱۴۶) یکی از سردار
دیگر آشین ها موسوم به دیئوس املاک بزرگانرا غصب کرده (۱۴۰۰۰) قشون تشکیل داد
و در برزخ کرنت توقف کرد زنان و اطفال یونانیان روی جبال مسکن کرده تماشای
جنگ را مینمودند این دفعه رومیان شکست فاحشی به آشین ها دادند هیچ شهری مقاومت
ننمود رومیان کرنت را غارت کرده بعد آنجا را آتش زده ساکنینش را فروختند
(۱۴۶) همچنین و شهر تب و کالسیس غارت شد رومیان حاکمی رومی برای یونان
معین کرده و آنجا را به ایالات تقسیم کرده آنها را آشائی نامیدند

انتشار افکار یونانیان در مغرب — رومیان بعد از فتح یونان کم کم عادات
و آداب آنها را اختیار کردند رومیان ظروف و مجسمه و پرده های نقاشی یونانیان
که غارت کرده بودند برای زینت خانه های خود به روم بردند بعد کتابهای حکما و شعرا را
بدانجا برده خواندند و بعد از زمانی چند مدرسه و چند تیاترو ابنیه بطرز یونانی در روم ساخته شد
رومیان اطفال خود را بیونانی حرف زدن مجبور نموده بعد آنها را برای تحصیل به آتن یا به اسکندریه
میفرستادند یکی از شعرای روم موسوم به هراس گفته رومیان یونان را تصرف نمودند در عوض یونانیان
افکار رومیان را تغییر دادند و آنها را یونانی نمودند تم الکتاب فی سلخ ربیع الثانی ۱۳۲۸ هجری کتبه [illegible]

جزایر بالئار
جزیره کرس
افریقه

دریای کریٹ

نقشہ یونان قدیم